بنیاد فرهنگ و هنر ایران

مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی
شماره ۱

مشاهدات سفر

از بنگال به ایران

در سال‌های ۱۷۸۷ - ۱۷۸۶ میلادی

باشرح مختصری دربارهٔ ویرانه‌های تخت‌جمشید و رویدادهای جالب دیگر

نوشتهٔ

ویلیام فرانکلین

ترجمه

محسن جاویدان

مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی

شماره ۱

گنجینهٔ سفرنامه‌ها، شماره: ۱

ازاین کتاب دوهزار نسخه در تاریخ اردی‌بهشت‌ماه سال ۱۳۵۸ در چاپخانهٔ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران برای مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی چاپ شد.

این کتاب با کمال احترام به‌مقام محترم

چارلزارل کورنوالیس

شوالیهٔ گارترو فرماندار کل هند وغیره وغیره تقدیم می‌گردد

از سوی

فرمانبردارترین وکوچکترین خدمتگزاران ایشان

مؤلف کتاب

کلکته ۱۳ نوامبر ۱۷۸۸

فهرست

عنوان	صفحه
تذکر	ده
مقدمهٔ مترجم	یازده
پیشگفتار	پانزده
مشاهدات سفر از بنگال به ایران	۱
پوآن دوگال	۱
آنجنگو	۳
کوچین	٤
تلیچری	٥
گوآ	٦
عبادتگاه سنت فرانسیسکو دوکساویر	۷
نیروی مستقر در گوآ	۸
بمبئی	۹
پارسیان	۱۰
ابوشهر (بوشهر)	۱۳
حرکت به‌سوی شیراز	۱٤
شیراز	۱۷
ارک	۱۸
دیوانخانه	۱۸
توپخانه	۱۹
بازارها	۱۹
مجد کریم‌خان	۲۰
مسجدنو	۲۱
زورخانه‌ها	۲۲
حمام‌ها	۲۳
مراسم گلریزان	۲٤
شاهچراغ	۲٥
آرامگاه حافظ	۲۹
مصلی	۳۰
هفت درویش	۳۰

عنوان	صفحه
تصویر سعدی وحافظ	۳۱
باغ دلگشا	۳۱
آرامگاه سعدی	۳۲
قنات جالب	۳۲
آرامگاه عبدالرحیم‌خان	۳۳
مذهب	۳٤
ازدواج	۳٤
ازدواج درسنین پائین	۳۷
مراسم نام‌گذاری کودك	۳۷
مراسم تدفین	۳۹
خون‌بها	۳۹
تشکیلات پلیس	٤۰
شیخ‌الاسلام	٤۰
ماه رمضان	٤۱
عید قربان	٤۲
عید غدیر	٤۳
میوه‌های شیراز	٤۳
نژاد اسب	٤٤
تجارت وصنایع	٤٥
آب وهوای شیراز	٤٦
نظری اجمالی به‌خصوصیات ایرانی‌های متجدد	٤۷
افراط در به‌کار بردن عناوین	٤۸
زنان شیراز	٤۹
روش عجیب مجادله	٥۰
موهوم پرستی	٥۱
تعویذها	٥۱
طلسم کردن عقرب	٥۲
شرابخواری	٥۲
احترام فوق‌العاده به‌حضرت علی (ع)	٥۳
دوازده امام	٥٤
شیخ‌الاسلام ومسائل مذهبی	٥٥
شیوهٔ زندگی	٥٦
احترام فوق‌العادهٔ ایرانی‌ها به‌امام هایشان	٥۷
شرح مختصری از باقی‌ماندهٔ قصر معروف تخت‌جمشید	٥۹

عنوان	صفحه
واقعهٔ محرم	٦٩
فاجعهٔ کربلا	٧٠
شهادت	٧١
داستان سفیر اروپائی	٧١
دسته‌های سینه‌زنی وسایر مراسم خاص محرم	٧٢
احساسات شدید ایرانی‌ها در ماه محرم	٧٣
نظریه‌ای دربارهٔ مراسم ماه محرم	٧٣
تمایز دو امام	٧٤
مراجعت از شیراز	٧٥
کازرون	٧٥
نحوهٔ مسافرت در ایران	٧٥
بصره	٧٦
انقلاب بصره	٧٧
زندانی شدن حاکم به‌دست شیخ منتفك	٧٧
ارسال نامه	٧٨
متحد شدن پاشای بغداد با شیخ شعوبی	٧٩
لشکر کشی پاشای بغداد به‌سوی بصره وشکست‌دادن شیخ ثوینی	٧٩
استقرار مجدد حکومت ترك‌ها	٨٠
وقایع ایران از زمان فوت نادر شاه تا سال ١٧٨٨	٨١
مراجعت شاهرخ شاه	٨٢
زندانی شدن نصرالله میرزا	٨٤
لشکر کشی احمد شاه (افغان) به‌مشهد	٨٤
قیام علیمردان‌خان بختیاری	٨٤
کشته شدن علیمردان‌خان وفرستادن سراو به‌نزد احمد شاه (افغان)	٨٥
فتح مشهد	٨٥
عدم امکان ثبت وقایع	٨٥
تاریخ‌نویسی یکی از اهالی شیراز وخودداری از انتشار آن	٨٥
وضع آشفتهٔ ایران از سقوط مشهد تا برسر کارآمدن کریم‌خان‌زند	٨٦
مدعیان سلطنت	٨٦
سلطنت کریم‌خان	٨٧
خصائل کریم‌خان	٨٨
بناهای عمومی	٨٨
نیروی امنیتی ممتاز	٨٨
آزادگی ومهربانی کریم‌خان نسبت به‌فقرا	٨٩

عنوان	صفحه
شجاعت وجنگاوری	۸۹
بی‌سوادی	۸۹
احترام به‌مذاهب	۸۹
حمایت از اروپائی‌ها	۹۰
تشویق تجارت	۹۰
احترام قدرت‌های خارجی	۹۰
اگر کریم‌خان نمرده بود ایرانی‌ها نیرومند می‌شدند	۹۰
مرگ کریم‌خان زند	۹۱
حکومت بیست ودو نفره	۹۱
زکی خان	۹۱
محاصرهٔ ارك	۹۱
بیرون کشیدن سران سپاه از ارك	۹۲
رویداد عجیب	۹۲
به‌قدرت رسیدن زکی‌خان	۹۲
رسیدن علی مرادخان به‌حکومت اصفهان	۹۳
در آرزوی حکومت	۹۳
قیام برعلیه زکی‌خان	۹۳
خروج زکی‌خان از شیراز	۹۳
ورود به‌یزدخواست	۹٤
به‌حکومت رسیدن ابوالفتح‌خان	۹٥
قیام محمد صادق خان برادرکریم‌خان وحاکم بصره‌برای به‌دست گرفتن قدرت	۹٦
سرنوشت دردناك ابوالفتح‌خان	۹٦
به حکومت رسیدن صادق‌خان	۹٦
نارضایتی علی مرادخان	۹٦
فتح شهر	۹۷
پناهنده شدن صادق خان وخانوادماش به‌ارك	۹۷
محاصره شده‌ها ابتداء کور وسپس به‌قتل رسانده شدند	۹۷
ورود علی مرادخان به‌شیراز وبه‌دست گرفتن حکومت	۹۸
آقامحمدخان قاجار	۹۹
خروج علی مرادخان از شیراز برای مقابله‌با مدعی جدید سلطنت	۹۹
خصوصیات اخلاقی علی‌مرادخان	۹۹
قیام جعفرخان برای به‌دست گرفتن حکومت	۱۰۰
شکست جعفرخان از آقامحمدخان قاجار	۱۰۰

عنوان	صفحه
قیام علی قلی‌خان	۱۰۰
شکست علی قلی‌خان ورفتن اوبه‌شیراز	۱۰۱
زندانی شدن علی قلی‌خان	۱۰۱
لشکرکشی جعفرخان برای جنگ باشیخ نصر	۱۰۱
دستگیری صید مرادخان	۱۰۲
علت دستگیری صید مرادخان	۱۰۲
دو رقیب	۱۰۲
شخصیت وصفات اخلاقی جعفرخان زند	۱۰۳
لطفعلی خان، پسر ارشد جعفرخان	۱۰۳
خلاصهٔ ماجرا	۱۰۳

تذکر

همزمان با ایجاد امپراطوری نیرومند عثمانی وتاسیس سلسلهٔ صفویه، اروپا دورهٔ رنسانس خود را طی می‌کرد. طبع حادثه‌جوی اروپائیان نیرو گرفته بود وسیاست استعماری که قدیم‌ترین سیاست اروپائیان است دامنه یافته بود. در نتیجه تعداد زیادی از حادثه‌جویان اروپا بطور پنهان یا آشکار، بصورت مامور یاجهانگرد به‌قصد پایه‌گذاری سیاست‌های استعماری رو به‌کشورهای اسلامی نهادند وچون این نوع مسافرت‌ها در آن‌روزگار جزء کارهای تهور آمیز وحماسی محسوب می‌شد داستان سفر خود را به‌صورت گزارش یاسفرنامه تدوین کردند. اما به‌این سبب که بین مذهب وخصایص روحی آنان ومسلمانان فاصله بسیار بود وبه‌اصطلاح دانشمندان ومورخان آن روز ایران، بین «کفار فرنگ» ومسلمانان مباینت تامه وجود داشت نتوانستند به‌عمق جامعه راه یابند وحقایق را چنانکه باید درك کنند بنابراین در تمام سفرنامه‌ها بلااستثناء مطالبی خلاف حقیقت به‌ویژه در دقایق وجزئیات دیده می‌شود کما اینکه در همین سفرنامه به‌خصوص درآن قسمت‌ها که به‌بیان مسائل مذهبی پرداخته‌ویا اصل ونسب شخصیت‌ها راتحریر کرده است مطالبی خلاف واقع وجود دارد.

معذالك این سفرنامه‌ها نوشته‌های گرانبهائی هستند که تاریخ ایران را بارور می‌سازند زیرا نویسندگان آنها به نکاتی توجه کرده‌اند که برای خود ایرانیان در ردیف بدیهیات شمرده می‌شده ونگارش آنها حکم توضیح واضح داشته است اما اکنون آن سنت‌ها وسازمانها وآن آداب وعادات از میان رفته ودیگر بدیهی نیست وجزو تاریخ شده است وباید آنها را منحصرا در همین سفرنامه‌ها جستجو کرد.

سفرنامه‌ای که ترجمه آن اکنون در دسترس محققین گرامی قرار گرفته از ارزش بیشتری برخوردار است زیرا مربوط بدورهٔ زندیه است. این دوره مبهم‌ترین وتاریك‌ترین ادوار تاریخ ایران است واین سفرنامه دورنمای ایران را در آن دوران نشان می‌دهد وبیان همین یك نکته کافی است که ارزش واهمیت خاص آن را دوچندان سازد.

مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی

مقدمهٔ مترجم

تاریخ همیشه دارای گوشه‌های تاریکی است که بسیاری از آن‌ها هرگز روشن نمی‌شود چه تاریخ‌نویسان هردوره‌ای لاجرم از تاثیر عوامل وشرایط گوناگون محیط برکنارنمی‌مانند ودر نتیجه چه بسیار نکاتی است که عمدا یا سهوا نادیده گرفته می‌شود، وچه بسیار مطالبی که به‌نیاتی خاص برواقعیات افزوده می‌گردد. بدینسان آن حقایق ورویدادها تحریف میشود وآیندگان از وقوف به‌اصل ماجراها محروم می‌مانند امادر این میان، گاه‌گاه به‌نوشته‌هائی که به‌صورت سفرنامه، ونه‌به‌صورت تاریخ‌نویسی، تدوین شده‌اند برخورد مـی‌کنیم کـه نویسنده آن‌ها را صرفا به‌خاطر شخص خودش، وداشتن یادبودی‌از سفرهائی که انجام داده است به‌رشتهٔ تحریر درآورده است ودر نتیجه اغلب مطالب ورویدادها به‌همان صورتی کـه واقعا اتفاق افتاده درآن‌ها منعکس شده است، وکتاب حاضر یکی از آن‌هاست.

پس از مرگ نادر شاه افشار تا روی کار آمدن آقا محمدخان قاجار، ایران با یکی از پرآشوب‌ترین دوران زندگی خود مواجه شد. هرکس فکر می‌کرد قدرتی دارد دست‌به‌قیام وآشوب می‌زد ودرراه رسیدن به‌مقصود از انجام هیچ عملی خودداری نمی‌کرد تا جائی که در طی این دوره بعضی فقط شش ماه، ودر مواردی فقط یکی دو ماه برمسند حکومت باقی ماندند وسپس مقهور قوی‌تر از خود شدند.

طبیعی است در یك‌چنین اوضاع واحوال آشفته‌ای هیچ‌کس به‌فکر آن نبود که‌به‌ثبت رویدادها بپردازد وتاریخ ایام رابه‌رشتهٔ تحریر درآورد، وهمین امر نیز موجب شده است که ما از بسیاری از رویدادهای دورهٔ مزبور بکلی بی‌اطلاع باقی بمانیم. اما از سوی دیگردر همان ایام یکی از افسران ارتش انگلستان به‌نام ویلیام فرانکلین(۱) که مامور خدمت در هندوستان بود سفری به‌ایران انجام داد ویك‌سلسله‌یادداشت‌هائی تهیه کرد که نه‌تنها ازنظر باز سازی گوشه‌های تاریك تاریخ کشور، درآن ایام ارزشمند است، بلکه مطالب آن درزمینهٔ آداب ورسوم مردم وجشن‌ها ومراسم سنتی که درآن زمان وجود داشته، وهم‌چنین وضع شهرها وراه‌ها می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

سفرنامه ویلیام فرانکلین نخستین بار در سال ۱۷۹۰ در لندن چاپ شد ومجددا از روی نسخه‌ای که در کتابخانهٔ‌دانشگاه بریستول نگاهداری می‌شود عـکسبرداری وچـاپ گردیده است .

وقتی ترجمهٔ این کتاب به‌بنده محول شد به‌این فکرافتادم تـا در صورت امکان سرگذشت نویسنده را نیز بیابم وبه‌ابتدای کتاب اضافه کنم تامعلوم شود که این‌کار، یعنی

---

(۱)- William Francklin

تالیف کتاب توسط چه کسی صورت پذیرفته واین شخص درانجام این قبیل امور تاچه حد مجرب وکارآزموده بوده است، خوشبختانه جستجوی من برای یافتن سرگذشت نویسنده با همکاری‌صمیمانه‌ی مسئولین در لندن.

The British Library, Department of Printed Books, Bibliographical Information Services

وهم‌چنین

Foreign and Commenwealth Office, India Office Library and Records

به‌نتیجه رسید ومعلوم شد که این کتاب تنها اتر نویسندهٔ آن نیست واو علاوه بر شغل رسمی که در ارتش بریتانیا داشته فردی دانشمند ومحقق نیز بوده است، وبه‌این ترتیب کتاب حاضر را می‌توان یك مرجع قابل اعتماد تلقی کرد.

برطبق اسناد ومدارکی که سازمان‌های مذکور در فوق در اختیار بنده قرار دادند، وبه‌استناد تحقیقاتی که شخصا انجام دادم،از ویلیام فرانکلین در کتابها، نوشته‌هاوتذکره‌های فراوانی یاد شده که از آن میان مطالب مندرج در:

Dictionary of National Biography

وهم چنین در

List of the officers of the Bengal Army 1758 — 1884

جامع‌تر از سایرین می‌باشند.

فرانکلین ــ ویلیام (۱۸۳۹ ــ ۱۷٦۳) شرق شناس وافسر ارتش از سوی پدر فرزند ارشد توماس فرانکلین (۱۷۸٤ ــ ۱۷۲۱) ومادرش دختر آنابلوس تاجر شراب بود. ویلیام در تاریخ ۱۷٦۳ متولد شد. تحصیلات ابتدائی خود را در سال ۱۷۷۷ در «بنیاد وست‌مینیستر» به‌اتمام رساند ودرسال ۱۷۸۱ از دانشگاه ترینیتی کالج کمبریج فارغ‌التحصیل گردید، اما از آن‌جا که به‌خدمت در ارتش علاقه‌مند بود در سال ۱۷۸۲ به‌خدمت شرکت هند شرقی درآمد. در ۳۱ ژانویهٔ ۱۷۸۳ در لشکر نوزدهم سپاه بنگال در قسمت پیاده نظام سربازان محلی مشغول خدمت گردید، در ۲۰ اکتبر ۱۷۸۹ به‌درجهٔ‌ستوانی، در هفتم ژوئن ۱۷۹٦ به‌درجهٔ سروانی ارتش ودر ۳۰ سپتامبر ۱۸۰۳ به‌درجه‌ی سروانی لشکری که در آن خدمت می‌کرد رسید. در ۲۵ آوریل ۱۸۰۸ به‌درجهٔ سرگردی ارتش ودر ۲۹ مه ۱۸۱۰ به‌درجهٔ سرگردی لشکری که درآن خدمت می‌کرد ودر ٤ ژوئن ۱۸۱٤ به‌درجه‌ی سرهنگ دومی ارتش ودر ۱٦ دسامبر همان سال به‌درجهٔ سرهنگ دومی لشکری که در آن خدمت می‌کرد نائل گردید.

او در اول اکتبر ۱۸۱۵ به‌علت نقص عضوی که پیدا کرد افسر انتظامات بهاثوگولپور شد. در دسامبر ۱۸۲۵ در هندوستان بازنشسته گردید ودر ۱۲ آوریل ۱۸۳۹ در سن ۷٦ سالگی در لندن این جهان راوداع گفت.

فرانکلین در عین حال که یك افسر خوب ارتش محسوب می‌شد به‌علت آن که شرق شناس متبحری نیز بود شهرت ومعروفیت فراوان داشت. او در سال ۱۷۸٦ سفری به‌ایران

انجام داد وطی این سفر هشت ماه به‌صورت مهمان در یك خانوادهٔ ایرانی در شیرازسکونت گزیدوبه‌این ترتیب این موقعیت را پیدا کرد که شیوهٔ زندگی مردم این کشور را ازنزدیك مورد بررسی دقیق قرار دهد. او بعدا در سال ۱۷۸۸ خاطرات خود را از این مسافرت تحت عنوان «مشاهدات سفر از بنگال به‌ایران» در سال ۷–۱۷۸۶ همراه با شرح مختصری دربارهٔ خرابه‌های تخت جمشید چاپ ومنتشر ساخت (این کتاب بعدا در جلد نهم سلسله کتاب‌هائی که تحت عنوان «مجموعهٔ کلی یادداشت‌های مسافــرت‌ها» توسط پینکرتــون Pinkerton انتشار یافت تجدید چاپ شد). به‌همین ترتیب کتاب مزبور در جلد دوم وسوم «مجموعهٔ یادداشت‌های مسافرت ترجمه شده از زبان‌های مختلف» تحت عنوان «مسافرت از بنگال به‌ایران» به‌زبان فرانسه ترجمه شدودر سال ۱۷۹۷ در پاریس انتشاریافت.

کتاب بعدی فرانکلین «تاریخ سلطنت شاه عالم امپراطورکنونی هندوستان» نام دارد که در سال ۱۷۹۸ در لندن به‌چاپ رسید ودارای یك ضمیمهٔ مفصل می‌باشد ومی‌توان آن را دنبالهٔ کتاب «سیرالمتاخرین» دانست.

ویلیام فرانکلین هم‌چنین کتاب‌های ذیل را به‌رشتهٔ تحریر درآورده است:

۱ـ «عشق‌های کاماروپا وکامالاتا» که از زبان فارسی ترجمه کردومتن اصلی آن از نعمت‌الله (؟) می‌باشد.

۲ـ «بررسی ومشاهدات دشت تروا که در سفر ژوئن ۱۷۹۹ انجام پذیرفت». این کتاب در سال ۱۸۰۰ در لندن به‌چاپ رسید.

۳ـ «خاطرات سپاهیگری جورج توماس، که در خدمت نیروهــای محلــی هند بدرجهٔ سرلشکری رسید، از روی یادداشت‌های شخصی خود توماس». این کتاب در سال ۱۸۰۳ در کلکته ودرسال ۱۸۰۵ در لندن به‌چاپ رسید.

٤ـ «رساله امور سیاسی، جغرافیائی واقتصادی تسلط برآوا وشمال غربی هندوستان» این کتاب در سال ۱۸۱۱ در لندن چاپ شد.

٥ـ «یاداشت‌های پراکنده» که در دو قسمت تــدوین شده. اول: «توضیحی بــر جغرافیای شوش» نوشتهٔونسان. دوم: توضیحی اضافی برمحل شهر قدیمی پالیبوترا». این یادداشت‌ها در سال ۱۸۱۳ در لندن چاپ ومنتشر شد.

٦ـ «بررسی محل شهر قدیمی پالیبوترا» که در سال‌های ۱۸۱٥ و۱۸۲۲ در لندن چاپ شد.

۷ـ «تحقیق درباره‌ی اصول ومنشاء بودائیسم با شرحی دربارهٔ برهمائیسم قدیمی‌هند» که نویسنده در آن‌به‌جستجوی ریشه‌های پرستش مارکه در بسیاری از نقاط جهان وجود دارد می‌پردازد. این کتاب در سال ۱۸۲۷ در لندن چاپ شد.

در جلد چهارم «تحقیقات آسیائی» چاپ شده در سال ۱۷۹٥ صفحات ٤۱۹ تا ٤۳۲ شرحی تحت عنوان «وضع فعلی دهلی» ودر جلد دوم «ترجمه‌های گوناگون از متون شرقی» منتشر شده در سال ۱۸۳٤ توسط بنیاد ترجمهٔ شرق نیز مطالبی تحت عنوان «شرح

جشن بزرگی که امیر تیمور برپا کرد» از فرانکلین دیده می‌شود که مطلب اخیر را از کتاب تزوکات تیموری نوشتهٔ خود امیرتیمور لنگ ترجمه کرده است.

فرانکلین در سال ۱۸۳۷ نمایشنامهٔ معروف پدر خود به‌نام «مری، ملکهٔ اسکاتلند» را چاپ ومنتشر ساخت که با استقبال شایان توجه عامهٔ مردم مواجه شد. او با«ونسان»، که در زمان تحصیلش در وست‌مینیستر ناظم مدرسهٔ مزبور بود ودرآن زمان مدیریت‌آن‌رابه‌عهده داشت مکاتبه می‌کرد ونامه‌هائی که بین این دونفر ردوبدل شد هاست از نظر علم آموزش وپرورش واجد اهمیت فراوان است.

فرانکلین یکی از چند نفر معدودی است که ونسان در مقدمهٔ کتاب معروف خود Periplu از او نام برده است. این کتاب‌در سال ۱۸۰۰ وبعد در سال ۱۸۰۵ چاپ ومنتشر شد.

فرانکلین عضو انجمن سلطنتی آسیا شناسان انگلستان بود وبعد هم به‌ریاست کتابخانهٔ این انجمن برگزیده شد، او هم‌چنین عضو انجمن آسیائی کلکته بود.

مسافرت فرانکلین از کلکته برای بازدید ایران روز دوشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۰۰ هجری قمری شروع شد وتا روز ۱۹ رجب ۱۲۰۲ هجری قمری که دوباره به‌کلکته‌مراجعت کرد به‌طول انجامید، ولی مدت اقامت او در ایران ازنهم جمادی‌الثانی ۱۲۰۰ هجری قمری تا یازدهم ربیع‌الاول ۱۲۰۲ هجری قمری بود.

در این جا لازم می‌دانم از مسؤولین The British Library مخصوصا خانم سری هوروارث و هم چنین از مسؤولین India Office Library مخصوصا آقای توماس به‌خاطر همکاری‌های صمیمانه‌ای که برای تدوین بیوگرافی ویلیام فرانکلین باینده مبذول داشتند صمیمانه تشکر کنم.

م ــ جاویدان

۲۵ مرداد ۱۳۵۷

پیشگفتار

نویسندهٔ این کتاب یکی از افسران ارشد مؤسسه بنگال است که مایل بود هنگام فراغت خویش را به‌فراگیری زبان فارسی وکسب اطلاعات مفید از تاریخ کشور ایران ونحوهٔ زیست مردم آن بپردازد وبه‌این منظور مرخصی گرفت ومسافرتی به‌ایران انجام دادوکتاب حاضر نتیجهٔ مشاهداتش در این سفراست.

نویسنده طی هشت ماه اقامت خود در شیراز دریك خانوادهٔ ایرانی‌ومانند فردی از آنان زندگی کرد واین امر به‌او امکان داد تا کتابی تدوین‌کندکه امیدوار است مقبول طبع خوانندگانش قرار گیرد وکنجکاوی آنان را در بارهٔ بسیاری از آداب ورسوم احترام انگیز مردم این کشور بطوری که هیچ مسافر اروپائی دیگری آن‌ها را چنین عمیقانه مورد دقت قرار نداده است، ارضاء نماید. مطالبی که دربارهٔ تخت جمشید آورده است، شرحی است که در هنگام دیدار مؤلف از این بنابرشته تحریر درآمده است. البته اگر وضع او طوری بود که می‌توانست وسایل لازم باخود داشته باشد واگر کومکی بـرای کشیدن مناظـر واندازه‌گیری در اختیار داشت می‌توانست مطالبی دقیق‌تر ودرست‌تر دربارهٔ این محـل بدست دهد.

قسمت آخر کتاب مربوط است به‌انقلاب بصره ووضع ایران پس از فوت نادرشاه تا زمان حال که به‌احتمال زیاد برای خواننده فوق‌العاده جالب خواهد بود زیرا حاوی مطالبی است که تاحدی خلاء تاریخ آن زمان ایران را پر می‌کند.

توجه به‌این نکات، همراه با پیشنهاد دوستان مبنی برانتشار مطالب گردآوری شده، این امید را بوجود آورد که مطالب این کتاب مورد قبول هموطنانش قرار گیرد واگر چنین باشد مؤلف از خستگی وناملایماتی که دراین سفر تحمل کرده است خودرا ماجور خواهد دانست.

ویلیام فرانکلین

مشاهدات سفر از بنگال به ایران

۱۷۸۶ — ۱۷۸۷

درتاریخ ۲۷ فوریهٔ ۱۷۸۶ (۱) من به‌قصد سفر به‌ایران سوار برکشتی یارموث (۲) که کاپیتان گرینلی (۳) فرماندهی آن را به‌عهده داشت شدم وبه‌سمت بمبئی براه افتادم، من‌برای این مسافرت سه سال مرخصی گرفته‌ام.

در روز هفتم مارس (٤) از کشتی راهنما جدا شدیم. روز ۲۲ مارس (٥) در ساعت۱۲ به‌ساحل رسیدیم ودوباره به‌حرکت خود ادامه دادیم وتا شب هنگام دوازده مایل از آن محل دور شدیم، روز ۲۳ مارس به‌آرامی گذشت‌وشب را لنگر انداختیم وحرکت نکردیم، روز بیست‌وچهارم بادبان کشیدیم ودرساعت هفت چوب پرچم پوآن‌دوگال (٦) را دیدیم‌ودرساعت دوازده به‌ساحل رفتیم.

پوآن‌دوگال

پوآن‌دوگال قلعهٔ کوچکی است که دربخش جنوب غربی جزیرهٔ سیلان قرار گرفته ومتعلق به‌شرکت هند شرقی هلند است ودارای فرمانده ونیروی نظامی کوچکی می‌باشد. فرمانده این قلعه تحت فرماندهی فرماندار کولومبو (۷) که مرکز اصلی همین جزیره است قرار دارد. اهالی جزیره غیر از هلندی‌ها مخلوطی از مالاباری‌ها (۸) وپرتغالی‌های محلی می‌باشند، که گروه اخیر، مخصوصا دربین طبقات پائین اجتماع اکثریت دارند.

دراین‌جا یك میخانه، که تنها میخانه خوب جزیره هم می‌باشد وجود دارد وهزینهٔ

۱- دوشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۰۰ هجری قمری - مترجم

۲- Yarmouth

۳- Captain Greenly

٤- پنج‌شنبه ۸ جمادی‌الاول ۱۲۰۰ هجری قمری - مترجم

٥- جمعه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۲۰۰ هجری قمری - مترجم

٦- Point de Galle

۷- Colombo

۸- Malabar

زندگی خیلی پائین است. دراین محل بجز آن‌چه که متعلق به‌شرکت هند شرقی است‌صنایع دستی محدودی نیز وجود دارد. در سیلان زبرجد هندی، کرکهان وسایر سنگ‌های قیمتی یافت می‌گردد که برای فروش به‌این محل آورده می‌شوند. اما خرید آن‌ها اگر شخص جواهر شناس نباشد کار خطرناکی است، زیرا افرادی که این جواهرات را به‌فروش می‌رسانند، در اصل نشان دادن جواهرات بدلی بسیار استاد هستند، واین کار را از راه رنگ کردن زیر آن‌ها انجام می‌دهند. هیچ نوع ادویه، جوز هندی وسایر چیزهای نایابی که این جـزیره بدداشتنشان مشهور است، دراین‌جا یافت نمی‌گردد، ویا آن‌که ما هنگام ورود به‌جزیره، اثری از انگم‌های خوشبوئی که توسط جهانگردان دیگر تعریف شده‌اند ندیـدیم وچـوب دارچین وسایر انواع درخت‌هائی که می‌گفتند دراین جزیره فراوان می‌باشند یافت نمی‌شد.

بندری که به‌آن وارد شدیم نیم‌دایره است ودر مدخل آن صخره‌های عظیمی وجود دارد که سراز آب بیرون آورده‌اندو ورود به‌بندر را برای کشتی‌هائی که راهنما نداشته باشند سخت خطرناك می‌سازند. امواج دریا باقدرت وهم‌آوری به‌دیوارۀ ساحل می‌خورند. در تقریبا سراسر کنارۀ بندر خانه‌های مردم که به‌سبك محلی بنا شده‌اند قرار دارند واثر خوش‌آیندی روی بیننده می‌گذارند. راه زمینی ورود به‌این منازل از درختستانی پوشیده از درخت‌های نارگیل که سایۀ دلپذیری ایجاد کرده‌اند می‌گذرد. با همۀ این احوال این محل برای زندگی چندان سالم نیست، زیرا در پشت منازل ودر فاصله‌ای نزدیك به‌آن‌ها، تپه‌های مرتفعی قرار دارد که هر روز صبح وغروب ابخرۀ مسمومی از آن‌ها متصاعد می‌گردد وسلامت مردم را جدا به‌خطر می‌اندازد.

اهالی، مخصوصا اروپائی‌ها مردمی علیل‌المزاج می‌باشند. من در مدت چند ساعت اقامت خود در ساحل، افراد زیادی را دیدم که پاهایشان به‌طرز غریبی متورم‌بود،واهالی محل می‌گفتند که این بیماری به‌علت بدی آب وابخره‌ای است که از کوه‌های مجـاور برمی‌خیزد. شنیده‌ام که مردم مالاکا (۱) هم به‌همین بیماری مبتلا می‌باشندوابتلای ایشان هم دلیلی مشابه علت ابتلای مردم پوان‌دوگال دارد.

دراین‌جا ماهی به‌مقدار خیلی زیاد یافت می‌گردد اما انواع ماکیان زیاد نیست. میوه‌ها هم بیشتراز نوع‌درختی بوده‌وعبارت ازمور، آناناس‌وسایر میوه‌های گرمسیری هستند. دانه‌های کاکائو نیز به‌حدوفور وجود دارند واز نوع خیلی خوب آن می‌باشند نان ماکول است اما کره تنفر آور واندکی بهتر از روغن نهنگ است ودر واقع باید گفت که در تمام نقاطی که هلندی‌ها ویابه‌طورکلی خارجی‌ها به‌غیر از فرانسوی‌ها وانگلیسی‌ها سکونت دارند وضع به‌همین‌صورت است.

آن شب را در ساحل خوابیدیم، بدون این که توانسته باشیم چیزی از مال‌التجارۀ خودرابه‌فروش برسانیم وصبح‌روز بعد به‌کشتی مراجعت کردیم وبلافاصله بادبان کشیدیم وبه‌راه افتادیم.

۱- Malacca

در روز بیست‌ونهم دماغه کومورین(۱) را که در سمت شرق قرار داشت از دور دبدیم و در روز سی‌ویکم مارس برساحل آنجنگو(۲) لنگر انداختیم ودرآن‌جا کشتی دوک‌آو مونتروز(۳) را که متعلق به‌شرکت(٤) بود ومنتظر بود تا بار فلفل بزند دیدیم . در روز اول آوریل قبل از غروب آفتاب به‌ساحل رفتیم وشب هنگام مراجعت کردیم.

آنجنگو

آنجنگو قلعه‌ای کوچك ومحل سکونت انگلیسی‌ها است واولین محلی است که دربین راه دماغهٔ کومورین به‌ساحل مالابار(۵) به‌آن‌جا می‌رسیم. ساکنین‌آنجا مخلوطی از مالاباری‌ها وپرتغالی‌ها می‌باشند.

می‌گویند که این‌جا محل سکونت دانشمندترین مردم هند بوده است‌ومردم آن در اواخر جنگ(٦) خدمات زیادی برای انگلیسی‌ها انجام دادند. اگر راه‌ارتباط مردم این محل‌به‌اروپا از راه کانال سوئز باز شود به‌مراتب پیشرفته‌تر هم خواهند شد، اما این راه فعلا به‌علت برخی اختلافات برای مدتی بسته مانده است.

از آنجنگو با بسیاری از نقاط هند ارتباط پستی‌ای وجود دارد که در همین اواخربرقرار شده است. روز دوم آوریل (۷) بادبان کشیدیم وبه‌راه افتادیم، روزششم آوریل به‌کوچین(۸) که کشتی‌ای در ساحل آن لنگر انداخته بود رسیدیم، اما به‌علت طوفان فوق‌العاده‌شدیدی که من تا آن روز نظیرش را ندیده بودم وبادی که در خلاف جهت بندر می‌وزید نتوانستیم وارد آن‌جا بشویم. این طوفان شش ساعت وسی دقیقه بدون توقف ادامه یافت. امواج‌دریا مثل کوه به‌آسمان می‌رفتند اما خوشبختانه به‌کشتی ما صدمه‌ای وارد نشد، مگر دکل اصلی آن که از وسط دونیم گردید.

در روز هشتم آوریل نگاه کردیم ودیدیم که در سمت شمال بندر قرار گرفته‌ایم. روز نهم در ساحل کوچین لنگر انداختیم وبلافاصله به‌ساحل رفتیم.

۱- Cape Comorine

۲- Anjengo

۳- Duke of Mont ose

٤- منظور شرکت هند شرقی است

۵- Malabar

٦- منظور جنگ هائی است که برای تصرف سرزمین هند انجام می‌گرفت.

۷- شنبه دوم جمادی‌الثانی ۱۲۰۰ هجری قمری - مترجم

۸- Cocheen

٤

کوچین

کوچین شهر بزرگی است که متعلق به‌شرکت هند شرقی هلند است. جمعیت خیلی زیادی دارد ویکی از مراکز عمدهٔ تجارت محسوب می‌شود. ساکنین آن‌مخلوطی از مردم مشرق زمین‌هستند وازمالابارها، ارمنی‌ها، ایرانی‌ها،عرب‌ها، یهودی‌ها،هندی‌ها وپرتغالی‌های محلی تشکیل شده‌اند. یهودی‌ها تماما ساکن یك منطقه که در سمت شرق شهر قرار دارد هستند واز بقیهٔ اهالی شهر جدا زندگی می‌کنند. من به‌خانهٔ چند نفر از ایشان رفتم ومتوجه شدم که دارای ویژگی‌های عجیبی که من هرگز مشابه‌آن‌را ندیده‌ام می‌باشند. دربین این گروه شباهت‌های زیادی هم به‌چشم می‌خورد چنانکه گوئی همه از یك خانواده‌اند. آن‌ها تقریبا هرگزبا افراد خارج از قبیلهٔ خود، که وابستگی شدیدی به‌آن دارند واین وابستگی از پدر به‌پسر انتقال پیدا می‌کند وسابقه‌ای بس کهن دارد ازدواج نمی‌کنند. به‌من گفته شد که این درست همان حالتی است که شخص می‌تواند دربین جامعه یهود آمستردام در هلـند ویا دیگر نقاط اروپا هم مشاهده کند وبطور حتم همین امر هم موجب می‌شود که این‌افراد به‌گونه‌ای مشخص از دیگران اصالت خود را حفظ کنند.

دراین محله کنیسه‌های بزرگی وجود دارد ومردم، یعنی یهودیان، کمتر تحت فشار می‌باشند ونسبت به‌سایر نواحی شرق از آزادی بیشتری برخوردار هستند.

راجهٔ کوچین اگر چه ساکن منطقه دیگری است، ولی رسما در کوچین استقرار دارد. این شخص هم از طرف نواب تیپو (۱) وهم از طرف‌هلندی‌هاسخت تحت فشار قرار داردودر عمل قدرتی برایش باقی نمانده است او یك جنتو (۲) است.

کوچین سابقا از شهرت فراوان برخوردار بود. این شهریکی‌ازاولین‌نقاطی محسوب می‌گردد که پرتغالی‌هاپس از آن که توسط واسکودوگاما (۳) راه عبور از دماغه‌ی امیدنیك را پیدا کردند، درآن سکونت اختیار نمودند، امااینك چیز کمی از آن همه ثروت وشهرت برای مردم باقی مانده است. سه قرن آشوب ونا امنی موجب شده است که حدمتوسط زندگی مردم، در مقام مقایسه با اروپائی‌ها خیلی پائین‌باشد.

قلعهٔ شهر خیلی بزرگ است ودرسمت خشکی کاملا مستحکم‌می‌باشد، امااز سمت دریا استحکام آن خیلی زیاد نیست، درمقابل راه ورود به‌آن فوق‌العاده خطرناك است وهیچ کشتی‌ای نمی‌تواند بیش‌از ٤٫٥ تا ٦ کیلو متر به‌ساحل نزدیك شود. دراین قلعه‌یك ساخلوی دائمی هلندی وتعدادی سرباز محلی مستقر می‌باشد، به‌علاوه سابقا یك هنگ از سربازان فرانسوی که در جنگ اخیر، هلندی‌ها آن‌ها را اجیر کرده بودند نیز دراین محل استقرار داشت. دراین‌جا تمام مایحتاج مردم از هر نظر فراهم است.

۱- Tippoo ۲- Gentoo

۳- Vasco de Gama

تلیچری

روز دهم آوریل بادبان کشیده حرکت کردیم وروز پانزدهم آوریل به‌ساحل تلیچری(۱) رسیدیم وروز بعد از آن که شانزدهم آوریل بود آقای اینس(۲) که معلم مدرسه است از من دعوتی به‌عمل آورد ومن به‌ساحل رفتم وچند روز بسیار خوب را با او گذراندم.

دربین جاهائی که من در داخل واطراف تلیچری دیدم، یکی هم استحکامات این شهر، ویا در واقع خط دفاعی‌ای بود که برای دفاع در مقابل نواب حیدرعلی دور این شهر کشیده بودند. این خط دفاعی‌فوق‌العاده مستحکم است. طول محیط آن به‌بیش از پنج کیلومتر می‌رسد ومجهز به‌دمدمه‌ها وآتشبارهای کافی می‌باشد.

به‌موازات ضلع شرقی خط دفاعی رودخانه‌ای جریان دارد که بعدا از شهر دور شده وبه‌دره‌های مجاور می‌رود. دراین‌جا نیروهای انگلیسی سال‌های متمادی با سپاه حیدر به‌سرکردگی صدیق‌خان جنگ کردند تا این که سرگرد ابینگدان(۳) باقوای کمکی از بمبئی رسید وساخلو دست به‌یك حمله بسیار موفقیت آمیز زد که در آن، ضمن شکست دادن دشمن وکشتن عدۀ زیادی از آن‌ها، و وادار ساختنشان به‌ترك مخاصمه، تعداد زیادی اسب، چادر وفیل نیز به‌غنیمت گرفتند. فرمانده قوای دشمن نیز به‌طرز خطرناکی زخمی شدواسیر گردید وچند روز بعد دراثر جراحات وارده وصدمات روحی ناشی از شکست فوت شد.

به‌من گفته شد که اگر او زنده می‌ماند وبه‌کارهای خود ادامه می‌داد، دولت مجبور به‌تبعید وی می‌گردید زیرا تصمیم قاطع داشت که آن منطقه را تحت نفوذ خود بگیرد. آرامگاه نواب حیدر در کنار دیوار قلعه قرار دارد وبرای آن مقبره‌ای درست کرده‌اند که پیوسته چراغی در آن روشن است ومسلمان‌ها به‌زیارت آن می‌شتابند.

خط دفاعی در برخی نقاط خراب شده است زیرا پس از جنگ آخری که با نواب حیدر در این منطقه درگرفت دیگر آن را تعمیر نکرده‌اند ومن فکر می‌کنم که اگر در چنین وضعی شهر بازهم مورد حمله قرار بگیرد نیروی بسیار عظیمی برای دفاع از آن لازم می‌باشد زیرا همان‌طور که گفتم محیط شهر بسیار زیاد است. خوشبختانه اینك کارهای تعمیراتی شروع شده است زیرا دولت به‌اهمیت زیاد منطقه واقف شده‌وپی برده است که باید آن‌را برای مقابله با حملات احتمالی دیگری آماده سازد، چه درغیر این‌صورت سایر زیستگاه‌های انگلیسی‌ها در ساحل مالابار نیز در معرض خطر قرار خواهد گرفت.

۱- Tellicherry

۲- Mr. Ince

۳- Major Abingdon

ساخلوی تلیچری، در زمان صلح تشکیل شده است از یك گردان سپاهی، یك گروهان توپخانه وگاهی هم یك گروهان پیاده نظام اروپائی، به‌علاوه می‌توان تا سه هزار نفرسرباز محلی نیز اجیر کرد.

منظرهٔاطراف‌تلیچری بسیار زیبا است واز سرزمین‌های تپه‌ماهوری تشکیل شده است. محل سکونت انگلیسی‌ها درآن طرف رودخانه قرار دارد ودر فاصلهٔ کمی از آن قلعهٔ نواب حیدر واقع شده است، واگر خط دفاعی نتواند مقاومت کند، این محل خیلی زود سقوط می‌کند زیرا قلعهٔ تلیچری هیچ نوع قدرت دفاعی ندارد. تلیچری یك منطقهٔ مورد علاقهٔ ساکنینش می‌باشد زیرا دارای یکی از سالم‌ترین آب وهواهای هند است بطوری که نه‌تنها کمتر اروپائی‌ای درآن میمیرد، بلکه از آن به‌عنوان یك محل مناسب برای گذراندن دورهٔ نقاهت نیز استفاده می‌شود.

از دریا صدف‌های‌خیلی خوبی صید می‌گرددومایحتاج زندگی به‌حدوفور یافت می‌شود.

من در حیاط محل استقرار شرکت هند شرقی بوته‌ای فلفل خوشه‌ای دیدم که خیلی عجیب بود زیرا میوه‌اش حالت خوشهٔ انگور را داشت ودانه‌های فلفل مثل دانه‌های انگور پهلوی هم قرار گرفته وتشکیل خوشه را داده بودند، این فلفل‌ها هر کدام از یك دانه نخود ریزتر بودند. باید اضافه کنم که فلفل برای بار کردن به‌کشتی‌های شرکت از فاصلهٔ زیادی از سرزمین‌های داخلی به‌این بندر آورده می‌شود.

در تلیچری قهوه نیز به‌عمل می‌آید.

غروب روز ۲۸ بادبان کشیده حرکت کردیم ودر روز بیست‌ونهم در ساحل بندر گوا (۱) در کنار قلعهٔ آلگاردا (۲) لنگر انداختیم.

گوآ

گوآ شهر بزرگی است که زمانی جمعیت فراوان داشت. این‌جا پایتخت زیستگاه‌های پرتغالی‌ها دراین‌سوی دماغهٔ امیدنیك است ومحل زندگی فرماندار کل می‌باشد که از پرتغال اعزام می‌شود وزندگی بسیار شکوهمندانه‌ای دارد.

بندرگوآ در کنار شهری به‌همین نام که در هیجده کیلومتری آن قرار دارد واقع شده است. منظرهٔ شهر از سمت بالای رودخانه واقعا زیبا است. طرفین رودخانه را کلیساهای زیبا، ویلاهای پرتغالی‌ها وتپه ماهورهای فراوان فرا گرفته است. در پیچ وخم‌های متعددی که این رودخانه دارد، نهرهای بسیاری به‌آن می‌پیوندد. سواحل رودخانه پست هستند اما تپه‌هائی که کمی دورتر قرار دارند دارای ارتفاع قابل ملاحظه‌ای می‌باشند وبه‌عظمت آن می‌افزایند، کما اینکه زیبائی محیط را نیز به‌حداعلای خود می‌رسانند.

۱- Goi

۲- Alguarda

همانطور که گفتم این شهر دارای کلیساهای زیبائی است که دارای تزئینات بسیار جالب توجه می‌باشند وهرکدام دارای چندین خدمه وکشیش هستند؛ کلیسای سنت اگوستین (۱) دارای بنای باشکوهی است وداخل آن با تابلوهای نقاشی زیبائی تزیین شده است. این کلیسا درست بر بالای تپه‌ای قرار دارد که مشرف برتمام شهر واطراف آن می‌باشد واین نکته‌ای است که همیشه به‌چشم می‌خورد، به‌این‌معنی که پرتغالی‌ها همیشه زیباترین نقطه را برای ساختن معابد وکلیساهای خود انتخاب می‌کنند. من چه در برزیل وچه درگوآ متوجه شده‌ام که پرتغالی‌ها هرگز این نکته را ازیاد نبرده‌اند واماکن عمومی خود را در بهترین محل بنا کرده‌اند.

محوطهٔ کلیسا بسیار وسیع است ومحراب آن به‌زیباترین سبك ساخته شده است. قسمت مخصوص همخوانی آن دارای معماری گوتیك بوده ودر نتیجه عتیقه محسوب می‌شود. این کلیسا دارای معبدی است که متصل به‌آن است ومحل سکونت خدام مذهبی فرقه سنت‌اگوستین می‌باشد.

به‌طوری که از نقاشی‌ها وپرتره‌های موجود در عبادتگاه کلیسا برمی‌آید برخی از برادران این فرقه در رم به‌مقام کاردینالی وحتی پاپی هم رسیده‌اند. یك قسمت دیگر متصل به‌کلیسا، معبد محل سکونت خواهران مقدس است که خود را در چادر پیچیده واز هر نوع رابطه‌ای با دنیای خارج خودداری می‌کنند آن‌ها معمولا دختران ونوه‌های پرتغالی‌های ساکن این محل هستند که به‌هنگام ورود به سلك خواهران مقدس معمولا مقداری هم پول به‌ایشان داده می‌شود .

اندکی پائین‌تر روی شیب همین تپه، کلیسای دیگری بنا شده که متعلق به‌فرقهٔ بن‌ژزو (۲) است. این کلیسا دارای عبادتگاهی به‌نام سنت فرانسیسکو دوکساوییر (۲) است که آرامگاه او در آن‌جا قرار دارد.

عبادتگاه سنت فرانسیسکو دوکساویير

این عبادتگاه فوق‌العاده زیباساخته شده‌است ومقبرهٔ سنت فرانسیسکو دوکساوییردرآن‌از مرمر سیاه یکپارچه می‌باشد که از لیسبون آورده شده است. درچهارگوشهٔ آرامگاه مجسمه‌های فوق‌العاده خوش تراش که نمایانگر کارهای اصلی سنت‌فرانسیسکو دوکساوییر در طول حیات اوست نصب شده‌اند ونشان می‌دهندکه او پیوسته سعی برآن داشته است‌که ملل مختلف‌را به‌دین کاتولیك دربیاورد.

تندیس‌ها بسیار زنده به‌نظر می‌رسندوبه‌صورت تحسین انگیزی ساخته شده‌اند. بلندی

۱- Saint Augustine

۲- Bon Jesus

۳- Saint Francisco de Xaviere

آن‌ها تاسقف عبادتگاه می‌رسد وحالت هرمی دارند وبر بالای هر کدام تاجی شبیه به‌صدف دیده می‌شود.

در روی دیوارهای این عبادتگاه نیز تابلوهای نقاشی بسیار زیبائی‌نصب شده است که‌کار استادان ایتالیائی است وموضوعاتشان اکثرا از مطالب کتاب مقدس گرفته شده است. جـای تردید نیست که ساختن مقبرهٔ مزبور وعبادتگاه آن فوق‌العاده گران تمام شده است‌ومنطقی به‌نظر می‌رسد که پرتغالی‌ها آن را یکی از نادرترین ابنیهٔ آن حدودبدانند.

در پائین تپه یك اقامتگاه مذهبی دیگر برای زنان جوان قرار دارد که چادربه‌سر نمی‌کنند وحق دارند که باپرتغالی‌ها ویا سایرین ازدواج کنند. برخی از این زن‌ها دارای جهیزیهٔ کمی نیز می‌باشند، ولی اغلب فاقد جهیزیه هستند. تاآن‌جا که من تحقیق‌کرده‌ام‌مراسم خارج ساختن یکی از این زن‌ها از اقامتگاهشان به‌این صورت است:

پس از آن که مردی برای چندین‌بار این زن‌هارا از پشت‌پنجرهٔ اقامتگاهشان دید ویکی از ایشان را پسندید وخواست با او مراوده داشته باشد، ابتدا حلقه‌ای بین خود رد وبدل می‌کنند وپس از آن به‌عاشق اجازه داده می‌شود تا در اقامتگاه به‌دیدن زن موردنظر خودبرود واین‌ملاقات در حضور مدیران وروسای اقامتگاه صورت می‌پذیرد.

اگر مرد پس از این ملاقات در عقیدهٔ خود راسخ ماند، از او خواسته می‌شود تا در حضور سراسقف اقامتگاه موکدا قول ازدواج بدهد، وپس از ازدواج به‌اواجازه داده می‌شود تا زن خود را به‌هرکجا که می‌خواهد ببرد.

باوجود این، دیده‌می‌شودکه عاشق، هرکس که می‌خواهد باشد، باید اول به‌دیـن کاتولیك دربیاید،درغیر این‌صورت اجازهٔ ازدواج داده نمی‌شود. من سه نفر از این زن‌های جوان را دیدم که واقعا زیبا بودند، اما نمی‌توانستند نسبت به‌سرنوشت غم‌انگیز خود اظهار نظری بکنند. آن‌ها عملا در اقامتگاه خود محبوس وبه‌اتلاف جوانی وزیبائی‌خود محکوم بودند، مگر این که بختشان یاری می‌کرد وشوهری برایشان پیدامی‌شد. اینان با محرومیت از معاشرت با مردهائی که زنان برای ایجاد مهرومحبت درمیان آن‌ها آفریده شده‌اند، اگر می‌توانستند خوب بیندیشند، می‌بایستی خود را موجودات بدبختی بپندارند.

نیروی مستقر درگوآ

فرماندار کل گوآ، فرمانده کل نیروهای پرتغال در هند شرقی نیز هست. پرتغالی‌ها دارای دو هنگ پیاده نظام اروپائی، سه گردان سپاهی(۱) سه اسواران سواره نظام سبك محلی وپیاده نظام، که جمعا حدود پنج هزار نفر می‌شوند هستند.

۱- Sepoys از اهالی تعلیم دیدهٔ محلی تشکیل می‌شده است و از لغت « سپاهی » فارسی گرفته شده است - مترجم

گوا در حال حاضر روز بروز اهمیت خود را بیشتر از دست می‌دهد اما تعصب‌بی‌دلیل پرتغالی‌ها در اعتقادات مذهبی‌شان چنان شدید است که باوجود آن که از جمعیت زیادی که در این منطقه ساکن بوده است چیز زیادی باقی نمانده است واین افراد هم درچند محلهٔ کوچك، که به‌بخش‌های مهم آن‌ها هم اسامی مذهبی داده شده است زندگی می‌کنند وبااین که‌خود نمی‌توانند به‌تنهائی به‌کارهای کشاورزی وصنعتی‌برسند، ناراحتی همزیستی‌بامسلمان‌ها وجنتوها را به‌خود روا نمی‌دارند.

هیات پرتغالی ساکن هند باید هر سال مقادیر زیادی پول برای تامین مخارج‌دولتی وعمومی گوآ به‌این شهر بفرستد درحالی که بیشتر این‌پول‌ها توسط مقامات مذهبی وارتش به‌مصرف می‌رسد، درنتیجه اگر فکر عاجلی نشود شهر گوآ در عرض چند سال به‌کلی ازبین خواهد رفت، آن هم در حالی که آشکارا معلوم است که اضمحلال آن ناشی از تعصبات بی‌جا وفشار کشیش‌ها از یك‌سو، وعاطل وباطل ماندن دست‌های کارآمد فراوان از سوی دیگر است‌ودولت پرتغال نمی‌تواند اقدامی دراین‌باره به‌عمل بیاورد،واین‌هم‌درحالی‌است که انگلیسی‌ها وسایر اروپائیان در مقابل چشم ایشان مرتبا وضع بهتری پیدا می‌کنند (علت این امر هم این‌است که ازنقطه نظر مذهبی مدارای بیشتری‌با مردم‌محل دارند وسخت‌گیری‌های کمتری از خود نشان می‌دهند واز این نظر مزاحم دولت‌های محلی نمی‌شوند.)

اخیرا نواب تیپو قصد حمله به‌ایشان را داشت‌ولی به‌طرز ناگهانی از طرف ماراتا احضار شد. پرتغالی‌ها از مراجعت او سخت بیمناك می‌باشند زیرا چنانچه مراجعت کند بدون شك باید تسلیم شوند. دورهٔ طلائی البوکرك(۱) دیگر تمام شده است وقدرت وثروت سال‌ها است که به‌کاشفین شرق پشت کرده است.

سابق براین یك دادگاه رسیدگی به‌شکایات دراین محل وجود داشت که اینك‌برچیده شده است، اما ساختمان آن باقی است ودیوارهای سیاه‌رنگ آن می‌تواند به‌خوبی نمایانگر احکام خشن وشقاوت‌آمیزی باشد که‌دراین مکان صادر می‌شده است.

وسایل وتسهیلات زندگی دراین محل از هر نظر فراوان وزیاد است فرماندار کل‌در یك قصر بزرگ زندگی می‌کند. او مردی است خانواده‌دار وطالب معاشرت با انگلیسی‌ها، که از ایشان، هروقت موقعیتی دست بدهد با بزرگواری ومهمان‌نوازی پذیرائی می‌کند.

روز بیست وچهارم بادبان کشیده حرکت کردیم ودر روز سیزدهم مه(۲) در حدود ساعت نه صبح نورچراغ دریائی بندر بمبئی را دیدیم.

بمبئی

جزیرهٔ بمبئی تحت استیلای شرکت انگلیسی هند شرقی‌است ودر ساحل کنکان(۳)قرار

۱- Albuquerque

۲- یکشنبه ۲۴ رجب ۱۲۰۰ هجری قمری - مترجم

۳- Conkan

دارد. این جزیره در ۱۹ درجهٔ عرض شمالی و۷۲ درجه و۳۸ دقیقهٔ طول شرقی واقع شده است. بمبئی را زمانی به‌عنوان جزئی از جهیزیهٔ ملکهٔ پرتغال به‌شارل دوم داده بودند.

در قسمت بندر این شهر سیصد کشتی می‌توانند با ایمنی کامل پهلو بگیرند. در اینجا هم‌چنین یك اسکلهٔ بسیار خوب هم وجود دارد که کشتی‌های نیروی دریائی اعلیحضرت وسایر کشتی‌های بزرگ را می‌توان تعمیروبازسازی کرد وبرای رفتن مجدد به‌دریا آماده ساخت. دراین محل انواع کشتی‌ها هم ساخته می‌شوند وکارگران کشتی‌سازدر کار خود بسیار ماهر وزبردست هستند ودست کمی از کارگران کشتی‌ساز ما در انگلستان ندارند.

این جزیره فوق‌العاده زیبا است ونسبت به‌وسعتش پرجمعیت‌ترین نقطه عالم محسوب می‌گردد، تجار ومردم عادی از سراسر نقاط دکن، مالابار، کوروماندل(۱) وحتی از گجرات برای اقامت به‌این نقطه می‌آیند ودربین افرادی که از گجرات می‌آیند، تعداد زیادی خانواده‌های ایرانی هستند که از اعقاب گبرها یا پرستندگان آتش می‌باشند. اغلب تجار کشور وهم‌چنین خدام محلی در بمبئی نیز ازپیروان این دین می‌باشند. آن‌هاخیلی ثروتمند هستند وتمام تجارت جزیره را در دست دارند.

پارسیان

مذهب این افراد تا آن‌جا که من توانستمام کسب اطلاع کنم، از مذهب اصلی واولیه‌ای که داشته‌اند خیلی منحرف شده است. آن‌ها خود قبول دارند که به‌علت اقامت طولانی درهند، واحتمالا به‌خاطر جلب نظر موافق‌هندی‌ها، برخی مراسم وآداب خاص هندوها را پذیرفته‌اند.

از سوی دیگر من متوجــه این نکته نیز شدم که دین هندی‌ها نیز دارای نشانه‌هائی از باورهای مذهبی ایرانیان قدیم است .

چنین به‌نظر می‌رسدکه‌کتاب مقدس زرتشتیان که زند نام داردوگفته می‌شود کــه توسط زردشت نوشته شده‌است، به‌صورت فعلی آن بیش از چند قرن قدمت نداشته باشد، که‌در نتیجه صحت آن‌را در انتساب به‌حضرت زردشت مورد تردید قرار می‌دهد زیرا برطبق نظر مورخان ایرانی زردشت بیش از سه‌هزار سال قبل می‌زیسته است.

این موضوع از نظر تاریخی قابل بحث است چون کتاب‌های مذهبی زرتشتیان در زمان حملهٔ یونانی‌ها به‌دستور اسکندر به‌دقت جمع‌آوری وسوزانده شد، وبعدا در زمان پیدایش اسلام وهجوم اعراب بکلی ازبین رفت.

به‌واسطهٔ این رویدادها زبان ومذهب زرتشتیان تغییرات کلی پیدا کردوبسیاری از مظاهر خود را نیز بکلی از دست داد وکوشش‌هائی که برای انطباق مطالب نوشته شده روی دیوارهای تخت‌جمشید با باورهای امروزی به‌عمل آمده است همه بی‌نتیجه مانده است.

با این ترتیب می‌توان گفت آن‌چه که به‌عنوان خصوصیات قدیمی مذهبی‌وزبانی این

۱- Coromandel

نژاد معروف وجود دارد کاملا مربوط به‌دوره‌های اخیر می‌باشد واحتمالا نسخهٔ اصلی کتاب زند هرگز بدست نخواهد آمد.

جزیره بمبئی تقریبا ۸ مایل طول دارد ومحیط آن به‌بیست مایل می‌رسد وعجیب‌ترین چیزی که در آن وجود دارد ماهی کوچکی است که بنابه‌گفته کسی که آن را شخصا دیده است، ومنهم اطلاعات خود را از او کسب کرده‌ام، شباهت تام به‌یك تکه عضله دارد.

این ماهی تقریبا چهار اینچ طول دارد. روی پشت ونزدیك به‌سرش دریچه‌ای قرار دارد که اگر آن را باز کنیم می‌بینیم در حفره زیر آن مایع ارغوانی رنگی وجود دارد که اگر روی لباس بچکد لکه سیاه رنگی ایجاد می‌کند. این ماهی بیشتر در ماه‌های سپتامبر واکتبر یافت‌می‌شود ونوع مادهٔ آن فاقد حفرهٔ مزبور می‌باشد وهمین اختلاف هم شاخص بین جنس نرومادهٔ این ماهی است. بعید نیست که این ماهی از جنس‌ماهی‌های مورکس(۱) ویا صدف‌ماهی‌هائی(۲) باشد که رومی‌ها با استفاده از آن‌ها رنگ‌آمیزی‌های زیبای خود را انجام می‌دادند ومشابه ماهی‌ایست که سابقا در سواحل تیر(۳) یافت می‌شد.

نیروی شرکت دراین مرکز مشتمل است برهشت لشکر سپاهی،یك گردان پیاده نظام اروپائی ویك اسکادران توپخانه ومهندس. طی جنگ طولانی وسخت گذشته نیروهای بمبئی به‌طرز عجیبی خود را نشان دادند وجنگ‌های بدانور(٤) وتلیچری(٥) ومنگالور(٦) تا مدت‌ها نمونه‌های بارزی از قابلیت زیاد نظامی وشجاعت وپایداری افراد این نیروها به‌حساب خواهد آمد.

نژاد گوسفند دراین جزیره مشابه سایر نقاط است ومایحتاج زندگی‌خیلی گران‌تر از سایر نقاط هند است. دراین‌جا جاده‌ای وجود دارد که قابل توجه است، این‌جاده گذرگاهی است که در بخش جنوبی جزیره قرار دارد، طول آن حدود یك مایل وعرضش ٤٠ پا است که هشت‌پای آن در هر طرف از سنگ‌های سخت درست شده و وسط آن را با خاك وگل ومواد دیگر پر کرده‌اند وبه‌این ترتیب جاده‌ای درست شده است که‌مدتهای مدید دوام می‌آورد. این جاده ارتباط قسمت‌های مختلف جزیره را در فصل مونسون که آب همه‌جا را می‌گیرد وصدمات زیادی به‌بار می‌آورد تضمین می‌کند.

پس از هفت ماه اقامت دراین جزیره که درانتظار بدست آوردن وسیله‌ای برای‌حرکت

۱- Murex

۲- Shell fish

۳- Tyre

٤- Bedanore

٥- licherry

٦- Mang

گذشت، سرانجام در روز ۱۳ دسامبر (۱) سوار یك کشتی عربی که به‌سوی بصره می‌رفت شدم. ناخدا میچل (۲)، ستوان‌جمز (۳) وستوان کوری (٤) از نیروی‌نظامی مدرس که‌درحال مراجعت به‌اروپا از راه خشکی بودند نیز هم‌سفرمن بودند.

دراین کشتی یك مجموعهٔ کامل از ملیت‌های مختلف آسیائی یعنی ارمنی، ایرانی، عرب، حبشی، یهودی، یونانی وهندی وجود داشت‌که به‌طرزی خیلی درهم وبرهم، وشبیه به‌کارگرانی که برج بابل را درست کرده بودند، باهم صحبت می‌کردند.

در غروب روز بیست وچهارم به‌دماغه‌ی روزال‌گیت (٥) رسیدیم وروز اول ژانویه ۱۷۸۷ دربندر مسقط لنگر انداختیم. راه ورودبه‌این بندر براستی تماشائی است، کف دریا در نزدیك ساحل خیلی ناهموار است واز روزال‌گیت (که درست روبروی خلیج سیندین (٦) است) تا مسقط یك کوه طویل به‌طول تقریبا شش مایل کشیده شده ویك منظره زیبا وشکوهمند طبیعی به‌وجود آورده است.

ناهمواری صخره‌ها کاملا نشانگر آنست که آنجا یك سرزمین عربی است.

بندر داخلی به‌وسیلهٔ دو قلعه محافظت می‌شود که ظاهرا هیچ ارتباطی‌باهم‌ندارند. مسقط یك مرکز مهم تجاری است که با شهرهای خلیج‌فارس وبحرعمان وهم‌چنین باسورات وبمبئی وسواحل مالابار وکوروماندل ارتباط دارد. خودشهر، مثل اغلب شهرهای کشورهای مشرق زمین، بسیار بد ساخته شده است وخیابان‌های آن تنگ است، دارای بازار بسیار پر کالائی است که مسقف می‌باشد وخیابان‌های آن عمود برهم یکدیگر را قطع می‌کنند و هرکدام از خیابان‌های این بازار به‌فروش یك نوع کالا اختصاص دارد.

مسقط در ۲۳ درجه و۱٥ دقیقه عرض شمالی در کنار خلیج هرمز قرار دارد وتحت فرماندهی یك امام وجزوشاهزاده‌نشین مستقل عمان که مسقط پایتخت آن است می‌باشد. این ایالت عمان قسمتی از یمن که بخشی از شبه جزیره عربستان است محسوب می‌گردد.

امام در محلی که تا ساحل دو روز راه فاصله دارد زندگی می‌کند. وکیل شیخ خلفون در آنجا در قصری شکوهمند ما را با مهربانی فراوان به‌حضور پذیرفت. تمام سرزمین های اطراف این محل از صخره‌های عظیمی تشکیل شده که حتی یك‌شاخه علف‌هم درآن‌ها نروئیده است وهیچ سبزه‌ای به‌چشم نمی‌خورد. اما اهالی محلی می‌گویند که این خشکی را باروری وزیبائی مناطق داخلی‌تر این سرزمین جبران می‌کند که واقعا هم باید همین‌طور باشد.

۱- ۲۱ محرم ۱۲۰۱ هجری قمری مترجم

۲- Mitchell

۳- James

٤- Curry

٥- Rosalgate

٦- Scindian

بازتاب نور خورشید روی این صخره‌ها باید خیلی شدید باشد وحرارت زیادی ایجاد می‌کند، حرارتی که در ماه‌های تابستان فوق‌العاده شدید است واهالی محلی، هرکدام که بتوانند، به‌محض شروع گرما به‌نواحی داخلی کوچ می‌کنند، این گرمای کشنده همراه با بلیهٔ آبله، که راه درمان آن را نمی‌دانند واز بهره‌گیری از داروها بکلی بی‌خبر هستند موجب می‌شود که اغلب مردم به‌نوعی بیماری چشمی مبتلا باشند به‌نحوی که شما به‌زحمت از هرسه‌نفر یك نفررا می‌بینید که چشم‌های کاملا سالمی داشته باشد. تعداد زیادی تاجر جنتو به‌علت سهولت امر تجارت دراین منطقه ساکن هستند؛ یك دلال شرکت انگلیسی هند شرقی نیز دراین‌جا هست، اما دولت (باوجود توصیه‌هائی که به‌آن می‌شود) با تاسیس هر نوع‌کارخانه خارجی در این منطقه مخالفت می‌کند. پلیس مسقط فوق‌العاده خوب است.

در روز ۲۵ ژانویه ناخدا جمزمیچل همسفر ما دار فانی را وداع گفت‌ومارا سخت‌افسرده ساخت، ما همان روز او را درنزدیکی ساحل مسقط دفن کردیم.یك کشتی هلندی به‌فرماندهی ناخدا استوارت(۱) که در ساحل پهلو گرفته بود، وقتی خواست ازبندر خارج بشودباشلیك نه‌تیر توپ نسبت به‌جسد ناخدا جمزمیچل‌ادای احترام کرد. مراسم تدفین‌تا آن‌جا که امکانات اجازه می‌داد باشکوه انجام پذیرفت ونهایت دقت ممکن در شایسته انجام دادن آن‌به‌عمل‌آمد.

روز بیست وششم ژانویه(۲) به‌طرف بصره بادبان کشیدیم روز بیست وچهارم فوریه ستوان توماس جمزرا که یکی دیگر از هم‌سفرهایمان بود از دست دادیم وجسدش را به‌دریا سپردیم. اندکی پس از این واقعه آقای کوری وخود من که تنها بازماندگان بودیم نیز بیمار شدیم وشدیدا تب کردیم. این تب تقریبا یك ماه طول کشید وما را چنان ضعیف کرد که فکر کردیم سرنوشتی مشابه میچل وجمز پیدا خواهیم کرد.

ابوشهر (۳)

روز ۲۸ فوریه به‌ابوشهر رسیدیم ومن وستوان کوری پیاده شدیم واز طرف آقای گلی(٤) نماینده‌ی دائمی شرکت در محل، مورد استقبال قرار گرفتیم. ابوشهر یك شهر بندری کوچك در خاك ایران است که تحت فرماندهی یك «شیخ» قرار دارد واز ایالات تابعه شیراز محسوب می‌شود.

شرکت انگلیسی هند شرقی در اینجا دارای یك نمایندگی است، ولی به‌علت وضع

۱- Captain Stewart

۲- ششم ربیع‌الثانی ۱۲۰۱ هجری قمری - مترجم

۳- بوشهر - م

٤- Mr. Galley. درکتاب تاریخ روابط ایران وانگلیس نوشته آقای محمود محمود جلد اول، نام رئیس نمایندگی هند شرقی در بوشهر درآن زمان Mr. Benjamin Jervis ذکر گردیده است - م

آشفته‌ای که کشور ایران دارد، فکر نمیکنم کار تجاری زیادی داشته باشد. اغلب اوقات کاروان‌هائی از شیراز به‌این شهر می‌آیند ومایحتاج مورد لزوم را باخود می‌آورند که به‌شهرهای مختلف هند صادر می‌گردد.

روز نهم مارس دوست عزیزم ستوان کوری مرا ترك کرد وبه‌طرف بصره به‌راه افتاد. جدائی مابرایمان فوق‌العاده دردناك بود زیرا در این اواخر خیلی با هم صمیمی شده بودیم ودوستی بین ما استحکام زیادی پیدا کرده بود، اما ماموریت‌های مختلفی که داشتیم این جدائی را الزامی می‌کرد.

حرکت به‌سوی شیراز

اندکی پس از این جدائی موقعیتی برای مسافرت به‌شیراز پیش آمد که من، باوجود آن که هنوز سلامت خود را کاملا باز نیافته بودم از آن استقبال کردم ودرست در موقع حرکت یك قافله قرار ومدار لازم را برای‌حرکت‌با آن گذاشتم. روز پانزدهم مارس بود که ابوشهر را ترك کردم. قافلهٔ ما از سی راس قاطر وبیست یا سی‌راس اسب تشکیل شده‌بود، این حیوانات به‌اضافهٔ شتر تنها وسایل رفت وآمد بین شهرهای ایران می‌باشند. روز اول تقریبا چهار فرسنگ یا شانزده مایل انگلیسی راه طی کردیم. راه ابتدا از بیابانی خشك‌وبی‌آب وعلف عبور می‌کرد ولی بعدا به‌منطقه‌ای رسیدیم که دارای پوشش گیاهی بود ودرمحلی‌به‌نام چکاندوك(۱) توقف کردیم. فرسخ که در ایران واحد اندازه‌گیری فواصل شهرها است ازلغت Parsanga یونانی گرفته شده وتقریبا معادل چهار مایل انگلیسی است.

روز شانزدهم مارس نیز چهار فرسنگ دیگر راه طی کردیم. قسمت اعظم این راه را شب پیمودیم وصبح در حدود ساعت هشت به برازجون (برازجان) رسیدیم که روستائی بزرگ وپرجمعیت است ودارای بارو وبرج‌هائی از آجر می‌باشد. این محل در قلمرو شیراز واز توابع آن محسوب می‌شود. آن روز وفردای آن روز را برای تیمار ونعلبندی قاطرها و اسب‌های کاروان توقف کردیم وخودرا برای بالا رفتن از کوهی که اینك به‌آن نزدیك شده بودیم آماده ساختیم.

روز هیجدهم مارس ساعت چهارصبح به‌راه افتادیم ودر حدود ساعت هشت درنزدیکی ده دولکی(۲) که سه فرسنگ راه بود توقف کردیم. روز نوزدهم باز ساعت چهار صبح حرکت نمودیم ودرساعت شش به‌راه باریکی که‌راه‌رسیدن به‌چهارکوه است وعبور از آن‌به‌علت سنگلاخی بودن، فوق‌العاده مشکل می‌باشد رسیدیم. درساعت نه در آن طرف روستای دولکی در پائین اولین کوه توقف کردیم. امروز حدود سه فرسنگ راه آمدیم. گرمای هوا در این سه روز فوق‌العاده شدید بود، اما به‌من گفته شد که بزودی به‌محلی خواهیم رسید که هوایش سرد است.

۱- Checanduck چغادك - م

۲- دالکی (مترجم)

روز بیست مارس ساعت چهار صبح به‌راه افتادیم وبالارفتن از اولین‌کوه را، که خیلی هم بلند است شروع کردیم، راه به‌علت سنگلاخی بودن وسقوط سنگ‌هائی که از هر دوطرف بروی آن ریخته شده است تقریبا غیر قابل عبور می‌باشد. دو مایل آخــر راه تقریبا عمودی وچنان باریك است که فقط یك انسان ویا یك حیوان می‌تواند از آن عبور کند. منطقه فوق‌العاده نامطبوع وبه‌علت پرتگاه‌های متعدد وزمین خوردن‌های پشت‌سرهم اسب‌ها وقاطرها خیلی خطرناك است. تنها ضامن ایمنی ما یك معجر کوچك به‌ارتفاع تــقریبا سه‌پا است که دریك سمت کوره راه قرار دارد ودر سمت دیگر کوه سربه‌فلك کشیده‌ای واقع شده است که قلل آن به‌داخل ابرها نفوذ کرده ونگاه کردن به‌آن هم وحشت انگیز است.

در ته دره رودخانه‌ای(۱) بزرگ به‌سرعت‌جریان دارد وغرش آن‌برعظمت وابهت‌صحنه می‌افزاید. سرانجام وقتی به‌قلهٔ کوه‌رسیدیم، باکمال تعجب دشت وسیع ومسطحی را در مقابل خود دیدیم، درحالی که پس از یك چنان صعودی، طبیعة انتظار داشتیم راه سرازیری تندی در پیش داشته باشیم. این دشت تقریبا چهار فرسنگ یا شانزده مایل طول دارد وبین چند کوه واقع شده است ودر آن انواع شکارها، مخصوصا کبك‌دری، که گله‌های بزرگی ازآن را مشاهده کردیم وجود دارد.

اندکی از ساعت نه گذشته در روستای خشت متوقف شدیم وحس کردیم که هوا قدری عوض شده است. در روستای دولکی که پائین کوه قرار داشت گرما کشنده بود، در حالی که در این بالا، به فاصلهٔ فقط سه فرسنگ در دشت خشت هوا بسیار مطبوع وخنك است.

روز بیست ویکم مارس(۲) را که نوروز وابتدای سال ایرانیان است درهمان جــا توقف کردیم. در قدیم رسم براین بود که این روز را در سراسر امپراطــوری ایــران مفصلا جشن می‌گرفتند واین رسم را بعد از اشاعهٔ اسلام نیز حفظ کرده‌اند. افراد کاروان تاآن‌جا که برایشان امکان داشت به‌شادمانی پرداختند، وباوجود آن که غذایشان چیزی بیشتر از مقداری خرما وکره نبود، چاروادار، یا قافله سالار، به مناسبت این روز از روستای مجاور گوسفندی فراهم ساختو گوشت آن را با کاروانیان تقسیم کرد که باغذای دیگری به‌نام پلو خورده شد.

روز بیست ودوم مارس ساعت چهار صبح به‌راه افتادیم ودرساعت شش شروع به‌صعوداز کوه دوم را کردیم که بلندتر از کوه اولی بود، اما در عوض جادهٔ آز خطرناك نبود. درساعت نه به‌روستای کوماریج(۳) رسیدیم ودراین محل راه‌دار یك تومن (تومان ـــ م) (تقریبا سیزده روپیه) باج راه گرفت، باوجود آن که رسم براین است که از هر مسافری اعم از اروپائی، یهودی ویا ارمنی فقط یك قروش که معادل یك روپیه است عوارض گرفته می‌شود، راهدار به‌بهانهٔ این که من فرنگی (مسیحی) هستم گفت که باید پول بیشتری بپردازم،وچون من امتناع کردم خواست مرا به‌پرداخت این وجه مجبور کند اما رئیس قافله به او اعتراض

۱- رود دالکی - مترجم

۲- چهارشنبه اول جمادی‌الثانی ۱۲۰۱ هجری قمری - مترجم

۳- کمارج - م

کرد وتهدید کرد که اگر دراخذاین پول پافشاری کند، وقتی به‌شیراز رسیدیم شکایت اورا خواهد کرد وبه‌این ترتیب راهدار از ادعای خود صرفنظر کرد.

امروز ما سه‌فرسنگ راه طی کردیم.

روز بیست وسوم مارس در ساعت ٤ صبح حرکت کردیم ودر حدود ساعت ۹ صبح به‌شهر کازرون که در پنج فرسنگی قرار داشت رسیدیم.

روز بیست وچهارم مارس ساعت پنج صبح به‌راه افتادیم وساعت هشت‌ونیم‌به‌پای کوه سوم که در منتهاالیه دشتی است که کازرون در آن قراردارد رسیدیم؛ فاصله این کوه از کازرون سه فرسنگ است.

روز بیست وپنجم مارس ساعت چهار صبح به‌راه افتادیم وبالارفتن از کوه سوم راشروع کردیم که اگر چه ارتفاع وشیب دو کوه دیگر را ندارد، معذلك صعود از آن کار فوق‌العاده مشکلی است. یك سمت قسمت اعظم راه دارای دیواری سنگی است که از همان مصالح موجود در محل ساخته شده است. این‌دیوارعمودی است وتقریبا سه پا ارتفاع‌دارد ومشابه دیوار قبلی است که شرح دادم. راه بالا رفتن از کوه پر پیچ وخم است.

در حدود ساعت هشت به درهٔ فوق‌العاده زیبائی رسیدیم که شیب ملایمی داشت‌وسراسر آن‌را درخت‌های‌بلوط وغان پوشانده بود. این دره‌بین دو کوه بلندواقع است ومنظرهٔ بسیار دل انگیزی دارد. هوا اینك به‌طور محسوسی سرد به‌نظر می‌رسید ودر روی کوه مقابل ما برف ضخیمی دیده می‌شد این همان کوهی است که فردا می‌بایست از آن عبور کنیم. ما سراسر دره را طی کردیم ودر حدود ساعت نه پای کوه چهارم که آخرین کوه درسر راهمان‌به‌شیراز محسوب می‌شد توقف کردیم.

امروز نیز سه فرسنگ راه پیمودیم.

روز بیست وششم مارس ساعت دو صبح به‌راه افتادیم وبالا رفتن از کوه را آغاز کردیم. اسم این کوه که «پیرزن» است از سه کوه دیگر بلندتر است وطول آن تقریبا به دوازده مایل می‌رسد وپنج ساعت طول کشید تا ما توانستیم خود را به‌قلهٔ آن برسانیم ودرآن‌جا با منظره‌ای مواجه شدیم که کمتر نقطه‌ای به‌زیبائی آن وجود دارد ومی‌خواهم بگویم که حتی تصور زیبائی‌ای بیش‌از این نیز غیر ممکن است.باوجود آن که‌ما زمانی‌به‌آن‌جا رسیده بودیم که سرمای زمستان هنوز کاملا تمام نشده بود، درختان‌سربفلك‌کشیده‌وفراوان آنجانشان‌می‌داد که محل فوق‌العاده مناسبی برای‌ییلاق است.

منظرهٔ اطراف، ازبالای کوهی که روی آن قرار داشتیم، بی‌نهایت زیبا می‌نمود. سه کوهی که از روی آن‌ها عبور کرده بودیم زیر پایمان قرار داشتند، خود قله پوشیده از برف است ودر بسیاری از نقاطی که باران باریده است یخ نسبهٔ ضخیمی بسته شده است. در سمت مقابل ودر آن‌پائین دشتها ودره‌هائی قرار گرفته‌اند که با آب فراوانی که دارند به‌تدریج زیبائی بهاررا به‌خود می‌گیرند، دریاچهٔ(۱) بزرگی در دشت کازرون قرار دارد که بخوبی دیده می‌شود. من نمی‌توانم از اعتراف به‌این حقیقت خودداری کنم‌که خستگی

۱- دریاچهٔ فامور- م

طی راه تا اینجا، با مشاهدهٔ این منظرهٔ زیبا واستنشاق هوائی این چنین لطیف وفرح‌انگیز که سراسر وجودم را غرق در لذت وشوق ساخته‌اندبه‌کلی برطرف شده است.

با پائین آمدن از یك سراشیبی نسبةً تند، پس از نیم‌ساعت به‌دشتی که پائین کوه قرار داشت رسیدیم ودر حدود ساعت نه در نزدیکی روستای دسترجین(۱) چادر زدیم.

امروز ماچهار فرسنگ ونیم راه طی کردیم.

روز بیست وهفت مارس ساعت چهار صبح به‌راه افتادیم واندکی از ساعت هشت‌گذشته به‌روستای خونه‌زینه‌اون(۲) رسیدیم. از کنار این ده رودخانهٔ زیبائی می‌گذرد که به‌شیراز می‌رود. آقای نیبور(۳) از این‌رودخانه به‌نام «رودهونا»(٤) نام برده است که احتمالا از همان لغت «رودخانه» گرفته شده است، مردم محل آن را رودخانهٔ زینه اون می‌نامند.

روز بیست وهشتم مارس باز در ساعت چهار صبح به‌راه افتادیم ودر ساعت نه‌ونیم به‌کاروانسرای خرابه‌ای که نزدیك ده چنار راهدار(؟) بود رسیدیم. امروز چهار فرسنگ‌راه طی کردیم.

روز بیست ونهم مارس(۵) اندکی از ساعت پنج گذشته حرکت کردیم ودر ساعت نه به‌لطف الهی صحیح وسالم به‌شهر شیراز که مقصد من بود رسیدیم.

امروز چهار فرسنگ راه پیمودیم.

شیراز

شیراز، مرکز فارسستان، ویابهتر بگوئیم ولایت فارس، دریك دشت وسیع‌وفوق‌العاده حاصلخیز واقع شده است. این دشت بیست‌وشش مایل طول ودوازده مایل عـــرض دارد واطراف آن را کوه‌های بلند فرا گرفته است. بنابه گفتهٔ نیبور شهرمزبوردر عرض ۲۹ درجه و۳۰ دقیقه و۳۱ ثانیه شمالی ودر حدود یکصد ونودوشش مایلی شمال شرقـــی ابـــوشهر قرار دارد. لطافت هوای این‌جا همیشه معروف بوده است. محیط شهر یك فرسنگ وشصت ذراع است واستحکامات آن، باتوجه به‌موقعیت محل به‌طرز قابل ملاحظه‌ای خوب است. دور تا دور شهر رادیواری به‌بلندی بیست وپنج‌پا وضخامت ده‌پا فرا گرفته ودر هر هشتاد قدم نیز یك برج بلند در کنار این بارو ساخته شده است.

شیراز دارای یکی‌ازبهترین خندق‌ها است، که در زمان وکیل‌کریمخان حفر شده است. عمق این خندق به ٦۰ پا وعرض آن به ۲۰پا می‌رسد وبه تنهائی می‌تواند در مقابل هـــر نیروئی در ایران، که از توپخانه اطلاع کمی دارند و در جنگ‌ها از آن به‌ندرت استفاده می‌کنند مدت‌ها مقاومت کند.

۱- دسترجان - م
۲- خانه زنیان - م
۳- Niebuhr
٤- Rodheuna
۵- نهم جمادی‌الثانی ۱۲۰۱ هجری قمری - مترجم

این شهر دارای شش دروازه است که اسامی آن‌ها به‌قرار زیر است: اول دروازهٔ باغشاه، دوم دروازهٔ شاه میرزا حمزه، سوم دروازه‌سعدی‌که چون به‌آرامگاه این شاعر نامدار ختم می‌شود به‌این اسم خوانده می‌شود، چهارم دروازهٔ قصابخانه که به‌کشتارگاه وصل است، پنجم دروازهٔ شاه‌داعی وششم دروازهٔ کازرون که در آغاز جادهٔ این شهر واقع است. هریك از این دروازه‌ها دارای قراول‌های خاص خود می‌باشند که مسئول‌حفاظت از آن هستند. افراد محافظ هر دروازه از ۱۰۰ دروازه‌بان وچهار «خان» یا افسر تشکیل شده است، که هرروز صبح وشام درکهن‌دژ جمع می‌شوند تا از خان، ودر غیبت او از بیگلربیك سپاسگزاری کنند. وظیفهٔ این‌قراولان این است که از خارج شدن هر کسی که اجازهٔ خروج از شهر را ندارد جلوگیری کنند واگر احیانا یکی از مخالفین دولت موفق به‌فرار بشود، فرمانده دروازه‌ای که فرار از منطقهٔ او صورت گرفته است مورد مواخذه قرار می‌گیرد، من خود بارها به‌هنگام عبور از دروازه متوقف شدم، تا این‌که توانستم اجازه‌نامهٔ مخصوصی برای خروج وورود آزادانه به‌شهر کسب کنم.

دروازه‌های شهر را با غروب آفتاب می‌بندند وصبح روز بعد باطلوع آفتاب بازمی‌کنند وطی این مدت هیچ‌کس حق عبور از آن‌ها را ندارد.

ارگ

در داخل شهر، در سمت بالای آن وتقریبا نزدیك به‌دروازهٔ باغ شاه، ارگ قرار دارد که از آجر درست شده است. محیط آن ۸۰ یارد می‌باشد ودارای برج‌های مدوری است. اطراف آن‌را هم خندقی به‌عمق وعرض خندق اطراف شهر کنده‌اند. ارگ مزبور نیز از بناهای دورهٔ کریمخان است واکنون جعفرخان حاکم شیراز درآن سکونت دارد وگاهگاهی هم به‌عنوان زندان ایالتی از آن استفاده می‌شود.

روی در ارگ یك‌تابلوی نقاشی بارنگ‌های خیلی زنده کشیده شده که در آن جنگ قهرمان ملی ایرانیان رستم بادیو سفید نشان داده شده است. داستان این جنگ در شاهنامهٔ فردوسی آمده است. تصاویر این نقاشی به‌اندازهٔ طبیعی انسان می‌باشند، ولی نسبت اندازه‌ها درآن‌به‌خوبی رعایت نشده است.

در مقابل ارگ در یك میدان بزرگ، سکوئی قرار دارد که روی آن دستهٔ موزیك خان، که از تعدادی شیپورچی، دهل زن، نقاره زن، طبال وغیره تشکیل شده است هرروز به‌هنگام طلوع وغروب آفتاب آهنگی می‌نوازند.وقتی خان در خارج از شهر ویا درمسافرت است، این افراد همیشه درچادری نزدیك به‌چادر اوقرار می‌گیرند.

دیوان خانه

یك طرف میدان مزبور به‌دیوان‌خانه،یا بارگاه‌عام وطرف دیگرآن به‌خیابانی که به‌مسجد بزرگ منتهی می‌شود متصل است. دیوان‌خانه بنای باشکوهی است که در انتهای یك باغ

بزرگ قرار دارد وراه رسیدن به‌باغ‌مزبور هم‌خیابان پهنی است‌که در دوطرف آن‌درخت‌های چنار ایرانی کاشته‌اند. ساختمان دیوان‌خانه بنای بزرگ مستطیل شکلی است که یك سمت آن بازمی‌باشد. یك سوم ارتفاع دیوارهای آن را بامرمر سفید تبریز پوشانده‌اند، بقیه‌ی دیوار وسقف هم دارای نقاشی‌هائی است که با آب طلا ورنگ لاجوردی تزئین شده‌اند. در روی دیوارها تصاویر متعددی کشیده شده که از آن میان تصاویر وکیل کریمخان وپسر بزرگ او ابوالفتح‌خان نسبةً خوب کشیده شده است واهالی محل به‌من گفتند که کاملا شبیه به‌خود افراد مزبور می‌باشند.

در جلوی عمارت هم سه‌فوارهٔ بزرگ سنگی قرار دارد که ازآن‌ها همیشه آب فوران می‌کند.

توپخانه

قسمتی از میدان بزرگ جلوی ارگ را توپخانه می‌نامند که درآن‌چند عدد توپ که روی عراده‌های نامناسبی نصب شده‌اند قرار دارد. اغلب این توپ ها (که اسپانیولی یا پرتغالی می‌باشند و دوتایشان هم توپ‌های انگلیسی ۲۴ پوندی هستند) چنان زنگ زده وسوراخ سوراخ شده‌اند که بدون تردید اگر مورد استفاده قرار بگیرند، در همان شلیك اول از هم پاشیده خواهند شد.

بازارها

شیراز دارای بازارها وکاروانسراهای متعدد است که از آن میان بازار وکیل (که چون توسط کریمخان ساخته شده است به‌این اسم نامیده می‌شود) خیلی از همه بزرگتر وباشکوهتر است. این بازار خیابانی است به‌طول تقریبا یك‌چهارم مایل که تماما از آجر ساخته شده‌و دارای طاقی است که بیش وکم شبیه به‌پیاتزاس(۱) در کاونت گاردن(۲) می‌باشد. این بازار بسیار باهیبت بوده وخوب ساخته شده است. در طرفین آن مغازه‌ها و حجره‌ها وسایر مراکز دادوستد قرار دارند که درآن‌ها انواع کالاها در معرض فروش قرار گرفته است.

مغازه‌ها به‌خان تعلق دارند وبه‌قیمت نازلی به‌مغازه‌دارها وتجار اجاره داده شده‌اند. در خارج از محوطهٔ بازار کاروانسرائی وجود دارد که به‌شکل هشت ضلعی است وتماما از آجر درست شده است. در ورودی این کاروانسرا دارای طاق ضربی بسیار بلندی است و وسط آن، محل قراردادن کالا ومال‌التجاره است واطراف آن در دو طبقه اتاق‌های راحتی جهت سکونت تجار ومسافرین درست شده است که آن‌ها را هم باقیمت ارزانی به‌کسانیکه مایل باشند اجاره می‌دهند.

۱- Piazzas   ۲- Covent Garden

در وسط بازار مذکور در فوق نیزیك کاروانسرای وسیع وجود دارد که چهارگوش است وجبههٔ آن دارای نقاشی‌های زیبائی با رنگ آبی وسفید است ودرآن اجناس چینی نشان داده شده وبه‌چشم خیلی قشنگ می‌آید.

عمارت این کاروانسرا بزرگتر از آن دیگری است که در یادداشت‌های تجار ارمنی ومسیحیان دیگر بیشتر از آن نام برده شده است.

غیر از بازار وکیل، بازارهای دیگری نیز در شیراز وجود دارد که هرکدام خاص یکی از اصناف است مثل بازار زرگرها، بازار سفیدگرها، بازار رنگرزها، بازار نجارها، بازار کلاهدوزها وبازار کفشدوزها. این‌ها نیز هر کدام خیابان‌های بلندی هستند که خیلی منظم ساخته شده‌اند وهمه مسقف می‌باشند.

یهودیان شیراز دارای محله‌ای هستند که به‌ایشان اختصاص داده شده است ودر ازای آن خراج قابل ملاحظه‌ای به‌حکومت پرداخت می‌کنند، به‌علاوه مجبورند مرتبا هدایائی نیز پیشکش کنند.

یهودیان بیشتر از پیروان ادیان دیگر مورد تنفر ایرانی‌ها هستند به‌نحوی که از هر موقعیتی برای وارد ساختن فشاربه ایشان واخذ پولهایشان استفاده می‌کنند. هر پسربچه‌ای عادت دارد که اگر یهودی‌ای را در خیابان دید او را بزند وبه‌او ناسزا بگوید ویهودی هم به‌این امر اعتراضی نمی‌کند.

هندی‌ها نیزبرای خود کاروانسرائی دارند که در گوشهٔ دیگری از شهر واقع شده است ودر مقابل آن از ایشان پول دریافت می‌شود.

در شیراز ضرابخانه‌ای هست که به‌نام جعفرخان(۱) مالك فعلی شهر سکه ضرب می‌کند. کار این ضرابخانه، مثل سایر ضرابخانه‌های کشورهای شرقی خیلی ساده است. درآن‌جا طلا یا نقره را در قالب‌هائی که برای این کار درست کرده‌اند می‌ریزند وباپتك بزرگی روی آن می‌کوبند وکار تمام می‌شود.

دراین شهر تعدادی هم صراف هست که بکار ردوبدل کردن طلا ونقره مشغول‌هستند.

مسجد کریم‌خان

شیراز به‌داشتن مساجد باشکوه متعدد نیز شهره است مخصوصا آن‌هائی که توسط کریم‌خان ساخته شده‌اند بسیار باعظمت می‌باشند.

من که در لباس ایرانی خود شکلی کاملا متفاوت پیدا کرده بودم، توانستم بدون این‌که شناخته بشوم به‌درون این مسجد راه پیدا کنم. بنای آن چهارگوش است، ودر وسط یك حوض سنگی آب وجود دارد که برای وضو گرفتن قبل از عبادت ساخته شده است. در

۱ـ جعفرخان زند پسر بزرگ صادق خان زند، خواهرزادهٔ زکی‌خان و برادرمادری علیمردان‌خان زند است ـ م

چهار سمت عمارت حجره‌هائی باطاق گنبدی برای طلبه‌ها درست شده که جلوی در برخی از آن‌ها کاشیکاری شده است.

کریم‌خان قبل از این که کار ساختمان این مسجد به‌پایان برسد وفات یافت وپس از او تزیین بقیهٔ قسمت‌ها با نقاشی‌های آبی وسفیدی نظیر آن‌چه که قبلا شرح دادم انجام پذیرفت. در داخل حجره‌ها، روی دیوارها آیاتی از قرآن به‌خط نسخ گچکاری شده است.

در انتهای حیاط‌گنبد بزرگی بایك قبه در راس آن قرار دارد که فضای زیر آن اختصاصا برای نماز وکیل در نظر گرفته شده بود. کف این قسمت تماما از مرمر سفید است ودیوارهای آن به‌گونه‌ای جالب با آب‌طلاورنگ لاجوردی تزئین شده است ودارای سه چهل چراغ بزرگ نقره‌ای است که از طاق گنبد آویزان شده‌اند. برای این مسجدملاهائی استخدام شده‌اند که دائما باید قرآ ن تلاوت کنند. این مسجد دارای حجره‌ها ومحل‌های خاص بسیار مناسب برای وضوگیری وسایر اعمال مذهبی می‌باشد.

اندکی دورتر از این مسجد، مرحوم وکیل بنیاد یك سری خانه‌های بزرگ را گذارده بود که قصد داشت پس از اتمام کار ساختمان، آن‌ها رابرای سکونت ملاها، دراویش وسایر خدام مذهبی اختصاص بدهد ولی عمرش کفاف نکرد وپس از او نیز وضع ایران بقدری آشفته شد که دیگر کسی نتوانست کارهای آبادانی وی را دنبال کند وآن‌ها را به‌پایان برساند ودر نتیجه ساختمان‌های مزبور هم‌چنان نیمه‌کاره باقی مانده‌اند واین براستی جـای تاسف است زیرا می‌توانستند خیلی به‌زیبائی وعظمت این مجموعهٔ ساختمانی بیفزایند.

مسجد نو

در مرکز شهر مسجد دیگری وجود دارد که آن‌را مسجد نو می‌نامند، درحالی‌که تاریخ بنای آن به‌قدمت خود شهراست ویا لااقل‌از موقعی است که‌شهر مزبور محل سکونت‌مسلمان‌ها شده است. بنای این مسجد نیز چهارگوش وعظیم می‌باشد. درطرفین حیاط آن حجره‌هائی برای عبادت وجود دارد که روی دیوارهای آن‌ها عباراتی به‌خط‌کوفی قدیمی دیده می‌شود واین خود نشان دهندهٔ قدمت مسجد مزبور است. در وسط حیاط صحن بزرگی وجود دارد که ایرانی‌ها صبح وغروب روی آن نماز می‌گزارند. بزرگی این صحن به‌قدری است که بالغ بردویست نفر می‌توانند روی آن بایستند. این صحن از سنگ ساخته شده ودوونیم‌پا از سطح زمین ارتفاع دارد.

دراین‌جا دو درخت سروهست که فوق‌العاده بزرگ وبلندمی‌باشند وایرانی‌ها می‌گویند ششصدسال از عمرشان می‌گذرد. این دو درخت را «عاشق ومعشوق» می‌نامند ومردم‌باوسواس زیاد از آن‌ها مراقبت به‌عمل می‌آورند.

مسجد دارای باغی است که متصل به‌آن است ودارای تسهیلات لازم جهت گرفتن وضو واجرای سایر اعمال مذهبی می‌باشد.

در گوشهٔ دیگر شهر ساختمان چهارگوشی وجود دارد که زمانی مدرسهٔ مشهوری بوده

ودرآن علوم وهنرها تدریس می‌گردیده است. این همان مدرسه‌ای است‌که سرجون‌شاردن که در قرن گذشته از این شهر دیدن کرده است از آن نام برده است. متاسفانه ساختمان مزبور فعلا به‌شدت در شرف خرابی است، معذلك تعدادی ملاوسایر خدام مذهبی‌درآن زندگی می‌کنند. ساختمان مزبور را «مدرسهٔخان» می‌نامند ولـی هنر وادبیات سال‌هـا است از شیراز رخت بربسته است ووضع فعلی کشورهم طوری نیست که بتوان امیدوار بود درآیندهٔ نزدیکی این وضع عوض بشود.

زورخانه

در شیراز محل‌هائی وجود دارد که به‌آن‌ها «زورخانه» می‌گویند وایرانی‌ها برای ورزش به‌آن‌جا می‌روند. این محل‌ها از یك اتاق تنها تشکیل شده، اتاقی که کف آن دوپا پائین‌تر از سطح زمین است ونوروهوا از طریق‌پنجره‌های مشبکی که روی طاق قراردارند به‌داخل اتاق راه می‌یابند. در وسط اتاق، زمین چهار گوش خاکی مسطحی وجود دارد کـه خاك نرم کف آن خوب کوبیده شده است. در طرفین این زمین سکوهائی به‌بلندی دوپـا ساخته شده است که نوازندگان وتماشاچیان روی آن‌هامی‌نشینند.

وقتی تمام حریف‌ها جمع شدند و این کار همیشه در روز جمعه که تعطیل است انجام می‌پذیرد، لباس‌های روی خود را بیرون آورده وشلوار پشمی ضخیمی به‌تن‌می‌کنند وسپس هر کدام یك جفت چماق چوبی که حدود دو ونیم‌پا بلندی دارند وبه‌شکل گلابی تراشیده شده‌اند به‌دست می‌گیرند وآن‌ها را روی شانهٔ خود قرار می‌دهند. دراین موقع موسیقی نواخته می‌شود ومردم چماق‌های مزبور را بانرمش خاصی به‌عقب وجلو به‌حرکت درمی‌آورند ودرهمان حال پاهای خود را هم به‌زمین می‌کوبند ویك‌یك اعصاب خود را تمددمی‌بخشند تاحدی که به‌شدت عرق می‌کنند.

پس از آن که حرکات مزبور را به‌مدت نیم‌ساعت انجام دادند، پیش‌کسوت ایشان که یکی از خود افراد مزبور است وبا لقب «پهلوان» یا «کشتی‌گیر» مشخص می‌باشد اشاره‌ای می‌کند وافراد، چماق‌های خود را کنار گذاشته، دست‌های خود را دایره‌وار به‌هم می‌گیرند وباریتم موسیقی، که در تمام مدت آهنگ‌های شاد می‌نوازد پاهای خود را با هم به‌چابکی حرکت می‌دهند.

پس از آن که این حرکت را هم برای مدت قابل ملاحظه‌ای انجام دادند کشتی‌شروع می‌شود، اما قبل از هنرنمائی در این کار،پیش کسوت آغازبه‌سخن کرده وخطاب‌به‌ورزشکارها می‌گوید که چون همه رفقای یکدیگر هستند، وهمه از ایـن دنیا رفتنی مـی‌باشند، در این زورآزمائی‌که بایکدیگر خواهند داشت نباید بد هم‌را بخواهند ونیت ناروانسبت به‌هم‌داشته باشند. این کشتی فقط یك زورآزمائی افتخاری است که افراد در آن شرکت می‌کنند ویك دعوای دنباله‌دار نیست، به‌این‌دلیل او از همکاران خود می خواهدکه جوانمردانه باهم مبارزه کنند.

پیش‌کسوت سخنان مزبور را با صدای بلند وجمله به‌جمله ادا کرده ودیگران نیـز

گفته‌های او را تکرار می‌کنند.

پس از اتمام سخنان پیش‌کسوت، کشتی آغاز می‌گردد که در آن اغلب اوقات پیش‌کسوت یکی از طرفین مبارزه است واو به‌علت مهارتی که در کار خود دارد حریف خود را دوسه بار با موفقیت به‌زمین می‌زند. اما من گاهی اوقات نیز دیده‌ام که او از عهدهٔ حریفش برنمی‌آید واین بیشتر موقعی است‌که دیگر خسته شده است.

تماشاچی‌ها هرکدام یك شاهی، که پولی معادل سه‌پنس انگلیسی است می‌پردازند که در ازای آن، در مدتی که ورزش ادامه دارد به‌ایشان قهوه وقلیان داده می‌شود.من‌تصور می‌کنم که این‌نوع ورزش علاوه براین که تامین کنندهٔ سلامتی است، زور ونیروی انسان‌را نیز زیادتر کرده وقیافهٔ مردانه‌تری به‌اومی‌دهد. به‌علاوه به‌نظر من‌چنین رسید که بین حرکات مزبور و ورزش‌های قدیمی وباستانی ایران شباهت‌هائی وجود دارد.

حمام‌ها

حمام‌های ایران بسیار مطبوع وراحت است وجا دارد که‌مورد توجه خارجی‌ها قرار بگیرد. حمام معمولا از دو قسمت تشکیل شده که‌یك قسمت آن برای درآوردن لباس‌ها است ودیگری خود حمام است. در اطراف قسمت اول نیمکت‌هائی به‌ارتفاع دوپا از سنگ وجود دارند که رویشان را با قالی ویاحصیر پوشانده‌اند وبرای درآوردن لباس مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مشتری‌ها از این محل، ازطریق یك راهروی باریك وطولانی به‌محوطهٔ خود حمام می‌روند که اتاقی است بسیار بزرگ وهشت گوش، که قبه‌ای روی طاق آن قرار دارد واز آن‌جا نور وهوا وارد می‌شود. در کنار دیوارهای این اتاق سکوهائی از چوب‌به‌بلندی تقریبا یك‌پا درست کرده‌اند که مشتری‌ها روی آن به‌عبادت می‌پردازند واین کاری است که ایرانی‌ها همیشه انجام می‌دهند.

در سمت بالای این اتاق یك‌حوض ویا یك مخزن بزرگ آب قرار دارد که از سنگ اخته شده است وآب آن به‌وسیلهٔ کوره‌ای که زیر آن قرار دارد ودارای صفحهٔ آهنی است کاملا گرم نگاه داشته می‌شود.

در جوار این مخزن، مخزن دیگری از آب سرد قرار دارد وبه‌این ترتیب مشتری می‌تواند به‌سلیقهٔ خود یکی را انتخاب کند. ده، دوازده دقیقه پس ازورود به‌حمام کارگران حمام آماده می‌شوند تا مشتری را کیسه بکشند. برای این کار مشتری طاقباز روی زمین دراز می‌کشد وبالشتی زیر سرش گذاشته می‌شود وسپس کار کیسه‌کشیدن، باکیسه‌ای‌که از پشم شتر بافته شده است شروع می‌شود وبه‌این وسیله‌تمام چرك‌های بدن گرفته می‌شود. پس از اتمام کار کیسه کشی، چند سطل آب گرم روی او ریخته می‌شود وبه‌قسمت لباس‌کنی هدایت می‌شود ودر آن‌جا به‌تانی لباس می‌پوشد ویك قلیان تازه دم در اختیارش گذاشته می‌شود تا بکشد.

ایرانی‌ها خیلی بیش ازمردم سایرکشورهای شرقی نسبت به‌ورود خارجی‌ها به‌حمام‌های خود حساسیت نشان می‌دهند وچنانچه متوجه شوند که فرد خارجی‌ای قصد دخول به‌حمام را دارد مانع می‌شوند، اما من با دادن هدایای کوچکی، وبه‌علت این که دریك خانوادۀ ایرانی زندگی می‌کنم می‌توانم هر وقت بخواهم، البته شب‌ها وبه‌طور خصوصی، به‌حمام بروم. در حالی که آقای جونز(۱) که یکــی از اعضای هیات نمایندگــی شرکت تجاری انگلیسی در بصره است واینك در شیراز می‌باشدیك‌شب که‌به‌حمام رفت ولخت شد،صاحب‌حمام به‌محض این‌که پی‌برد او خارجی است به‌وی تکلیف کرد حمام را ترك کند وچنین استدلال کرد که اگر معلوم شود او یك نفر فرنگی را به‌حمام راه داده است هم‌مشتری‌های خود را از دست می‌دهد وهم این که آبرویش می‌رود زیرا به‌این ترتیب حمامش نجس می‌شود، واین امر خیلی جالب است زیرا من شنیده‌ام که در ترکیه درست عکس این است وخارجی‌ها، از هر مذهبی که باشند می‌توانند هروقت که مایل باشند به‌هر حمامی بروند.

مراسم گل ریزان

در بهار حمام‌های ایران را به‌طرز زیبائی تزیین می‌کنند ومراسمی به‌نام «گل‌ریزی» برپامی‌شود که‌درآن مقادیر زیادی گل به‌داخل حمام‌ها ریخته می‌شود. این مراسم یك هفته، ده روز ادامه می‌یابد که طی آن از مشتریان با موسیقی، رقص، شربت وغیره پذیرائی می‌شود. محل لباس کنی با تابلوهای نقاشی، آئینه، لاله وچیزهای تزئینی دیگر تزیین می‌گردد وتمام این‌کارها به‌خرج صاحب حمام انجام می‌گیرد واو به یکایك مشتری‌ها خوش‌آمد می‌گوید، ومشتری‌ها هم اغلب انعام کوچکی به‌نوازندگان می‌دهند .

حمام‌ها یك روز در میان به‌ترتیب توسط مردها وزن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند اما مردم اعم از زن یا مرد معمولا هفته‌ای یك‌بار ویا هر ده‌روز ویا دوهفته یك‌بار به‌حمام می‌روند.

حمامی که توسط کریمخان ساخته‌شده است، به‌ویژه‌بسیار زیبا می‌باشد. قسمت لباس‌کنی آن محوطۀ هشت گوش بزرگی است که نور از سمت بالابه‌داخل آن تابیده می‌شود. در کنار دیوارهای این قسمت سکوهائی به‌ارتفاع سه‌پا از سنگ درست شده است که در کنار هرکدام حوضچۀ آبی قرار دارد در وسط محوطه هم حوض‌وفوارۀ بزرگی است که مرتباز آن آب می‌آید وهوا را خیلی خنك ومطبوع می‌سازد.

دیوارها به‌وسیلۀ تصاویر وپرده‌های نقاشی تزئین شده‌اند. خود حمام با سنگ مرمر تبریز مفروش است. دیوارها وسقف گنبدی آن بالاجورد رنگ آمیزی شده است.

دراین حمام هیچ‌کس را، به‌جز اعیان واشراف راه نمی‌دهند واکثرا توسط خوانین بزرگ، ویا افسران ارتش وخانوادۀ ایشان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱- Jones

شاه چراغ

در مرکز شهر، وچسبیده به‌مسجدنو، که قبلا از آن اسم برده شد، ساختمان خیلی بزرگی وجود دارد که آن را «شاه‌چراغ» می‌نامند ویکی از مقدس‌ترین اماکن محدودهٔ شیراز است. این‌جا بقعهٔ برادر یکی از ائمه است وباوجود این که تاریخ دقیق بنای آن معلوم نیست یکی از آثار باستانی به‌حساب می‌آید. من از روی نوشته‌هائی که در این محل وجود دارد پی‌بردم که بنای مزبور در زمان عضدالدوله دیلمی از خاندان آل‌بویه، که امیرالامرای یکی از خلفای عباسی ومردی بسیار لایق، دانشمند ودیندار بوده است تعمیر شده است وعضدالدوله هم در قرن چهارم هجری زندگی می‌کرده است.

من با زحمت زیاد توانستم خلاصه‌ای از مطالبی که راجع به‌این بنا وجود داردودر مسجد آن نگاهداری می‌شودبه‌دست آورم‌وترجمه‌ای از آن رادراین‌جا ذکر می‌کنم. از روی این نوشته‌ها معلوم می‌شود که محل مورد بحث زمانی فوق‌العاده زیبا وشکوهمند بوده است در حالی که اکنون روبه‌ویرانی است.

آخرین کسی که بنای شاه‌چراغ را تعمیر کرده است کریمخان می‌باشد که پوششی کاملا جدید روی آن کشیده است، ولی از آن پس بنای مزبور به‌دست فراموشی سپرده شده است‌وبه‌علت کهنگی ساختمان از باران وسایر سوانح صدمات فراوان دیده است معذلك اینك امامزاده‌هائی(۱) از اعقاب امامان درآن ساکن هستند که با باقیماندهٔ اندکی که از درآمد سرشار آن به‌جا مانده است زندگی می‌کنند.

خلاصه‌ای از «آثار احمدی» یا شرح وقایع شاه چراغ، مزار احمدبن موسی:

نقل است از مطالب مستند که درایام سلطان عضدالدوله دیلمی به‌خواب سلطان چنین آمد که میر محمد (پسر سر سلسلهٔ قوم خدا پرستان، و دانشمندترین خدام دین واول فرد از مفسران‌قرآن) وهم‌چنین احمدبن عفیف‌الدین کبیر (سر سلسلهٔ ذاکرین‌حق وکسانی که‌خدای را ستایش می‌کنند)دو انسانی که به خاطرصفای قلبشان از خدام‌ونگهبانان این آرامگاه مقدس واین‌بارگاه محترم شده بودند،از رنج دنیا آسوده ودراین محل مدفون شده‌اند.

سلطان بلافاصله به دیدار فرزندان ایشان، یعنی شیخ‌عفیف‌الدین ثانی و پیرشمس‌الدین، که هر دو در قید حیاتند رفت تا از ایشان بخواهد که

۱ـ احتمالا منظور نویسنده چندنفر سید است - م

آرامگاه مقدس را به او بنمایانند، وهم او بود که‌از آنان اطلاعاتی خواست تا در تعمیر وتزیین بارگاه بکوشد واز آن‌جا که‌سابق براین در ایام صفوةالدین مسعودبن بدرالدین این مکان مقدس وهم‌چنین بارگاه سیدمیرمحمد ابوالدین (؟) موسی‌بن جعفر (که خداوند بیامرزدش) وهم‌چنین بارگاه‌سید علاءالدین حسین‌بن موسی کاظم (که خداوند غرق رحمتشان نماید) تعمیر وتزئین گردیده بود بنابراین امیر سلطان عضدالدوله دیلمی که از بندگان درگاه اولاد علی است، وانجام چنین کاری را در خواب نیز دیده بود به‌سوی بارگاه مقدسش حرکت کرد.

درهمان‌زمان آن‌چه‌درخواب برامیر آشکارشده بود، برخادمان درگاه مقدس یعنی‌برشیخ عفیف‌الدین ثانی وپیرشمس‌الدین نیز عیان گردید، لذا چون سلطان رسید ماجرا باز گفتند واو با انبساط خاطر از این ماوقع به آرامگاه مقدس درآمد ودستور داد تاآن را بگشایند. وچون قبر بشکافتند دیدند که پانزده ذراع طول وده ذراع عرض دارد، وبدن مقدس بر سلطان عضدالدوله وآن‌ها که در التزام بودند از جمله پدر بزرگ‌نویسندهٔ این سطور که‌در محل بود مکشوف وعیان گردید .

ایشان بر بالای مقبره شمعی روشن یافتند که بوی کافور می‌داد، وبدن آن موجود مقدس کاملا تر وتازه به‌نظر رسیدچنان که گوئی هم‌اکنون‌به‌خاك سپرده شده است.

از آرامگاه مقدس بوی مشك و عنبر به‌مشام رسید واز بالای بقعهٔ‌آرامگاه نوری روشن دراطراف پراکنده شد.

هم‌چنین در شیرازنامه آمده است که اتابك ابوبکر پسر سعد زنگی در سال ٤٤٦ هجری عمارات جدیدی براین بنا افزود وپس‌از او بی‌بی‌جان خاتون که از زنان مشهور عهد خود محسوب می‌گشت در تعمیر آن کوشید، که به‌این ترتیب دومین، ویا سومین نفری می‌شود که به‌چنین کاری اقدام کرد.

در تاریخ آمده است که سلطان عضدالدوله و

همراهانش در دست وجود مقدس مدفون انگشتری دیدند که برآن این جمله نقش بسته بود.العــزةلله، احمدبــن مــوسی وباز آمــده است که سلطان امیر عضدالدوله این انگشتری از انگشت متوفی بیرون آورد اما دردم انگشتری در دست او غیب شد و برانگشت یکی از همراهان ظاهرگردید(والله اعلم)

در شیرازنامه هم‌چنین نوشته‌شده است که‌درآن موقع سلطان امیرعضدالدوله‌راتنگی نفس عارض‌بود، اما به محض آن که به‌آن مکان مقدس وارد شد، از معجزهٔ آن مقام قدسی مرتبت سلامت کامل یافت بی‌آن‌که دیگر نشانه‌ای از بیماری‌اش در وی باقی مانده باشد وبه‌شکرانه این سلامتی عضدالدوله برآن شد تا بارگاه مزبور را تعمیر وتزیین کند وآن‌چه که امروز دیده می‌شود، مخصوصا بنیاد گنبدفعلی، گلدسته‌ها، حرم، وتزئینات بقعه، وهم‌چنین مدرسه متصل به صحن همه از دوران این سلطان بوده‌وهم به‌فرمان او ساخته شده‌اند.

او هم‌چنین برای خدام بارگاه مقرری ثابتی تعیین کرد تا پرداخت گردد

بی‌بی جان خاتون، که سابق براین از او نام برده شد، خواهر سلطان اسحق، نه تنها شاهزاده‌ای نجیب وشریف بود، بلکه آن‌چنان پارسا وقابل‌احترام است که مایهٔ فخر سلسلهٔ سلجوقیان بود. (که رحمت خدا بر اوباد). هم او بود که گلدسته‌ای در جوار این مکان مقدس بنانهاد، وحجره‌هائی در دو طبقه در کنار صحن برپا ساخت، وجز این‌ها بازار کنار میدان، نوکرخانه، وآشخانه نیز از یادگارهای‌اوست.

فارسنامه، نظام التواریخ وهم‌چنین شیرازنامهٔ شیخ قطب و کتاب هذا بیان(؟) همه نوشته‌اند که این شخص شریف، یعنی بی‌بی‌جان خاتون چهارده قطعه زمین مزروعی با آب جاری وقنات‌راکه از زمین‌های روستای میمون وسایر نقاط اطراف شیراز می‌باشند وقف این بقعهٔ مقدس کرد.

او هم چنین سی جلد قرآن کریم را که باآب طلا نوشته شده بودند (وهمه به‌خط مولانا یحیی

بودند) وبالای همهٔ آن‌ها نوشته شده بودلعنت خدابر کسی باد که روی این کتاب دست یازد ویا آن‌ها را ببرد، به‌این مکان مقدس هدیه کرد.

او هم‌چنین دستور داد که‌به‌جز متولی آستانه، هیچ‌کس حق ندارد که‌به‌این کتاب‌های مقدس‌دست بزند ویا درآن‌ها تصرف کند، کما این که هیچیك‌از افرادی که روی زمین‌های موقوفهٔاین آستانه خدمت می‌کنند، ویا خدام وخدمت گزاران بارگاه، جـز متولی نیز محق به‌انجام چنین کاری نمی‌باشندواین دستورات پس از او توسط شاهزادگانی که وظیفه تولیت آستانهٔ مزبور را به‌عهده‌گرفتند بادقت‌به‌موقع اجرا گذارده شد.

هم‌چنین آمده است که میرحبیب‌الله که از متدینان زبده واز مقدسان واز اعاظم سادات واز داناترین وهوشمندتـرین وبرجسته‌ترین افراد عصر خویش ومردی خیر ونیکوکـار بـود، در دوران سلطنت شاه طهماسب الحسن الحسینی بهادرخـان (که اینك در بهشت برین است) والی کل ولایت فارس بود وتولیت این بارگاه مقدس را به‌عهده داشت وی این مقام را به‌حقوق ارثی ازاجدادش‌که به‌ترتیب منظم‌از وزارت در ایران برخوردار بودند ونگهبانان این آرامگاه نیز بودند به‌دست آورده‌بود و از روی میل مایملك اجدادش را برای کمك‌به‌آن بقعه داد. از این‌رو میرحبیب‌الله تصمیم‌به‌زیبا سازی ساختمان گرفت که در نتیجه گلدسته وحجره‌های بالا وپائین ونیز بدنهٔ ساختمان ودیوارهای بیرونی وداخل حرم‌به‌بهترین وجهی باطلاکاری وکاشیکاری لاجوردی رنگ ومواد بهادار دیگر تزیین شد.

به‌استثنای آرامـگاه شاهـزادهٔ شهیر امـام ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا امام بزرگ که‌برکت خدا براو باد که برادر این امام‌زاده بود چیزی در چهار گوشه دنیا نیست که بتواند از نظر تعداد زمین که برای کمك به‌آن‌وقف شده ومستمری زیاد قاریان ومؤذنان ومخارج آش‌خانه ونوکرخانه با آن برابری

کند. بناها وتزییناتی‌که توسط میرحبیب‌الله در این محل درست شده‌اند چنانند که از نظـر زیبائـی، عظمت وشکوه هرگز در ساختمان وبنای دیگری دیده نشده است.

آن چه در فوق آمد ترجمهٔ خلاصه‌ای از مطالبی است که دربارهٔ این ساختمان وجود دارد، این مطالب اکثرا نثر بسیار پیچیده‌ای دارند به‌نحوی که اغلب درك مفاهیم آن‌هـا با اشکال امکان پذیر است.

آرامگاه حافظ

آرامگاه شاعر معروف وشایسته تمجید، حافظ، که یکی از بزرگترین شعرای ایران‌است، در تقریبا دو مایلی باروی شهـر در سمت شمال شرق در سمت دروازه شاه میرزاحـمزه قرار دارد. دراین‌جا کریمخان وکیل ایوانی با شکوه همراه با حجره‌های متعدد بنا کرده است وسبك ساختمان آن درست شبیه به‌دیوان‌خانه می‌باشد ودرهیچیك از آن‌ها زیبائی‌فدای مخارج نگشته است.

آرامگاه حافظ در وسط یك باغ بزرگ واقع شده است وروبروی آن یك حوض بزرگ آب قرار دارد که در وسط دارای‌یك فواره می‌باشد. در باغ تعداد زیادی درخت سروهست که عظمت وبلندی خارق‌العاده دارند وبسیار زیبا می‌باشند. این درخت‌ها خیلی قدیمی‌هستند وبه‌نظر من همانند درختی هستند که سرجون شاردن در یادداشت‌های خود شرح داده است.

قبر محمد شمس‌الدین حافظ زیر سایهٔ این درخت‌ها قرار دارد. سنگ قبر از مرمر سفید یکپارچهٔ تبریزی است که هشت‌پا طـول وچهارپـا عـرض دارد. ایـن سنگ را درزمان کریمخان ساخته‌اند وروی سنگ قبلی گذاشته شده است. در طرفین وروی این‌سنگ اشعاری از خود شاعر به‌خط بسیار خوش نستعلیق حجاری شده است.

در فصل بهار وتابستان مردم به‌این محل می‌آیند ووقت خود را باکشیدن قلیان، بازی شطرنج وبازی‌های دیگر وهم‌چنین خواندن‌اشعار حافظ که برای ایرانی‌ها پرشورتر وپرحال‌تر از هرشاعر دیگری است می‌گذرانند. ایرانی‌ها حافظ را تاحد پرستش گرامی می‌دارندوهرگز جز با احترام خارق‌العاده از او سخن نمی‌گویند.

در روی سنگ قبر او یك نسخهٔ نفیس از اشعار وی گذاشته شده است تا کسانی که برمزار این شاعر نامدار می‌روند بتوانند از آن استفاده کنند. جوان‌های تحصیل کردهٔ شهر همه این‌جا جمع می‌شوند وبا خواندن آن اشعاری از حافظ که موردعلاقه‌شان می‌باشد نسبت به‌او ادای احترام می‌کنند وبه‌یاد او باده‌های خوشگوار شهر خود را می‌نوشند.

از کنار این باغ نهر رکن آباد عبور می‌کند که اینك آب آن خیلی کم شده است. سرچشمهٔ این نهر کوه‌های شمال شرقی شهر است. آب آن سرد وگوارا می‌باشد واز این

نظر وضع مشهور سابق خود را حفظ کرده است. اخیرا آب رکن آباد اهمیت دیگری هم پیدا کرده استوآن این است که ایرانی‌ها معتقد شده‌اند این آب دارای خاصیت پزشکی‌وداروئی نیز می‌باشد، البته من نمی‌توانم دراین‌باره اظهار نظری بکنم ولی شعر زیر می‌تواند تاییدی براین نظر باشد.

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت   کنار آب رکن آباد وگل گشت مصلی‌را

ویا این که دربارهٔ مصلی می‌گوید:

میـان جـعفـر آبـاد ومـصلـی   عبیـر آمیـز مـی‌آیـد شمـالش

مصلی

چهارطاقی معروف مصلی در حدود یك چهارم مایلی مشرق‌قبر حافظ قرار دارد وتقریبا بکلی در شرف خرابی وانهدام است وهیچ اثر ونشانه‌ای از زیبائی وجذابیتی که باخواندن شعر حافظ از این مکان در فکر شخص شکل می‌گیرد به‌چشم نمی‌خورد، اما از روی محلی که این چهار طاقی درآن قرار گرفته‌است، وبراستی زیبا است، می‌توان حدس زد که سابق براین از زیبائی وجذابیت خاصی برخوردار بوده است.

درحال حاضر اطراف محل مزبور خاکی وعاری از درخت است واز آن برای برگزاری مراسم عید قربان استفاده می‌شود. این عید مبتنی براین روایت مذهبی است کـه حضرت ابراهیم خواست فرزندش اسحق را، که مسلمان‌ها او را اسمعیل می‌پندارند، قربانی کند.

هفت درویش

اندکی دورتر از قبر حافظ به‌سمت شمال عمارت زیبائی قرار دارد که آن را «هفت‌تن» می‌نامند زیرا درآن هفت درویش، یعنی هفت مرد مذهبی، به‌خاك سپرده شده‌اند. می‌گویند این درویش‌ها هر کدام از گوشهٔ‌دورافتاده‌ای از مملکت باین محل آمدند ودر اینجا ساکن شدند ودر همین محل هم وفات یافتند. وهرکدام که دار فانی راوداع می‌کرد دیگران او را به‌خاك می‌سپردند تا این‌که نوبت به‌نفر آخر رسید که او را هم افرادی که در همسایگی این محل‌زندگی می‌کردند به‌خاك سپردند سپس کریمخان دراین محل آرامگاه وبنای یادبود باشکوهی درست کرد که ۲۷ پا طول، هیجده پا عرض وچهل پا بلندی داردوتا یك‌سوم ارتفاع دیوارها از سنگ مرمر تبریز پوشانده شده وبقیه تا سقف با نقوش طلائی ولاجوردی تزئین گردیده است.

طرح این بنا شبیه به‌دیوان‌خانه ومقبرهٔ حافظ است. دراین‌جا هم‌چنین نقاشی‌های زیبائی دیده می‌شود. یکی از آنها نقشی است که حضرت ابـراهیم را در حال قربانـی کردن اسحق وفرشته‌ای که بروی نازل شده است نشان می‌دهد ونقاشی دیگری حضرت موسی را به‌هنگام نوجوانی در حال چراندن گلهٔ شعیب نشان می‌دهد.

تصویر سعدی وحافظ

روی دولنگه درب این ساختمان تصاویری از دو شاعر شهیر سعدی وحافظ که‌به‌اندازهٔ طبیعی یك انسان می‌باشند قرار داده شده است وحافظ را در لباس‌قدیمی ایرانیان نشان می‌دهد.حافظ دارای بشره‌ای بسیار گلگون وریش بسیار بلندی است وسی‌وشش ساله به‌نظر می‌رسد. تصویر دیگر، که از آن شیخ سعدی است، مردی را نشان می‌دهد بسیار پیر که ریش‌هایش در اثر کهولت سن سفید شده است. او لباسی شبیه به‌لباس پیشوایان مذهبی به‌تن دارد وروی آن لبادهٔ بلندی پوشیده است، در دست راستش یك عصای سرکج عاج ودر دست چپش هم یك ظرف دیده می‌شود.

روبروی در مقبره حوض آب‌بزرگی قرار دارد که ایرانی‌ها قبل از نماز خواندن برسرقبر هفت درویش، که روی هر کدام‌سنگ قبر بزرگی قرار داده شده است، درآن وضو می‌گیرند (واین کاری است که‌برطبق قوانین شرعی باید انجام بدهند). نماز در محلی که برای این‌کار اختصاص داده شده است خوانده می‌شود.

در حیاط این مقبره دو خیابان بزرگ، که در طرفین آن‌ها درختان بزرگ سروکاشته شده وجود دارد وساختمان دارای بام وسیعی است که از روی آن منظرهٔ جالبی از شهر شیراز وروستاهای اطراف آن دیده می‌شود.

مردم اغلب برای وقت‌گذرانی به‌این محل، وهم‌چنین باغ مقبرهٔ حافظ می‌آیند وشب هنگام به‌شهر مراجعت می‌کنند.

باغ دلگشا

به‌موازات هفت‌تن، وبه‌فاصله‌ی تقریبا سه‌چهارم مایل از آن «باغ دلگشا» قرار دارد که به‌مناسبت‌زیبائی وفرح‌انگیزی‌که دارد به‌این نام خوانده می‌شود. این باغ در پای یك کوه بلند واقع شده است واز وسط آن رودخانه‌ای عبور می‌کند که بر سر راه آن پله‌هائی از سنگ ساخته‌اند به‌طوری که آب مثل آبشار از روی یکی به‌روی دیگری می‌ریزد. هریك‌از این پله‌ها حدود ۶۰پا از آن دیگری فاصله دارد وریزش آب از روی این پله‌ها به‌نظر فوق‌العاده زیبا می‌آید.

در وسط باغ اتاقی از سنگ درست کرده‌اند که آب از وسط آن از میان یك جوی سنگی عبور می‌کند. ایرانی‌ها دراین‌جامی‌نشینندوخوش می‌گذرانند، قلیان می‌کشند وباهم بازی می‌کنند وآن‌چه را که از شهر آورده‌اند تناول می‌کنند.

این باغ روی هم رفته جای فوق‌العاده زیبائی است. آب جاری آن زلال وخنك‌وهوایش فرح‌انگیز ومطبوع است.

آرامگاه سعدی

دریك مایلی شرق باغ دلگشا مقبرهٔشاعر شهیر شیخ سعدی، که قبلا نیز از او نام‌بردم درپای کوهی که‌از سمت شمال شرق شیراز را دربر می‌گیرد قرار دارد. آرامگاه بنای بزرگ چهارگوشه‌ای است که درست در بالای آن دو شاه‌نشین وجود دارد ودریکی از آن‌ها، که در سمت راست واقع شده قبر شیخ، به‌همان صورتی کــه‌در روز وفاتش او را دفن کرده‌اند قرار دارد. بر روی قبر سنگ بزرگی به‌طول ٦ و عرض ۲½ پا دیــده می‌شود کــه در پهلوهای آن جملات متعددی از خود شاعر به‌خط نسخ حجاری شده است.

سعدی تقریبا پانصد وپنجاه سال پیش زندگی می‌کرده است وآثار او به‌علت توجه فراوانی که در آن‌ها به‌اخلاقیات شده است وهم‌چنین زیبائی شیوهٔ نگارش دربین تمام ملل شرق از معروفیت ومحبوبیت زیادی برخوردار است. سنگ قبر دارای یك پوشش چوبی است که روی آن بارنگ‌های سیاه وطلائی نقاشی شده وشعری از خود شیخ به‌خط جدید نستعلیق نوشته شده است. در زیر این صفحهٔ چوبی هم‌سنگ قبر صاف شاعر قرار دارد، سنگی که شاعر در زیرآن دفن است.

کسانی که به‌این مکان می‌آیند، مکانی که آن را مقدس می‌شمارند، روی آن گل و گلاب می‌پاشند. روی قبر، برای آگاهی افرادی که به‌دیدن این مکان می‌آیند، دو کتاب خطی از آثار شیخ، که به‌زیباترین وجهی نوشته شده‌اند قرار داده شده است. روی دیوارهای اتاق مطالب زیادی توسط کسانی که به‌دیدن این‌جا آمده‌اند نوشته شده است.

این‌بنا درحال حاضر روبه‌ویرانی است واگر سریعا نسبت به‌تعمیرآن اقدام نشودبه‌زودی فرو خواهد ریخت. جای نهایت تاسف است که وضع آشفته وناپایدار کشور به‌هیچ کس امکان نمی‌دهد تا پولی صرف تعمیر این ساختمان بکند. افرادی که امروز قدرتمندند وبرسر کار می‌باشند، ممکن است فردا از کار افتاده وزندانی باشند، هیچ کس نمی‌داند فردا چه اتفاقی می‌افتد.

در جوار این بنا قبر مردان مذهبی فراوانی قرار دارد که بنابه‌خواست خودشان در این محل به‌خاك سپرده شده‌اند.

قنات جالب

اندکی دورتر از این ساختمان، به‌سمت چپ، ودر محلی پائین‌تر از سطح زمین قنات آب جالب توجهی وجود دارد که برای رسیدن به‌آن باید از ۷۰ پلهٔ سنگی پــائین رفت ودر آن پائین شخص باکمال تعجب‌بنای هشت گوشی را می‌بیند که‌آب قنات از داخل آن‌بیرون می‌آید، این‌بنا تماما از سنگ است وباوجود آن که سال‌ها قبل ساخته شده است کاملا سالــم ومستحکم به‌نظر می‌رسد. ایرانی‌ها برمبنای یك عقیدهٔ خرافی، می‌گویند علت این که بنای مزبور این چنین سالم ومحکم باقی مانده این است که با «پول حلال» ساخته شده‌است.

یعنی پولی که بازور وجبر از مردم اخذ نشده است. ایرانی‌ها می‌گویند ساختمان‌هائی کـه با پول زور، توسط پادشاهان ساخته شوند خیلی زود خراب می‌شوند واز بین می‌روند، در حالیکه بناهائی که به‌وسیلهٔ شاهزادگان عادل ونیکوکار درست شده باشند، سال‌های سال‌سالم باقی می‌مانند. آن‌ها این نظر را برمبنای داستانی که دربارهٔ این حوضچه وجـود دارد، پیدا کرده‌اند. دراین داستان، تعریف می‌شود که قنات وحوضچهٔ انتهای آن درزمان پادشاهی جمشید، که برطبق روایات تاریخی پادشاهی عادل ومهربان بوده وهمان کسی است کـه تخت‌جمشید را ساخته است بنا شده است. جمشید اولین کسی بود که با صرف هزینهٔفراوان واستفاده از تعداد زیادی کارگر قناتی از کوه مجاور به‌این محل حفر کرد واین قنات که دوپا عرض دارد آب مورد نیاز تمام قسمت‌های اطراف شیراز را تامین می‌کند. ایرانی‌ها برای آب این قنات خواص زیادی قایل هستند وعلاقهٔزیادی به‌آب‌تنی درآن ازخـود نشان می‌دهند.

در طرفین این عمارت ایوان‌ها وسکوهائی وجود دارد که بازدید کنندگان روی آن می‌نشینند وقلیان می‌کشند واز هوای خنك وفرح‌بخش آن، حتی در روزهای گرم تابستان لذت می‌برند.

سرجون شاردن از چشمه‌ای در نزدیکی مقبرهٔ سعدی نام می‌برد که درآن ماهی‌هائی وجود داشته ومی‌گوید که این ماهی‌ها وقف شیخ سعدی بوده‌اند، ازآن‌جـا کـه اینك چنین چشمه‌ای، ویا اثری از آن وجود ندارد، من فکر می‌کنم که منظور او همین قنات وحوضچهٔانتهائی آن بوده است که دارای تعداد زیادی ماهی‌های کوچك هم می‌باشد.

این محل، باوجود آن که نمی‌تواند به‌قدمتی باشد که در داستان‌های مربوطه آمده است حاوی نشانه‌هائی است که دال برقدمت خیلی زیاد آن می‌باشند وآن قدر برای خارجی‌ها جالب است که مرا وادار ساخت تا مطالب فوق را درباره‌اش به‌رشتهٔ تحریر دربیاورم.

آرامگاه عبدالرحیم‌خان

در فاصلهٔ یك چهارم مایلی شمال دروازهٔ شاه میرزا حمزه، بنای بزرگ هشت ضلعی‌ای وجود دارد که آرامگاه عبدالرحیم خان، پسر دوم وکیل کریم خان‌می‌باشد، عبدالرحیم‌خان درسن دوازده سالگی فوت شد .این مقبره هشت پا طول وسه پا عرض دارد، که در وسط آن یـك سنگ قبر از مرمر تبریز که‌به‌طرز ماهرانه‌ای صیقل داده شده است مشاهده‌می‌گردد که روی آن را پارچه زربفتی پوشانده است. روی سنگ‌وبر کناره‌های این سنگ جملاتی به‌زبان فارسی وبه خط نستعلیق بسیار زیبا حجاری گردیده است. اتاق دارای گنبدوقبه‌ای زیبا است وروی دیوارها نقاشی‌های جالب توجهی به‌رنگ آبی وطلائی به تقلید از کارهای چینی کشیده‌اند.

ایرانی‌ها دراین نوع تزئین‌کاری‌ها سرآمد تمام ملل شرق محسوب می‌گردند وآنچه کار ایشان را جالب‌تر جلوه‌گر می‌سازد این‌است که در کارهای خود از رنگ‌های زنده‌ای استفاده می‌کنند که به‌مراتب زیاتر وجالب‌تر از هر نوع کار مشابهی است که در کشورهای

اروپائی انجام می‌گیرد ومن تصور می‌کنم که کار ایرانی‌هادرحد کارهائی است که درچین انجام می‌پذیرد.

در بین کارهای سودمندی که کریم‌خان در زمان حیات خود انجام داد یکی هم‌ساختن چند خانهٔ ییلاقی در اطراف شیراز است. باغاتی که این ساختمان‌ها درآن‌ها قرار دارند بسیار زیبادرست شده‌اند ولی باغچه‌بندی آن‌ها با آنچه که ما در اروپا انجام می‌دهیم تفاوت دارد وبیشتر به‌صورت خیابان‌های مستقیم وطویلی است که در طرفین آن‌ها یك‌ردیف درخت‌چنار وسرو آزاد کاشته شده ودر وسط گذرگاه هم گل‌کاری شده است. علاوه براین در تمام سطح باغ حوض‌های سنگی فواره‌دار ساخته‌اند که به‌خنکی ولطافت هوا کمك شایان می‌کند.

در کنار دیوارهای باغ نیزچفته‌هائی از چوب درست کرده‌اند که رویشان را شاخه‌های درختان مو پوشانده وسایبان‌های زیبائی به‌وجود آورده‌اند. باید اذعان کرد که این مرد بزرگ از ثروت خود به‌بهترین وجه استفاده کرده است زیرا می‌بینیم که بهترین ایام زندگی خویش را صرف زیبا سازی شیراز، که آن‌را شهر اصلی محل سکونت خود تلقی می‌کرد، نموده است وهرچه که‌از دستش‌برمی‌آمده است برای‌زیباسازی شهر وتسهیل‌زندگی درآن‌انجام داده است واین‌چیزی است که ایرانی‌ها هرگز آن را از یاد نبرده‌اند ومردم، مخصوصا طبقات متوسط وپایین هرگز نام او را مگر به‌احترام وحرمت فراوان نمی‌برند.

مذهب

از آن‌جا که دین ایرانی‌ها اسلام است ودراین‌باره مطالب فراوان گفته ونوشته شده است، من فقط به‌گونه‌ای مختصر به‌آن می‌پردازم.

ایرانی‌ها پیرو مذهب شیعه واز پیروان علی(ع) هستند ودر نتیجه برخی از آداب ورسوم، اعتقادات مذهبی وقوانین ایشان باترك‌ها که پیرو مذهب سنی واز پیروان عمر هستند تفاوت‌هائی دارد، به‌این دلیل من فقط به‌ذکر چند موضوع که به‌نظرم ارزشمند آمده است می‌پردازم ودراین زمینه قبل از هرچیز مراسم ازدواج ایرانی‌ها را شرح می‌دهم.

ازدواج

وقتی پدر ومادر پسری معتقد شدند که وقت ازدواج پسرشان فرا رسیده است، دربین دوستان واقوام‌خود به‌جستجوی دختری می‌پردازند که برازندهٔ پسرشان باشد، وپس از یافتن چنین دختری پدر ویا مادر پسر، وگاهی هم خواهر او، باعده‌ای از دوستان دور هم جمع می‌شوند وبه‌خانهٔ کسی می‌روند که می‌خواهند دخترشان را برای پسر خود بگیرند.

با رفتن این افراد به‌خانهٔ عروس گفتگوهای مربوط به‌شرایط ازدواج آغاز وپیشنهادها ارائه می‌گردد، اگر پدر دختر با پیشنهادها موافقت کرد فورا دستور می‌دهد شیرینی بیاورند که نشانهٔ اجابت درخواست خانوادهٔ داماد تلقی می‌گردد وکسانی که به‌خواستگاری آمده بودند مراجعت می‌کنند.

چند روز بعد زن‌های خانوادهٔ مرددرخانهٔ دختری که باید عروس بشود جمع می‌شوند وقرار مراسم ازدواج رامی‌گذارند وتعهدات داماد مشخص می‌گردد. این تعهدات اگر اگر داماد از خانوادهٔ متوسط الحالی باشد معمولا عبارت است از دو دست لباس کامل از پارچهٔ اعلا، یك انگشتر، یك‌آینه، مقدار کمی تعهد پولی، در حدود ده ــ دوازده تومان، که آن‌را «مهر» ویا «کابین» می‌نامند وپولی است که‌در صورت طلاق مرد باید بــه زن پرداخت کند، به‌علاوهٔ مقداری لوازم خانه از هر نوع، از قبیل قالی، حصیر، رختخواب، لوازم آشپزخانه وغیره که تهیه می‌گردد.

پس از فراهم شدن این مقدمات، در حضور، وبا شهادت قاضی، واگر قاضی نبود، یك نفر آخوند قرارداد ازدواج کتبا نوشته می‌شود. دراین قرارداد، که ایرانی‌ها آن‌را «عقدبنده» می‌نامند پدر عروس قید می‌کند که در فلان روز از فلان سال دخترش را به‌عقد ازدواج فلان کس (اسم داماد وپدر او را می‌نویسند) درآوردم وپدر داماد هم به‌نوبهٔ خود هدایائی‌را که‌از جانب پسرش به‌عروس داده است وهم‌چنین مقدار مهر ویا کابین‌مقرر شده را در این قرارداد ذکر می‌کند.

این قرارداد به‌وسیلهٔ طرفین، وهم‌چنین قاضی وملا مهر وامضاء می‌شودوبه‌پدرعروس تحویل می‌گردد. درصورت وقوع طلاق، قرارداد مزبور برای اجرای تعهدات‌داماد مورد استناد قرار می‌گیرد، زیرا درآن قید می‌گردد که شوهر موظف به‌اجرای تمام مفاد قید شده، حتی بی‌اهمیت ترینشان می‌باشد وفقط دراین صورت است که طلاق امکان پذیر می‌باشد.

پس از برگزار شدن این مراسم ،از نظر مسلمانان ازدواج تحقق پذیرفته تلقی‌می‌گردد. آنچه باید به‌آن توجــه شود، این است که در ایران برخلاف‌اروپا واغلب کشورهای شرقی، به‌هیچ‌وجه به‌دختر جهیزیه نمی‌دهند وبه‌این‌ترتیب دیگر هیچ کاری جــز بــرپا ساختن جشن عروسی باقی نمی‌ماند که آن راهم دویا سه روز پس از امضای عقدنامه به‌صورت‌زیر برگزار می‌کنند:

شب قبل از عروسی اقوام ودوستان دختر در منزل او جمع می‌شوند ونوازندگان ورقصندگانی را هم می‌آورند وبساط جشن را برپا می‌دارند. شب مزبور را «شب حنابندی» می‌نامند وبه‌دست وپای عروس حنا، که از گیاهان معروف کشورهای شرقی است، می‌بندند. قبل از برگزارشدن این جشن از خانهٔ داماد مقدار زیادی حنا به‌خانهٔ عروس فرستاده می‌شود.

عروس ابتدا به‌حمام می‌رود وپس از مراجعت به‌خانه دست وپایش را حنا می‌بندنــد وسپس ابروها وموهای جلوی سرش رابا گرد سنگ آنتیمون، که سرمه نامیده می‌شود رنگ می‌کنند. پس از انجام گرفتن این‌کارها، بقیهٔ حناها را به‌خانهٔ داماد باز می‌فرستند ودرآن‌جا نیز همین کارها توسط دوستان داماد برای او انجام می‌پذیرد.

وقتی شب عروسی فرا رسید، دوستان واقوام عروس وداماد از زن ومرد در منزل عروس جمع می‌شوند تا او را به‌منزل شوهر آینده‌اش ببرند. دراین مهمانی انواع نوازندگان وخوانندگان ودختران رقصنده نیز حضور دارند وهمه بهترین لباس‌های خود را می‌پوشند وزن‌ها چادر ابریشمین قرمز به‌سر می‌کنند.

هدایائی را که داماد فرستاده است در طبق‌های متعدد می‌گذارندوهر طبقی را یك نفر روی شانه‌ی خود حمل می‌کند. پس از مدتی انتظار در مقابل درخانهٔ عروس، عروس را که سرتاپا در چادری قرمزویاچیت موصلی‌گلدار پوشیده شده است‌می‌آورند، آنگاه اسبی راحاضر می‌کنند تا عروس برآن سوار بشود وبه‌خانهٔ داماد برود. این اسب را داماد اختصاصا برای آن که همسر آتیه‌اش سوار برآن شود وبه‌خانهٔ شوهرش برود به‌خانهٔ عروس می‌فرستد.

یکی از دوستان عروس آیینهٔ بزرگی را در دست می‌گیردو تا خانهٔ داماد جلوی او حرکت می‌کند واین کار بدان مفهوم است تاعروس، برای آخرین بار به‌عنوان‌یك دختر باکره به‌خود نگاه کند، چه از آن پس جزو زن‌های شوهردار محسوب خواهد گشت. پس از فراهم شدن مقدمات حرکت، شرکت کنندگان در جشن به‌صورت زیر به‌راه می‌افتند: اول نوازندگان ودخترهای رقصنده، پشت سر ایشان هدایا که در طبق‌های متعدد گذاشته شده‌اند وهرکدام رایك نفر روی شانهٔ خود حمل می‌کند. بعد از هدایا اقوام ودوستان داماد که همه هلهله وشادی می‌کنند، پس از ایشان خود عروس که اطراف او را دوستانش احاطه می‌کنند. یکی‌از این افراد دهانهٔ اسب عروس را می‌گیرد ودیگران هم اسب‌های خود را نزدیك به اوبه‌حرکت درمی‌آورند.

وقتی مدعوین به‌منزل داماد رسیدند از طرف پدر ومادر داماد درمقابل درخانه مورد استقبال قرار می‌گیرند وبه‌اتاق‌های طبقهٔ بالا راهنمائی می‌شوند وعروس وارد اتاقی می‌گردد که داماد در انتهای آن نشسته است. با ورود عروس داماد ازجا برمی‌خیزد وبه‌او خوش‌آمد می‌گوید، سپس به‌سوی او می‌رود واو را درآغوش می‌گیرد ومی‌بوسد، سپس باهم به‌اتاق‌زفاف می‌روند وپس از چندی بیرون می‌آیند وخروج ایشان از حجله با شادی وهلهلهٔ مهمانان همراه می‌شود.

آنگاه مهمانان در دو دستهٔ جدا از هم‌به‌صرف شام می‌پردازند، مردها به‌اتفاق داماد دریك اتاق وزن‌ها به‌اتفاق عروس دریك اتاق دیگر می‌نشینند. هیچ رسم نیست که در عروسی مردها وزن‌ها سریك سفره‌بنشینند وغذا بخورند.

شام عروسی، که همراه‌باشادی وسرور فراوان است تا پاسی از شب گذشته ادامه پیدا می‌کند.

جشن‌های عروسی ایران معمولا هشت تاده شب ادامه پیدا می‌کند. اگر پس از ازدواج مردی از زنش رضایت پیدا نکند (که گاهی همانند سایر کشورها اتفاق می‌افتد) حق داردزن خود را طلاق بدهد. برطبق قانون اسلام، مرد حق دارد هر وقت خواست زن خود را به‌صلاحدید خود طلاق بدهد واین کار را با اجرای تمام تعهداتی که قبل از عروسی‌تقبل کرده است وپس از خواندن صیغهٔ طلاق انجام می‌دهد.

اگر پس از انجام طلاق مرد دوباره خواهان زندگی بازن خود شد به‌انجام این کار نیز مجاز می‌باشد، وبرای این منظور دوباره باید اورا به‌عقد خود دربیاورد. مردسه‌بار می‌تواندزن خود را طلاق دهد ودوباره به‌عقد خود دربیاورد، اما پس از سه‌بار طلاق دیگر حق ازدواج مجدد را با او ندارد.

به‌من گفته شده است که برای ازدواج چهارم، ابتداء زن را مجبور می‌کنند که بامرد دیگری ازدواج کند وباه‌وهم‌بستر شود سپس از این شخص طلاق بگیرد وزن شوهر اول خود شود، اما من نه‌شاهد چنین جریانی بوده‌ام ونه‌این‌که کسی رامی‌شناسم که این عمل را دربارهٔ او اجرا کرده باشند درحالی که‌دراین مورد خیلی هم تحقیق کرده‌ام.

کمتر اتفاق می‌افتد مردی که‌زنش را طلاق داده است دوباره تمایلی به‌ازدواج‌با او نشان بدهد. مردم هم برای یك‌چنین شخصی احترام زیاد قائل نمی‌شوند ولی طبق قانون اسلام مرد حق دارد به‌هر تعداد که می‌خواهد زن بگیرد، اما معمولا در میان ایرانیان شخصی که فقط به‌یك زن دلبستگی پیدا کند، گرامی تر است.

ازدواج درسنین پائین

در ایران، همانند سایر کشورهای شرقی اغلب اتفاق می‌افتدکه قرار ازدواج دونفر در سنین خیلی پائین، بین خانوادهٔ آن‌ها گذارده می‌شود وباوجود آن که عمل زناشوئی تا سال‌ها بعد بین این دونفر انجام نمی گیرد، دختر نمی‌تواند برخلاف قرار گذارده شده عمل کند، مگر با توافق کسی که به‌عنوان شوهر برایش انتخاب گردیده ویا پرداخت مبلغ قابل توجهی پول. تعهدات مربوط به‌ازدواج، دراین مورد، شامل حال مرد نیز می‌گردد.

زنی که شوهرش فوت شده باشد باید چهار ماه صبر کند تا این که قانونا مجازبه‌ازدواج مجدد بشود، اما صیغهٔ یك نفر می‌تواند پس از مرگ شوهرش هر وقت خواست شوهرکند.

مراسم نام‌گذاری کودك

مراسم اسم گذاری کودك درایران به‌صورت زیر انجام می‌گیرد:

در روز سوم یا چهارم تولد بچه، دوستان واقوام زن زائو در منزل او جمع می‌شوند، وتعدادی هم نوازنده ودختران رقصنده می‌آورند وجشنی برپا می‌سازند وپس از مدتی رقص وآواز، ملائی وارد می‌شود، کودك را بغل می‌گیرد واز مادر بچه می‌پرسد که چه نامی برای بچه‌اش انتخاب کرده است.وقتی‌که نام‌بچه‌گفته شد ملاشروع به‌خواندن دعای کوتاهی‌می‌کند. سپس سه‌بار اسمش را به‌طور واضح‌به‌او می‌گوید ویادآوری می‌کند که باید مطیع پدر ومادر سپس مقابل گوش بچه سه‌بار اسمش را به‌طور واضح به‌او می‌گوید ویادآوری می‌کند که باید مطیع پدر ومادر باشد وقرآن وپیامبر را محترم بدارد، از محرمات بپرهیزد وواجبات را به‌جا بیاورد. او پس از آن که کلمات مبنی براعتراف به‌دین اسلام را چندبار جلوی گوش کودك تکرار کرد، بچه را به‌مادرش می‌دهد وآنگـاه مهمان‌ها بـه‌صرف شیرینی وشربت می‌پردازند وسپس زن‌ها مقداری از خوراکی‌های موجود در مجلس مهمانی را با خودمی‌برند، زیرا معتقدند که این شیرینی‌ها وخوراکی‌ها موجب بچه‌دار شدن آنها می‌گردد.

عمل «سنت» یا «ختنه» در ایران معمولا در روز «چهله» یعنی چهل روز پس ازتولد بچه صورت می‌گیرد زیرا معتقدند که ختنه در طی چهل روز اول تولد خیلی کمتر از

سنین بالا خطرناك است باوجود این عده‌ای‌هم تا بچه‌به‌سن هفت یا هشت سالگی نرسیده باشد او را ختنه نمی‌کنند، ولی‌به‌هرحال آن چه مسلم است این است که باید کودك پسر را قبل از رسیدن به‌سن چهارده سالگی ختنه کرد زیرا پس از آن این کار غیر قانونی می‌شود.

برای مراسم ختنهٔ کودك، والدین او از دوستان‌واقوام خود دعوت می‌کنند تا درمجلس جشنی که به‌این مناسبت برپا می‌شود شرکت کنند. این همان کاری است که یهودیان نیز انجام می‌دهند ومشابهت کامل با روشی دارد که مسلمانان هند به‌کار می‌برند.

مراسم ختنهٔ بچه اعیان واشراف بسیار شکوهمند برگزار می‌شود. من خود در مدت اقامتم در شیراز شاهد عینی مراسمی بودم که به‌مناسبت ختنهٔ پسر جعفرخان که در ۲۷آوریل ۱۷۸۷ انجام پذیرفت برپا شد.

در روز بیستم (آوریل) برطبق مراسم باشکوهی‌که قبلاپیش‌بینی شده بودتمام بازارهای شیراز، مخصوصا بازار بزرگ را چراغانی کردند وچلچراغ‌هائی که دارای چراغ‌های الوان بودند از سقف آویزان کردند. مغازه‌های تجار که در دو طرف بازار قرار داشتند به‌طرزخیلی زیبائی باکاغذهای نقره‌ای رنگ(؟) پرده‌های گران قیمت وغیره تزیین شدند. دیوارهای دوطرف بازار تا ارتفاع قابل توجهی باقالی وآئینه وتابلوهای نقاشی فراوان، که همه به‌سبك ایرانی کشیده شده بودند آراسته شدند. این تابلوها اغلب سیمای پادشاهان سابق ایران وهند را در لباس‌های مجلل زمان خود نشان می‌دادند وهم‌چنین تابلوهائی بودند که شعرای خیلی معروف ایران را نشان می‌دادند.

دسته‌های موسیقی وزنان رقصنده، شب وروز در بازارهای مختلف روی سکوهائی که به‌همین منظور ساخته شده بودند به‌رقص وپایکوبی مشغول گردیدند واین جشن وسرور هفت روز وهفت شب تمام ادامه یافت.

دربین مراسمی که طی این مدت برپا گردید وبیش از همه نظر مرا به‌خود جلب کرد نمایشی بود که در «جبه خانه» برپاشد. زرادها در وسط تالار زرادخانـه، هـاونی برنجی را که حدود ۸۰۰(۱) وزن داشت به‌طور پنهانی آویزان کرده بودند به‌طوری که هیچ معلوم نبود چه چیزی وزن آن را از سمت بالا یا پائین تحمل می‌کند تنها چیزی‌که دیده می‌شد تعدادی بطری رنگی بود که به‌آن بسته بودند وچنین به‌نظر می‌رسید که هاون وبطری‌ها در هوا معلق می‌باشند، اما به‌من گفته شد که این هاون را به‌وسیلهٔ سیم از تاق تالار آویزان کرده‌اند، منتها این کار را طوری انجام داده‌اند که سیم دیده نمی شود وشخص تصور می‌کند که هاون در هوا معلق نگاهداشته شده است.

تزیین مغازه‌ها در این مراسم برای دکاندارها وتجار خیلی گران تمام شد و علاوه برچراغانی بازار، مجبور بودند که پیشکشی‌هائی هم به‌خان وپسرش تقدیم کنند وآنها هم به‌همین مناسبت بارعام باشکوهی در ارگ ترتیب داده بودند واز بزرگان شهر برای شرکت در جشن‌هائی که ترتیب می‌یافت دعوت به‌عمل آورده بودند ومدعوین از دیدن مراسم‌آتشبازی زیبائی‌که هرشب برپا می‌شد محظوظ می‌شدند.

۱- درمتن نام مقیاس وزن ذکر نشده است.م

مراسم تدفین

مراسم تدفین مردگان در ایران مشابه همان چیزی است که درتمام کشورهای اسلامی انجام‌می‌گیرد.

وقتی یك نفر مسلمان فوت شد اقوام ودوستان او جمع می‌شوندوباصدای بلند بر سر جنازۀوی به‌عزاداری می‌پردازند، سپس بدن او را می‌شویندودرتابوتی قرار داده‌به‌محل‌دفن، که در خارج از باروی شهر قرار دارد حمل می‌کنند. در تمام طول راه ملائی جنازه را تشییع کرده‌وآیاتی از قرآن را تلاوت می‌کند. اگر کسی بر سر راه خود به‌جنازه‌ای که‌به‌سوی گورستان حمل می‌شودبرخورد کرد، برطبق قوانین مذهبی موظف است درپی آن به‌راه بیفتد وتامحل دفن برود. افرادی که جنازه را حمل می‌کنند وکسانی که در پی آن روانند مرتبا جملۀ «لااله‌الاالله» را تکرار می‌کنند .

پس از به‌خاك سپردن متوفی افــراد خانوادۀ او به‌خانۀ خود برمی‌گردند وزن‌هــا غذائی از آرد، عسل وادویه درست می‌کنند وآن را به‌یاد فرد فوت شده تناول می‌نمایند واز آن به‌دوستان وآشنایان خود هم می‌دهند تا ایشان نیز احترامات لازم را نسبت به‌متوفی به‌عمل بیاورند.

این مراسم باید دارای سابقۀ تاریخی بسیار قدیمی باشد زیرا، در نوشته‌های هومردربارۀ مراسم قربانی می‌خوانیم که همیشه به‌یادبود مردگان مراسمی برپا می‌شده است.

خون‌بها

ایرانی‌ها نسبت به‌خون‌بها بسیار سخت‌گیر می‌باشند، زیرا دستور مربوط به‌این امر صریحا در قرآن قید گردیده است. خون بها را «دیة»می‌نامند.

در شیراز اگر کسی کس دیگری را به‌قتل برساند موظف به‌پرداخت هشتصد پیاستر «دیة» است که به‌صورت نقدی یا جنسی به‌بازماندگان مقتول پرداخت می‌گردد، اما اگــر بستگان وبازماندگان متوفی دیة را قبول نکنند (قبول ویارد دیة منحصرا بسته به‌نظروخواست بازماندگان مقتول است) قاتل را در اختیار نزدیك‌ترین فرد مقتول قرار می‌دهند تا او را به‌قتل برساند.

اما اگر قاتل، پس از ارتکاب جرم فرار کرد، اختلاف بین دو خانواده باقی می‌ماند تا این که یا باپرداخت دیة رضایت خانوادۀ مقتول جلب گردد ویا این که قاتل پیدا ودستگیر بشود که در این صورت‌معمولا جریان امر به‌خونریزی منجر می‌گردد.

غیر از آنچه که گفته شد، یك حالت یگر هم وجود دارد که من خود شاهد وناظر یك مورد آن بودم وآن‌هم این است که بستگان قاتل دختر یا دختر برادر یاخواهر او را به‌عنوان خون‌بها به‌عقد ازدواج پسر مقتول درمی‌آورند. به‌این ترتیب، دو خانواده تبدیل به‌یك خانواده می‌شوند وموضوع، فیصله یافته تلقی می‌گردد.

تشکیلات پلیس

تشکیلات پلیس در شیراز، مثل سایر نقاط ایران بسیار خوب است.

همان‌طور که قبلا گفته شد، با غروب آفتاب دروازه‌های‌شهر بسته می‌شودودیگر به‌هیچ کس اجازه داده‌نمی‌شود که‌وارد شهر شود ویا از آن خارج گردد. کلید در دروازه‌ها را هم به‌نزد «حاکم» که همان فرماندار است می‌فرستند وکلیدها تا صبح روز بعد نزد او باقی می‌ماند.

شب هنگام، درسه نقطهٔ شهر، سه‌بار طبل نواخته می‌شود اول درساعت هشت شب،دوم در ساعت نه‌وسوم در ساعت ده‌ونیم. پس از نواخته شدن طبل سوم، هرکس را که داروغه، که قاضی پلیس محسوب می‌شود، ویا یکی از افراد او درخیابان ببیند دستگیروتاصبح روز بعد در محلی زندانی می‌کنند وسپس او رابه‌نزد حاکم می‌برند تا بگوید که چرا تا آن وقت شب از منزل بیرون بوده است واگر نتوانست دلیل قانع کننده‌ای بیاورد به‌چوب بسته می‌شود ویا اینکه جریمه می‌گردد .

شیخ‌الاسلام

مسائل عرفی توسط قاضی حل‌وفصل می‌گردد، امامسائل شرعی (مخصوصا طلاق) توسط شخصی به‌نام شیخ‌الاسلام مورد رسیدگی قرارمی‌گیرد (همان کاری که در ترکیه توسط مفتی انجام می‌گیرد).

قضاوت در ایران خیلی سریع انجام می‌شود، ومجازات از هرنوع که باشد، معمولا در همان محل جرم به‌موقع اجرا گذارده می‌شود. دزدها، معمولا به‌وسیلهٔ بریدن بینی‌ویاگوش مجازات می‌شوند. درمورد راهزن‌ها، شکمشان را میدرندوسپس نعششان را در شلوغ‌ترین قسمت شهر به‌تماشای عموم می‌گذارند وبه‌همان حال رها می‌کنند تا باشکنجه از میان برود البته این یك مجازات سنگین محسوب می‌شود، اما در عوض، بسیار هم موثر است، زیرا دیگران با دیدن این منظره هرگز به‌فکر انجام چنین کاری نمی‌افتند، کما این که می‌بینیم راهزنی در ایران خیلی به‌ندرت اتفاق می‌افتد.

مجازات، دراین کشور گوناگون وخشن است به‌گونه‌ای که فکر آن هم پشت انسان را به‌لرزه درمی‌آورد، ویك نفر انگلیسی با مشاهدهٔ آن خدا را شکر می‌کند که در دنیائی‌آزاد به‌دنیا آمده است که درآن نه‌تنها حق‌مالکیت محترم شمرده می‌شود، بلکه عدالت نیز همراه بارحم وشفقت اجرا می‌شود.

ماه رمضان

ایرانی‌ها در ماه رمضان (که نهمین ماه سال قمری است) روزه می‌گیرند، واین‌کاررا با دقت انجام می‌دهند وآن را جدی تلقی می‌کنند . آن‌ها تقریبا یك ساعت قبل از روشن‌شدن هوا غذائی که آن را «سحری» می‌نامند صرف می‌کنند وپس از آن تا غروب روز بعد،هیچ آشامیدنی ویا غذائی نمی‌خورند. مقررات مربوط به‌روزه چنان شدید است که‌اگر طی روز یك قطره آب ویا اندکی دود غلیان به‌دهانشان برسد، روزهٔ خود را شکسته وباطل شده تلقی می‌کنند. از غروب آفتاب تا صبح روز بعد خوردن وآشامیدن مجاز است. روزه، وقتی که‌ماه رمضان به اواسط تابستان بیفتد (واین واقعه‌ای است که‌رخ می‌دهد زیرا این ماه‌برمبنای سال قمری است) کارفوق‌العاده دشواری می‌شود، مخصوصا برای کسانی که مجبور هستند روزها را در خارج از خانه کار کنند واین سختی در آن ایامی که روزه‌گیرها باید شب‌ها را هم به‌جمع برگزار کنندگان مراسم خاص مذهبی بپیوندند دوچندان می‌گردد.

ایرانی‌ها دوشب از شب‌های ماه رمضان را بالاخص محترم می‌شمارند یکی شب بیست وبکم یعنی شبی است که حضرت علی (ع) در اثر ضربتی که سه روز قبل از آن، از قاتل خود خورده‌بود وفات می‌یابد وآن‌را یوم‌القتل می‌نامند و دیگری شب بیست و سوم که معتقدند در آن شب جبرئیل قرآن را از آسمان به‌زمین آوردوبه‌حضرت محمد (ص) رساندوآن‌را لیلةالقدر (به‌معنی شب قدرت) می‌گویند.

ترك‌ها وسایر سنی مذهب‌ها، مراسم شب بیست ویکم رمضان رابرپا نمی‌کنند ومراسم مربوط به‌شب دیگر را هم، درشب بیست‌وهفتم می‌گیرند، درحالی که ایرانی‌ها سراسرشب‌بیست ویکم وبیست وسوم را بیدار مانده به‌عبادت می‌گذرانند، به‌علاوه بیشتر افراد مذهبی دراین ماه مقداری از وقت روزانهٔ خود را صرف تلاوت قرآن می‌کنند.

زنانی که به‌علت‌جنسیت خود دروضع خاصی قرارداشته باشند وهم‌چنین افرادخیلی‌پیر، بیمارها وکودکان کمتر از چهارده سال از گرفتن روزه معاف می‌باشند، اما بقیه مردم موظف به‌روزه‌داری هستند زیرا این کار موجب رستگاری ایشان است. مسافرین نیز طی این ماه می‌توانند روزه نگیرند (به‌شرط آن که واقعا در حال مسافرت باشند) اما پس از مراجعت به‌محل‌سکونت خویش باید در ماه دیگر بجای روزهائی که روزهٔ خود را خورده‌اند، روزه بگیرند. باوجوداین ایرانی‌ها معتقدندکه ثواب یك‌روز روزه درماه رمضان بیشتر از ثواب روزه‌هائی است که در تمام روزهای دیگر سال‌گرفته شود.

مسلمان‌ها این ماه را به‌دلیل شان وعزتی که دارد «المبارك» لقب داده‌اند ومعتقدند که اگر مسلمانی دراین ماه فوت کند، بلاشك آمرزیده خواهد بودوبه‌بهشت خواهد رفت ودرهای بهشت به‌فرمان الهی بررویش باز خواهند شد.

افرادی که در امور مذهبی افراطی هستند از هفت، هشت روز قبل از شروع ماه رمضان شروع به‌روزه گرفتن می‌کنند وتعدادی هم تا چندین روز پس از اتمام این ماه به‌روزهٔ خود ادامه می‌دهند.

عید رمضان، که اول ماه شوال باشد، درایران مثل ترکیه باتشریفات ومراسم زیاد برگزار نمی‌شود.

عید قربان

بیست وسوم سپتامبر امسال مصادف شده است با دهم ماه‌ذی‌الحجهٔ سال ۱۲۰۱ قمری یعنی روزی که در ایران جشن بزرگی برپا می‌شود ومراسم این عید در شیراز به‌طرز بسیار باشکوهی برگزار می‌گردد. این عید را «عید قربان» می‌نامند ومعتقدند که این روز همان روزی است که حضرت ابراهیم خواست پسرش اسحق را (که او را اسماعیل می‌نامند) برای خداوند قربانی کند.

از چند روز قبل از فرا رسیدن این عید، هر خانواده‌ای سعی می‌کند گوسفندی چاق وخوب خریداری کند تا آن را قربانی نماید وبه‌همین دلیل هم آن را «گوسفند قربانی» می‌نامند. آن‌ها از این گوسفند خیلی خوب نگاهداری ومراقبت به‌عمل می‌آورند. گوسفند مزبور باید کاملا سالم باشد وهیچ‌نوع لك ویا خالی نداشته‌باشد تا نموداری ازپاکی وپاکدامنی اسحق باشد.

روز عید که فرا رسید قربانی را بانوارهائی از پارچه‌های رنگارنگ ومهره‌های الوان وچیزهای دیگر تزیین می‌کنندوصورت ودست وپا وسایر قسمت‌های بدنش را با حنا رنگ می‌کنند.

همسایه‌ها متقابلا به‌دیدن یکدیگر می‌روند وبا ادای جملهٔ «عیدشما مبارك» به‌هم‌تهنیت وتبریك می‌گویند.

وقتی گوسفند قربانی ذبح شد، بدن آن را قطعه قطعه می‌کنند وبه‌دوستان واقوام وافراد فقیر می‌دهند. بعضی‌ها هیچ‌چیز از آن را برای‌خود نگاه نمی‌دارند، اما همهٔ مسلمان‌هاموظفند که مقداری از گوشت حیوان‌قربانی شده را به‌افراد فقیر بدهند تا بتوانند غذای خوبی باآن درست کنند.

سراسر روز به‌جشن وشادمانی می‌گذرد، ودربین طبقات بالای‌اجتماع مراسم این جشن به‌شرح زیر برگزار می‌گردد:

خان، ودرصورت نبودن‌او، بیگلربیگ، به‌محلی که حیوان باید ذبح بشود می‌رود. این محل درخارج‌شهر قراردارد و «قربانگاه» نامیده می‌شود. آنگاه شتری‌راکه برای ایـن منظور انتخاب کرده‌اند می‌آورند. این حیوان را به‌طرز خیلی زیبائی تزیین کرده‌وآرایش داده‌اند. وقتی شتر را آوردند خان نیزه‌ای به‌زیر گلوی او می‌زند وسپس به‌مردمی که برای تماشا جمع شده‌اند اجازه داده می‌شود تا به‌قربانی نزدیك شوند واین کار همیشه با هجوم مردم همراه است. مردم شتری را که به‌این‌ترتیب در اثر خونریزی کشته می‌شود قطعه قطعه می‌کنندوسعی هرکس برآنست که‌مقداری از گوشت آن را به‌چنگ بیاورد زیرا به‌نظر ایشان، این گوشت مایهٔ برکت است وشگون دارد.

پس‌از اتمام مراسم مزبور، همه‌به‌شهر برمی‌گردند وبه‌میدان جلوی قصرسلطنتی‌می‌روند. در وسط این میدان سکوئی برپا شده است ومردم‌اعم از زن ومرد در روی آن تا فرا رسیدن شب به‌بندبازی، آواز خوانی، رقص، قوچ بازی، وسایر کارهای سرگرم کننده‌می‌پردازند.

دراین روز ایرانی‌ها غزلیات واشعاری را که به‌مناسبت این عید سروده شده‌اند واز حفظ دارند، مرتبا درکوچه‌وخیابان‌می‌خوانند واین‌جا وآن‌جا به‌شادمانی می‌پردازند.

همان‌طور که قبلا هم اشاره کردم، من در شیراز در یك خانوادهٔ محلی زندگی‌می‌کنم وفکر کردم مناسب خواهد بود اگر به‌مناسبت این عید، هدیه‌ای به‌ایشان بدهم، لذا گوسفندی به‌آن‌ها هدیه کردم که سخت مورد توجـــه قرار گرفت وموجب شادمانی ایشان شدبه‌طوری که تمام روز را در نهایت خوشی وخوشحالی گذراندیم.

در واقع باید بگویم که‌من برخورداری خود را از یك زندگی راحت در ایران، مدیون احترامی که برای سنت‌های ایشان قائل می‌شوم وقبول شیوهٔ خاص زندگی ایشان می‌دانم واین عملی است که می‌خواهم انجام آن را به‌تمام مسافرینی که‌خواهان گذراندن ایام خوشی دریك کشور خارجـــی می‌باشند توصیه کنم. این افراد می‌توانند به‌رای‌العین ببینند که من بارعایت این اصول تا چه حد توانسته‌ام در رفاه باشم.

عید غدیر

روز سی‌ام سپتامبر امسال که مصادف شده‌است با ۱۸ ذی‌الحجه نیز یکی دیگر از روزهائی است که برای ایرانی‌ها عید می‌باشد وآن را «عید غدیر»می‌نامند، واین روزی است که به‌عقیدهٔ ایرانی‌ها پیامبرشان محمد (ص) نه روز قبل از وفاتش خلافت را پس از خود به‌دامادش حضرت علی(ع) واگذار کرد،اما این موضوعی است که ترك‌هاوسایر سنی‌مذهبان منکر آن می‌باشند. این اختلاف نظر، تاکنون موجب کشمکش‌ها وخون ریزی‌های فراوان شده است.

میوه‌های شیراز

در هیچ نقطه‌ای از دنیا مایحتاج زندگی به‌خوبی وفراوانی شیراز به‌دست نمی‌آید، کما این که هیچ محلی‌دردنیا به‌زیبائی دشتی که شیراز درآن قرار گرفته است نمی‌باشد. دراین جا هوا در نهایت لطافت است و واجد تمام ویژگی‌هائی است که‌می‌توانند زندگانی را راحت ومطبوع بسازند.

در مزارع اطراف شهر، برنج، گندم وجو به‌حد وفور کشت می‌گردد که معمولا در ماه مه سبز می‌شوند ودر اواسط ژوئیه کار برداشت محصول به‌اتمام می‌رسد.

اغلب میوه‌هائی که در اروپا وجود دارند، در اینجا نیز به‌عمل می‌آیند وحتی بسیاری ازآن‌ها، مخصوصا زردآلو وانگور، چه از نظر درشتی وچه از نظر طعم بهتر از انواع‌مشابه

خود در اروپا می‌باشند، انگورهای شیراز دارای انواع گوناگون است وهمه بسیار مرغوب هستند، اما دوسه نوع‌آن بالاخص خیلی خوب است که یکی «ریش بابا» می‌باشد که هسته ندارد وفوق‌العاده شیرین وخوش مزه است، ودیگری انگور سفید رنگ کوچك دانه‌ای‌است که «عسکری» نامیده می‌شود وآن‌هم‌دانه ندارد ومثل قند شیرین است، وبالاخره نوع سوم انگور سیاه رنگی است که شراب‌های معروف شیراز را از آن درست می‌کنند.

این شراب را ارامنه ویهودیان در ماه‌های اکتبر ونوامبر می‌اندازند وهرسال مقادیر زیادی از آن را به«ابوشهر» وسایر بنادر خلیج فارس صادر می‌کنند تابه‌بازارهای کشور هند عرضه گردد.

شراب شیراز واقعاً گوارا وارزشمند است تا به‌حدی که افرادی که مدتی از آن نوشیده باشند، دیگر به‌شراب‌های دیگر اهمیتی نمی‌دهند. البته‌این راهم اضافه کنم که شراب‌مزبور در وهلهٔ اول به‌مذاق اروپائی‌ها خیلی خوش‌آیند نیست.

آن‌ها دارای نوع دیگری انگور قرمز درشت هستند که «صاحبی» نامیده می‌شودووزن هر خوشه‌اش به‌هفت تاهشت پوند می‌رسد. این انگورمزه‌ای تند دارد ودر نتیجه سرکهٔ بسیار خوبی از آن به‌دست می‌آید.

گیلاس‌های اینجا خیلی معمولی است، اما سیب، گلابی، خربزه، هلو، به، شلیل وگوجه خیلی عالی وفوق‌العاده فراوان می‌باشند. انار هم به‌قدری عالی است که از آن ضرب‌المثلی ساخته ومی‌گویند «انار میوهٔ بهشتی است».

نژاد اسب

در حال حاضر نژاد اسب‌های ایرانی خیلی معمولی است، که علت آن هم وضع نابسامان کشور است، اما در ولایت دشتستان، که در سمت جنوب غربی شیراز واقع شده است اسب‌ها به‌گونه‌ای قابل توجـه خوب هستند.

گوشت گوسفندها خیلی خوش مزه است، که علت آن عالی بودن مراتع اطراف شیراز می‌باشد. این گوسفندها به‌داشتن بهترین دنبه‌ها شهره هستند، دم این گوسفندها به‌طـرز عجیبی بزرگ است به‌طوری‌که من انواعی ازآن‌را دیده‌ام‌که وزنشان به‌سی‌پوند می‌رسید، اما آن‌هائی را که دربازارها به‌فروش می‌رسانند بیش از شش‌هفت پوند وزن ندارند.

گاوها درشت وقوی می‌باشند اما مردم کمتر گوشتشان را می‌خورند. آن‌ها بیشترگوشت گوسفند ومرغ مصرف می‌کنند.

ارزاق بسیار ارزان است. کوه‌های اطراف شیراز همیشه‌پوشیده ازبرف است واین‌برف‌ها درسراسر سال آب موردنیاز زراعت وباغ‌های زارعان‌را بدون زحمت تـامین می‌کنند . به‌علاوه این برف‌ها را در تابستان جمع می‌کنند وبا ارابه به‌شهر می‌آورندوبه‌فروش‌می‌رسانند.
قیمت مایحتاج عمومی در شیراز با دقت تمام وبه‌درستی توسط داروغه کنترل می‌شود. او برای هر کالائی، قیمت ثابتی تعیین می‌کند وهیچ فروشنده‌ای، جرات مطالبهٔ بیشتر از

آن را ندارد ودر صورتی که تخطی کند، بینی ویا گوش خود را از دست می‌دهد واین مجازاتی است که برای این‌نوع جرائم درنظر گرفته شده است وبه‌این ترتیب از فقیرترین افراد در مقابل اجحافی که به‌آنها می‌شود حمایت می‌گردد.

تجارت وصنایع

در حال حاضر وضع تجارت وصنایع ایران به‌شدت خراب است. مردم از زمان‌مرگ کریم‌خان تا به‌حال هرگز از آرامش کامل برخوردار نبوده‌اند، اما اگر دولت ثابت وپابرجائی برسرکار بیاید تردیدی وجود ندارد که کارها رونق خواهد گرفت، زیرا ایرانی‌هافوق‌العاده با هوش وسریع‌الدرك هستند وحتی پائین‌ترین طبقات ورعایا نیز دارای فکر خلاقه وصنعتی هستند وپشتکار زیادی از خود نشان می‌دهند .

ایرانی‌ها در ملیله‌دوزی وکار روی عاج مهارت خاصی دارند وخراط های بسیار زبردستی هستند. در شیراز کارخانهٔ شیشه سازی‌ای‌وجود دارد که شیشه‌های بسیار خــوبی تولید می‌کند. مقادیر زیادی از محصولات این کارخانه به‌نقاط مختلف کشور حمل‌می‌گردد واز این راه سود سرشاری نصیب صاحبان آن می‌گردد.

پارچه‌های پشمی، ابریشمی ونخی را بیشتر ازیزد وکرمان می‌آورند. ازدیگر محصولات این دو شهر نمد وقالی است. مقدار زیادی از مس مورد نیاز از شهر تبریز وبقیهٔ آن از دیگر شهرهای شمالی کشورتامین می‌شود. قم به‌داشتن وساختن‌تیغهٔ‌شمشیراشتهار دارد، اما در حال حاضر تجارت با اروپائی‌ها به‌کلی متوقف مانده است وموقعیت‌کشورنشان نمی‌دهد که‌اوضاع به‌این زودی‌ها عوض شود.

کالاهای هندی بیشتر از طریق ابوشهر وارد می‌شوند. امور مربوط به‌تجارت اهالی داخلی زیر نظر کلانتر، که انتظامات شهر باوست انجام می‌پذیرد وهم‌اوست که معین می‌کند برای هرکـــالای وارداتی چقدر حقوق گمرکی باید پرداخت‌گردد، اما این‌کارگاهی اوقات به‌صورتی انجام می‌گیرد که برای تاجر سود اندکی باقی می‌ماند ویاحتی بعضی اوقـــات اصلا سودی نصیبش نمی‌شود.

این شخص در کاروانسرای بزرگ، دارای دفتری است که آن‌را «گمرك» می‌نامند وهمیشه خودش‌ویا نماینده‌اش به‌هنگام ورود کاروان‌ها درآن‌جا حضور دارند.

دراین محل، تمام کالاها ولوبی‌اهمیت‌ترینشان باز وبازرسی می‌شود وروی تمام اجناس خارجی، گمرك گذاشته می‌شود. این دفتر موقعیت بسیار مناسبی برای دغل کاری فراهم می‌آورد ومن حتم دارم که اغلب هم این عمل صورت می‌پذیرد، زیرا من اغلب دیده‌ام که بازرگان‌ها از ظلم وستمی که مامور گمرك به‌ایشان روا داشته است گله‌مند بوده‌اند. باید یادآور شد که گناه این کار را نباید متوجـــه خان(۱) دانست زیرا به‌احتمال زیاد این کار

۱ـ منظور جعفر خان زند است

بدون اطلاع او صورت می‌گیرد واگر چنانچه خان پی‌ببردکه چنین کاری انجام می‌گیرد، مرتکب آن‌را به‌قتل می‌رساند.

آب وهوای شیراز

شیراز یکی از مطبوع‌ترین آب وهواهای جهان را دارد.دراین شهر به‌ندرت گرماویا سرمای شدیدی احساس می‌گردد. دربهار، این منطقه منظرهٔ فوق‌العاده زیبایی پیدامی‌کند. گل‌ها، که انواع مختلف بارنگ‌های زیبا ودرخشان دارند، علف‌ها، بوته‌ها وگیاهان خوشبو، گل سرخ‌ها، ریحان ومورد و غیره همه و همه دست به‌دست هم می‌دهند تا هوا را خوشبو وفرح‌انگیز سازند .

بلبل (که آن‌را معمولا بلبل هزار دستان می‌نامند) سهره ودیگر مرغان خوش‌الحان باآوازهای دلنشین خود دراین فصل زیبا به‌ارضای خاطرها بیشتر کمك می‌کنند وخوش‌ترین افکار را در سرانسان به‌وجود می‌آورند.

زیبائی طبیعت را به‌حد کمال می‌توان‌دراین‌جامشاهده‌کرد. تاریخ طبیعی‌دانان وگیاه شناسان، می‌توانند بهترین موقعیت‌را جهت تحقیقات خود به‌دست بیاورند. یك‌چنین‌امتیازاتی همراه بالطافت هوا، بالطبع موجب می‌شود که شیرازی‌ها شهر خود را بهتر از هر نقطهٔ دیگری در جهان بدانند وهمین زیبائی‌ها است که موجب به‌وجود آمدن شعرای نامداری چون حافظ ، سعدی وجامی از این شهر شده است.

صبح‌ها وغروب‌ها هوا قدری سرد است اما در وسط روز بسیار مطبـوع است. در تابستان درجهٔ حرارت در روز به‌ندرت از هفتاد وسه درجه(۱) بیشتر، ودر شب‌ها از شصت ودودرجه کمترمی‌شود. پائیز شیراز، نامناسب‌ترین فصول آن است زیرا فصلی‌است که‌بارندگی شروع می‌شود ومردم آن را ناسالم‌ترین فصول سال می‌دانند. دراین فصل سرما خوردگی، اسهال وتب شیوع پیدا می‌کند. در زمستان به‌دفعات، وبه‌مقادیر زیاد برف می‌بارد، اما جزدر ارتفاعات واطراف اصفهان وبخش‌های شمالی تر کشور به ندرت یخبندان می‌شود.

یکی از جنبه‌های زیبای طبیعت درایران، که آن‌را بر سایر نقاط جهان ارجحیت می‌دهد شب‌های این کشور است که همیشه صاف وروشن است‌واز رطوبت، که در اغلب‌نقاط یك عامل مخرب وخطرناك طبیعی است، دراین‌جا کوچکترین اثری دیده نمی‌شود. درتابستان که اصلا رطوبتی وجود ندارد ودر بقیهٔ فصول هم مقدار آن بقدری کم است‌که اگر براق‌ترین شمشیرها را سراسر شب در خارج از منزل بگذاریم کوچکترین زنگ زدگی‌ای پیدا نمی‌کنند واین موضوعی است که من خود شخصا آن را امتحان کرده‌ام.

خشکی هوا موجب می‌شود که منازل سال‌های سال پابرجا بمانند وبه‌همین دلیـل هم می‌باشدکه‌باقی مانده‌های خرابه‌های تخت جمشید پس از گذشت این همه سال هنوزپابرجا

۱ـ حدود بیست وسه‌درجه سانتی گراد ـم

مانده‌اند، واگر بخواهیم نسبی صحبت کنیم باید بگوئیم که نسبت به‌ابنیهٔ دیگری که درخارج از ولایت فارس قرار دارند بسیار هم خوب باقی مانده‌اند. تخت جمشید به‌فاصلهٔ دو روز راه از شیراز واقع شده است.

شب‌های ایران، مخصوصا در نواحی جنوبی از بهترین موقعیت برای تحقیقات نجومی برخوردارند زیرا به‌طرز خارق‌العاده‌ای صاف وروشن می‌باشند وبه‌مراتب بهتر ومناسب تراز کلیهٔ نقاط دیگری هستندکه من تابه‌حال موقعیت دیدنشان‌را داشته‌ام.

نظری اجمالی به‌خصوصیات ایرانی‌های متجدد

در مورد وصف خصوصیات اخلاقی ایرانی‌ها، من متوجه اشکال این کار، که ناشی از کوتاهی مدت اقامتم دراین کشور است می‌باشم. آشنائی به‌خصوصیات اخلاقی واقعی جمعی از مردم، قبل از هر چیز مستلزم اقامتی طولانی‌دربین ایشان است، اما از آن‌جاکه من درمدت اقامتم در ایران، از موقعیت زندگی در بین یك خانوادهٔ محلی‌برخوردار بودم، توانستم شاهد وناظر خیلی از جنبه‌های زندگی مردم طبقهٔ متوسط این کشور وآداب ورسوم ایشان باشم. بسیاری از این جنبه‌ها از دید اغلب افرادی که به‌ایران آمده‌اند پنهان مانده است،در حالی که امکان مشاهده وبررسی آن‌ها برای من فراهم شد.

ایرانی‌ها، ازنظررفتار ظاهری‌خود بدون‌شك پاریسی‌های شرق هستند. درحالی‌که رفتار دور از نزاکت وخشن، صفت بارز ترك‌ها در مواجه با خارجی‌ها وعیسوی‌ها است، ایرانی‌ها نسبت به‌مردم متمدن رفتاری احترام آمیز دارند وباافراد خارجی، مهربان، مؤدب، با نزاکت ودوست هستند ورفتار ایشان عاری از تعصبات مذهبی است که در سایر کشورهای مسلمان به‌چشم می‌خورد.

ایرانی‌ها علاقهٔ زیادی به‌آشنائی با آداب ورسوم اروپائی‌ها از خود نشان می‌دهند ودر مقابل با کمال میل هرنوع اطلاعی را دربارهٔ کشورشان در اختیار دیگران می‌گذارند.مهمان نوازی در بین ایرانی‌ها از چنان اهمیتی برخوردار است که ورود افراد غریبه را به‌خانهٔ‌خود وپذیرائی از ایشان را نوعی افتخار برای خویشتن تلقی می‌کنند تا جائی که‌اگر کسی بدون این‌که قلیانی کشیده باشد ویانوشیدنی‌ای صرف کرده باشد خانه‌ای را ترك کند، صاحب‌خانه عمل او را نوعی توهین به‌خود تلقی می‌کند. عقیدهٔ عمومی مردم براین است که هر غذائی که یکنفر غریبه در منزل ایشان بخورد، برکتی است که به‌خانهٔ ایشان داده می‌شود.

باید توجه داشت که وجود یك چنین خصیصه‌ای نشانهٔ اعتقاد کامل وخالصانه‌ای است که مردم به صلح وصفا وحمایت ازمهمان دارند، چه به‌علت جنگ‌های مداومی که پس از انقراض سلسله صفویه در ایران جریان داشته است وکوتاه بودن دوره‌های صلح‌وآرامش‌نوعی حالت عناد وخصومت بین مردم دیده می‌شود. این وقایع هم‌چنین موجب شده است که ادب وملایمتی‌که ایرانی‌ها همیشه به‌داشتنشان شهره بوده‌اند کاهش پیدا کند ودر بین طبقهٔ اشراف، احساس شرافت وانسانیت تا اندازه‌ای از بین برود.

افراط در به‌کار بردن عناوین

ایرانی‌ها در محاورات روزمره وگفتگوهای معمولی خود آن چنان دربه‌کار بردن عناوین وتعارف مبالغه می‌کنند که‌اگر کسی به‌خصوصیات اخلاقی ایشان وارد نباشد، تصور می‌کند که یکایك ساکنین‌خانه آرزو دارند جان ومال خود را نثار تازه واردکنند. این تعارفات (که در واقع مفهوم خاصی ندارند) به‌هیچ وجه خاص طبقات ممتاز اجتماع‌نیست وشما به‌خانه هرکسی، ولو فقیرترین افراد، وارد شوید بدون آنکه کوچکترین تردیدی به‌خود راه بدهد، تمام شهر شیراز ومتعلقات آن را به‌شما پیشکش می‌کند!

یك چنین رفتاری در برخوردهای اول به‌نظر اروپائی‌هاخیلی عجیب می‌آید، ولی پس از مدت کوتاهی به‌آن عادت می‌کنند. آزادی بیان برای ایرانی‌ها بکلی ناآشنا است واین ضرب‌المثل که دیوار گوش دارد ورد زبان همه می‌باشد. ترس از به‌زنجیر کشیده شدن، فکر ایشان را نیز متحجر کرده است. گفتگوی ایشان با افراد بالاتر ازخود، درنهایت خواری وغلام صفتی است ودر مقابل نسبت‌به‌زیر دست‌ها همراه با نخوت وتکبر فراوان می‌باشد.

ترس ووحشتی که سراپای وجود یك ایرانی رادر مقابل یك فرد قدرتمند فرامی‌گیرد، از جریان واقعه‌ای که اینك شرح می‌دهم وخود ناظر آن بودم به‌خوبی درك می‌شود. درآن روز به‌من وآقای جونز کارمند شعبهٔ تجارتی انگلیس دربصره اجازه داده شد تا در اردوگاه ایرانی‌ها به‌حضور جعفرخان برسیم .

جعفرخان به‌آقای جونز دستور داد تا اسب‌های اورا تماشا کند وبگوید که به‌نظر او اسب‌هایی که از همه بهتر می‌باشند کدامها هستند. آقای جونز به ایشان جواب داد (بتوسط من) که اسب‌های مزبور همه خوب هستند ولی دوتایشان (که اسم برد) بیشتر قابل توجه می‌باشند. این جمله را مردی که همراه مابود واز بزرگان مملکتی‌محسوب می‌گشت این‌طور برای خان ترجمه کرد:

«او می‌گوید همه اسب‌ها ازبهترین اسب‌هائی هستند که تابه‌حال دیده است، ولی دوتایشان در سراسر جهان بی‌نظیر می‌باشند» وخان از شنیدن این جواب سخت مسرور گشت. جای تردید نیست، که با او در سراسر عمرش، جز با این زبان سخن گفته نشده‌است.

ایرانی‌ها در گفتگوهای خود نهایت ظرافت را بکار می‌برند وبطور وسیعی از جملات واشعار نویسندگان وشعرای نامدارخود، نظیرسعدی، حافظ وجامی استفاده می‌کنندواین‌روشی است که عمومیت دارد واز بالاترین طبقات مردم تا پست‌ترینشان به‌این شیوه سخن می‌گویند وعلت آن که انجام چنین کاری برای همه مقدور می‌باشد این است که همهٔ مردم، اعم از آن‌هائی که از نعمت خواندن ونوشتن بهره‌مندند تا آن‌هائی که بی‌سواد می‌باشند به‌کمك حافظهٔ خود، که فوق‌العاده قوی است آن‌چه را که یکبار فرا بگیرند برای همیشه‌به‌یادنگاه می‌دارند ومی‌توانند در مواقع لزوم آن را به‌کار ببرند.

ایرانی‌ها هم‌چنین علاقه‌ای وافر به‌لطیفه وگفته‌های جالب دارند وعاشق سربه‌سر هم گذاشتن می‌باشند واین‌کاری است که گاهی اوقات آن را درنهایت ظرافت وزرنگی انجام می‌دهند.

نکتهٔ خیلی جالبی که در گفتگوها به‌چشم می‌خورد دقت فراوانی است که شنونده نسبت به‌کسی که حرف می‌زند مبذول می‌دارد وتحت هیچ شرایطی سخن او را قطع نمی‌کند.

ایرانی‌ها به‌طور کلی افرادی خوش صورت وخوش‌هیکل هستند ورنگ پوست بدنشان جزدر نقاطی که تحت تاثیر نور خورشید وهوای نامساعد قرار گرفته وتیره رنگ شده است به‌اندازهٔ اروپائی‌ها روشن است.

زنان شیراز

همیشه زنان شیراز در سراسر ایران به‌زیبائی شهره بوده‌اند واین شهرت نیز بی‌مسمی نیست. از بین آن‌هائی که من درمدت اقامت خود در شیراز موفق به‌دیدنشان شدم، واغلب از اقوام ودوستان خانواده‌ای بودند که من درآن زندگی می‌کردم، تعداد زیادی‌قدبلندوخوش هیکل بودند، ولی‌چشم‌های درخشنده‌وسیاهشان از زیبائی وجذابیت بی‌مانندی برخورداربود. این راهم باید اضافه کنم که بخش مهمی از این زیبائی، مرهون هنری است که در آرایش خود به کار می‌برند. زن‌ها مژه‌ها وابروهای خود را باگرد سیاه رنگی به‌نام سرمه آرایش می‌کنند واین آرایش، دوچندان بردرخشش طبیعی چشم‌هایشان می‌افزاید.

ایرانی‌ها چشم‌های درشت سیاه را بیشتر می‌پسندند واتفاقا این چیزی است که در شیراز به‌فراوانی یافت می‌شود. زن‌های ایرانی، مثل زن‌های سایر کشورهای مسلمان دارای حجاب هستند وازسر تا مچ پایشان درچادر پوشیده است به‌نحوی که دیدن‌روی ایشان در ملاء عام غیر ممکن است، اما من به‌علت موقعیت خاصی که داشتم ودریك خانوادهٔ مسلمان ایرانی زندگی می‌کردم توانستم بسیاری از آنان را بدون حجاب ببینم زیرا آن ها وقتی برای دیدن اقوام خود می‌آمدند، واین‌کاری بود که اغلب انجام می‌دادند، از روی کنجکاوی می‌خواستند یك نفر اروپائی را ببینند وبا توجه به‌این که مرا یکی از اعضای خانواده‌تلقی می‌کردند، از این که بدون چادر در نزد من ظاهر شوند ابائی نداشتند. آن‌ها باکنجکاوی ودرعین‌حال خیلی دوستانه بامن به‌گفتگو می‌نشستند و وقتی می‌دیدند که من باکمال میل درخواستشان را اجابت می‌کنم وبه‌سؤالاتشان دربارهٔ آداب ورسوم اروپائی‌ها وشیوهٔ زندگی ایشان جواب می‌دهم بیشتر ترغیب می‌شدند ودر پایان هرگز فراموش نمی‌کردند که از من تشکر کنند وهمیشه مرا «فرنگی خوش طینت» می‌نامیدند. (فرنگی کلمه‌ای است که‌ایرانی‌ها به‌همهٔ اروپائی‌ها اطلاق می‌کنند).

زن‌های ایران، همانند زن‌های سایر کشورهای مسلمان، پس از ازدواج،درمقابل شوهر خود وضعی که اندکی بهتر از یك کنیز است دارند. آن نازونوازش وصمیمیتی‌که در جوامع اروپائی نسبت به‌زن‌ها وجود دارد وموجب میشود که زن ومرد موجبات رضایت خاطر یکدیگر را فراهم سازند وهم‌چنین رفتار مهرآمیز ومؤدبانه، اموری هستندکه در این کشورها

بکلی ناشناخته‌اند. شوهر، بانوعی حالت بدگمانی، ومقید به‌قیودات مشکل وسنتی، حتی احوالپرسی دوستان نزدیك خود را از زنش نوعی توهین تلقی می‌کند.

بردن اسم زن بهیچ‌وجه مجاز نیست ودر نتیجه برای آن که حال او پرسیده شود، معمولا چنین گفته می‌شود: «حال مادر (اسم پسر یا دختر او را قید می‌کنند) چطور است؟ انشاالله که سلامت است» وهیچ‌کس جز اعضای خانواده مثل برادر، عمو ودائی‌زن‌حق‌ندارند او را بدون چادر ببینند، چه این کار نوعی گناه به‌حساب می‌آید.

چقدر خوشبختند زنان مهربان ودوست داشتنی کشور خودم، که در سرزمینی‌آزاد به‌دنیا می‌آیند وتحصیل می‌کنند ومی‌توانند بدون این که‌قوانین مالکیت را زیر پابگذارند در روابط اجتماعی خویش به‌دیگران سود برسانند واز آن‌ها سود ببرند واز زهر حسادت‌های بی‌مورد برکنار باشند. از این نعمتی که نصیبیتان‌شده‌است بهره‌مند باشید. نعمتی که ناشی از آزادی واحترام متقابل است وارزش اجتماع ما را بالامی‌برد وسعادت وشادکامی شما راتضمین می‌کند.

باوجود این، زن‌های ایرانی‌نیزبه‌هنگام فرارسیدن زمان‌ازدواجشان‌ازمزایائی برخوردار می‌باشند. آنان بدون این که تردیدی به‌خود راه بدهند عاشق خود را تمام روز جلوی درخانۀ پدر منتظر نگاه می‌دارند وعاشق درتمام این‌مدت اشعار وجملاتی را در مدح ووصف زیبائی‌های وی برزبان می‌آورد واین روشی است که دخترهای شیرازی برای عشقبازی‌به‌کار می‌برند. کمتر اتفاق می‌افتد که به‌عاشق اجازه داده شود قبل از عقد صورت معشوق خودرا ببیند.

روش عجیب مجادله

ایرانی‌ها به‌طورکلی افرادی عصبی وآتشی مزاج هستند. سریعا عصبانی می‌شوند ونسبت به‌اهانت، حساسیت زیادی دارند وبلافاصله واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها مردمانی دلیروشجاع هستند، ولی همان‌طورکه قبلا هم اشاره کردم جنگ‌های مداوم گذشته تربیت ایشان را تباه ساخته واین خوی ستمگری، موجب پیدایش ستیزه‌جوئی‌ای شده است که مخصوصا درطبقات پائین اهالی شیراز دیده می‌شود.

وقتی بین دو نفر نزاعی به‌وقوع می‌پیوندد، موجب اجتماع گروه کثیری از مردم‌می‌شود که اغلب هر کدام جانب یکی از طرفین دعوا را می‌گیرند ودرنتیجه ناگهان همه بهم‌می‌ریزند وبه‌کتك‌کاری می‌پردازند تا این که داروغه‌ای برسد وبه‌نزاع خاتمه بدهد.

یك‌چنین بلواهائی اغلب برپا می‌شود وحتی پسر بچه‌ها هم علاقه‌مند به‌ایجاد این نوع نزاع‌ها هستند.

ایرانی‌ها درحد خود همیشه مردمی کار آمد، آمادۀ انجام کاروبسیار با هوش‌هستند، اما همیشه از این مزایای خود به‌بدترین وجه ممکن استفاده می‌کنند. آن‌ها بزرگترین دروغ پردازان جهانند. باحالتی موقر وبی‌پروا مرتکب اعمال خلاف می‌شوند

واگـر مچشان گیر بیفتد، فورا سعی می‌کنند موضوع را به‌شوخی برگـزار کنند. آن‌ها حتی اعتراف دارند که اگر دروغ گفتن متضمن نفعی برایشان باشد ایرادی ندارد وبالنتیجه در هر معامله ویا دادوستدی که می‌خواهند انجام دهند، ابتداء سعی می‌کنند به‌هرقیمت که شده با دروغ‌گوئی ودغل‌کاری، معامله‌را به‌نفع خود خاتمه دهند، ولی اگر موفق نشدند (زیرا طرف ایشان نیز بالطبع به اندازهٔ خودشان دراین کار خبره است)، صادقانه شروع به‌چانه زدن می‌کنند. اما به‌هرصورت هردو حالت فوق‌برایشان یکسان است.

موهوم پرستی

ایرانی‌ها به‌طور کلی به‌طلسم، جادو، غیبگوئی وسایر انواع موهومات، از خود اعتقاد راسخ نشان می‌دهند. آن‌ها علاوه بر باورهای نوینی که پس ازمسلمان شدن پیدا کرده‌اند تمام آن چیزهائی را هم که اسلافشان قبل از اسلام داشتند حفظ کرده‌اند، در واقع تنها اختلافی‌که به‌وجود آمده‌است این است که تمام آن چیزهائی را که سابقا دین زردشتی‌واجب می‌شمرد ویا مجاز می‌دانست، بعدا توسط دین اسلام نیز مجاز دانسته شد. آن‌ها همه به‌سرنوشت وروزها وساعت‌های مبارك اعتقاد دارند واین همان است که نزد رومی‌ها نیز وجود داشت. اعتقاد ایشان به‌این امر آن چنان عمیق است که برای انجام هرکـاری اعم از بی‌اهمیت‌ویا خیلی پراهمیت، خواهان فرا رسیدن زمان مبارك می‌باشند.

هیچ مسافرتی بدون این که قبلا برای آن با کتاب مخصوص فال گرفته باشند انجام نمی‌گیرد. هر فصلی از این کتاب با یکـی از حروف الفبا شروع می‌شود کـه نشانهٔ مبارکی ویانحوست کاری است که در نظر است انجام شود واگر فال نحس‌بیاید، مسافرت به‌تاخیر انداخته می‌شود تا ساعت مناسب فرارسد.

رفتن به‌خانه‌ای جدید، پوشیدن لباسی‌نو، وتعدادی بیشمار از امور دیگر فقط درصورتی انجام می‌شوند که کتاب فال انجام‌آن را مجاز ومبارك‌اعلام کند واین‌امر مخصوصا در ازدواج شدیدا مراعات می‌شود. تعیین ساعت مناسب برای عقد وروز مناسب برای‌عروسی از شروط اساسی‌خوشبختی آتیهٔ دو نفری است که با هم ازدواج می‌کنند.

کسانی که وضع مالی بهتری دارند، قبل از تولد بچه منجمی را می‌آورند تا از روی ستاره‌ها وصورفلکی زایچهٔ او را معین کند.

تعویذها

مردها همیشه تعویذی به‌همراه خود دارند که معمولا آیه‌ای از قرآن ویا گفتاری از حضرت علی(ع) است که روی یك قطعه کاغذ نوشته ویا روی یك پلاك نقره‌ای حك گردیده است. آن‌ها این‌تعویذ راروی‌بازوویاسایر نقاط بدن خود می‌بندند. افراد ثروتمند دارای تعویذهائی از یاقوت، زمرد ویا سایر سنگ‌های قیمتی می‌باشند.

زن‌های معتقد به‌طلسم وجادو نیز پلاك مدوری را که روی آن آیه‌ای از قرآن حك

شده است همراه با یك قطعه طلسم با پارچهٔ ابریشمین قرمز وسبری به‌بازوی خود می‌بندند وازآن سخت مراقبت به‌عمل‌می‌آورند زیرامعتقدند که جلوی نظر زدن رامی‌گیرد ومانع از نزدیك شدن دیوها که پیوسته در اطراف واکناف عالم در حال رفت وآمد هستندودرصددند که به انسان‌ها صدمه بزنند می‌گردد.

آن‌ها هم‌چنین‌به‌اجسام سماوی اعتقادات موهومی دارند واین اعتقاد در بین طبقات متوسط وپائین اجتماع راسخ‌تر است. افتادن ستاره‌ها، خسوف، کسوف، عبور شهاب واموری دیگر از این‌قبیل، دارای مفاهیم خاص هستند.

ایرانی‌ها برمبنای اعتقادات مـذهبی خود، به‌وجـود نه آسمان، اعتقاد دارنـد کـه اولینشان درست روی سرشان‌قرار گرفته است‌وتصور می‌کنند که شهاب‌هاتیرهائی هستندکه ملائك از آسمان اول به‌سوی شیطان که قصد ورود به‌منطقهٔ ایشان را دارد، رهامی‌سازند. آقای هانوی(۱) هم‌در مسافرت خود به‌ایران به‌وجود این اعتقاد پی‌برده است. به‌هرحال، باور مزبور، یکی از اعتقادات راسخ ایرانی‌ها است وحتی در بین افراد تحصیل کرده‌ای که انتظار می‌رود طرز فکر منطقی‌تری داشته باشند دیده می شود.

طلسم کردن عقرب

یکی دیگر از باورهای خرافی ایرانی‌ها، این است که فکر می‌کنند با استفاده از برخی دعاها می‌توان قدرت گزش را از عقرب، که‌به‌تعداد خیلی زیاد در ایران وجود داردوبه‌شدت هم سمی است، سلب کرد. این کار توسط شخصی به‌نام مارگیر انجام می‌شود واو صورت خود را به‌طرف صورت فلکی عقرب در آسمان می‌گیرد واورادی را زیر لب می‌خواند وافراد حاضر پس از آن که شخصی مزبور اوراد خود را خواند شروع به‌دست زدن‌می‌کنند ومعتقدند که پس از آن از شر نیش عقرب در امان هستند، اما اگر آن‌شب یکی از افراد مزبور عقربی دید ودرگرفتن آن تردید کردونسبت به طلسم انجام شده شك به‌خود راه داد، طلسم‌باطل می‌شود. من‌خودم در منزلی که سکونت‌داشتم بارها صاحب‌خانه را دیدم‌که به‌تقاضای‌بچه‌هایش دعاهای مربوط به‌طلسم کردن عقرب را می‌خواند وپس از آن تمام اعضای خانواده، باخیالی آسوده واطمینان از این که عقرب ایشان را نخواهد گزید، به‌رختخواب‌های خودمی‌رفتند.

در فصل تابستان، تعداد زیادی عقرب پیدا می‌شود که‌برخی از آن‌ها بسیار درشت هستند ونیششان خطرناك است، اما کشنده نیست. ولی در نواحی شمالی‌تر ایران، مخصوصا در اطراف کاشان، عقرب‌های خطرناکتری وجود دارد به‌طوری که نیششان فورا موجب مرگ می‌گردد.

شرابخواری

ایرانی‌ها در بین ملل مسلمان از همه‌کمتر مقررات مربوط به‌منع شرابخواری را رعایت می‌کنند، بطوری که بسیاری از ایشان بطور علنی وتقریبا همهٔ آن‌ها در خـلوت منزل،

۱- Hanway

مشروبات الکلی می‌آشامند (البته غیر از آن‌هائی که به‌زیارت مکه رفته‌اند ومردم متدین ومذهبی).

ایرانی‌ها در موقع مستی به‌شدت ستیزه‌جو می‌گردند ونزاع‌هائی برپا می‌کنند که اغلب بسیار سخت وهمراه با جرح است. آن‌ها هم‌چنین تریاك می‌خورند، ولی مقدار آن، از ترك‌ها خیلی کمتر است. نکتهٔ جالب این است که ایرانی‌ها در هرکاری که انجام‌می‌دهند، این نکته را یادآور می‌شوند که ملتی جدا از ترك‌ها هستند. آن‌ها از ترك‌ها به‌شدت نفرت دارند وحتی یهودی‌ها وعیسوی‌ها را والاتر از ایشان ورستگارتر از آنها می‌دانند.

ایرانی‌ها آشکارا سه خلیفه‌ای را که پس ازحضرت محمد(ص) به‌خلافت رسیدند یعنی ابوبکر، عمر وعثمان را لعن ونفرین می‌کنند، زیرا معتقدند که آن‌ها حق حضرت علی(ع) در رسیدن به خلافت پس از حضرت محمد(ص) غصب کرده‌اند.

احترام ایرانی‌ها به‌حضرت علی(ع) غیر قابل وصف است واین موضوعی است که چه در نوشته‌های ایشان وچه در گفتار شان به‌خوبی احساس می‌گردد. آن‌ها حضرت علی(ع) را عالی‌ترین وداناترین موجودی می‌دانند که تابه‌حال خدا خلق کرده است واز نظر خصال پسندیده کمتر از خود پیامبر نمیدانند وتنها فرق بین این دو این است که حضرت محمد پیامبر خداست وبه او وحی می‌رسیده است.

ایرانی‌ها معتقدند که حضرت علی یگانه مرد تاریخ است. به‌هر زبانی قادر به‌تکلم بود ودر دانش وخرد هیچ‌کس به‌پای او نمی‌رسد.

احترام فوق‌العاده به‌حضرت علی(ع)

برای آن که نمونه‌ای از احترام فوق‌العاده‌ی‌ایرانی‌ها را به‌حضرت علی(ع) ارائه داده باشم، گفتگوی خود را باچاروادارى، که همراه قافلهٔ وی به‌شیراز رفتم بازگومی‌کنم:

یکی از همکاران این چاروادار عادت داشت که مرتب بگوید یاالله، یاعلی‌وهربارکه‌این حرف را می‌زد چاروادار می‌گفت نه ! نه! علی اول الله دوم. در ایران هر وقت کلمهٔ امیرالمومنین به‌کار برده می‌شود، منظور حضرت علی(ع) است، زیرا هیچ‌کس‌دیگری را لایق داشتن این لقب نمی‌دانند.

در بین طبقات پائین اجتماع وقتی نزاعی درمی‌گیرد وبه‌هم ناسزا می‌گویند، گاهی جمله «بچه سنی» را به‌کار می‌برند واین یکی از سرزنش آمیزترین کلماتی است که ممکن است کسی به‌کس دیگری بدهد.

ایرانی‌ها معتقدند که پس از حضرت محمد(ص) خلافت به‌ترتیب به‌دوازده امام رسیده است که‌از خاندان‌رسول خدا،یعنی‌از دختر او حضرت فاطمه(ع) بودندیعنی دختری که‌پیامبر او را به‌همسری علی(ع) درآورد وثمرهٔ این ازدواج دو پسر به‌نام‌های حسن وحسین بود که مقام امامت داشتند وپس از ایشان، فرزندان امام حسین به‌امامت رسیدند. آن‌ها هم‌چنین معتقدند که پیامبر، در زمان حیات خویش اعلام داشت که پس از او حضرت

علی(ع) وفرزندانش باید به‌خلافت برسند وپیشوایان روحانی ودنیوی مسلمین باشند، اما این موضوعی است که ترک‌ها آن را باور ندارند ومعتقدند که خلافت سمتی است که آزادانه توسط مردم تعیین می‌گردد وبرمبنای همین حق هم قبل از علی(ع) سه نفر به‌خلافت رسیدند.

دوازده امام (۱)

دوازده امامی که ایرانی‌ها معتقدند پس از پیامبر می‌بایست به‌خلافت می‌رسیدندبه‌ترتیب عبارتند از: اول حضرت علی (ع) که می‌بایست بلافاصله پس از حضرت محمد(ص) به‌خلافت می‌رسید، ولی همانطور که گفته شد چهارمین نفری شد که پس از پیامبر به‌خلافت رسید. دوم حضرت امام حسن (ع) پسر بزرگ حضرت علی(ع) که توسط معاویه به‌قتل رسید. ویا به‌طوری که بعضی دیگر می‌گویند توسط عایشه همسر بیوهٔ حضرت محمد مسموم گردید زیرا با دسیسه‌های عایشه مخالفت می‌ورزید.سوم حضرت امام حسین(ع) دومین پسر حضرت علی (ع) که در کربلا در عراق عرب، در جنگ با یزید پسر معاویه کشته شد.

کشته شدن این دوامام موجب پیدایش مراسم عزاداری خاصی در ایران گردیده‌است که چه در ایران وچه‌درخارج از این کشور، توسط شیعه‌ها هر سال به‌موقع اجرا گذارده می‌شود.

چهارم امام زین‌العابدین(ع) پسر امام حسین (ع) که توسط ولید اول پسر عبدالملك کشته شد. پنجم امام محمد،الباقر(ع) پسر امام‌زین‌العابدین(ع) که به‌دستور هشام پسر عبدالملك به‌قتل رسید. ششم امام جعفرالصادق(ع) پسر محمد الباقر(ع) که به‌دستور ابوجعفر دوانقی کشته شد. هفتم‌امام موسی کاظم(ع) پسر امام جعفر،الصادق(ع) که‌به‌دستور هرون عباسی‌به‌قتل رسید. هشتم امام‌علی‌بن موسی الرضا(ع) که به‌دستور المامون عباسی کشته شد.

به‌خاطر همین امام بود که شاه عباس مسجد عظیمی در مشهد بنا کرد وبه مردم دستور داد، تا بجای رفتن به‌مکه، که هر سال موجب خروج مقادیر زیادی پول از کشورمی‌گردید به‌زیارت مشهد بروند واین دستوری به‌غایت عاقلانه‌بود وباهمین قبیل فرامین بود که ایران در دوران او، به‌آن چنان درجه‌ای از مجد وعظمت رسید که در سراسر تاریخ نظیر آن کمتر دیده شده است.

نهم امام محمدالتقی(ع) پسر امام علی‌بن‌رضا(ع) که به‌دستور المامون کشته شد. دهم امام علی‌النقی(ع) پسر اما محمدالتقی(ع) که در سامره به‌دستور معتضد عباسی به‌قتل رسید. یازدهم امام حسن‌العسکری(ع) پسر امام علی‌النقی(ع) که او هم به‌دستور معتضد عباسی کشته شد وبالاخره دوازدهم‌امام محمدالمهدی(ع) پسر امام حسن العسکری(ع) که در زمان حکومت معتمد عباسی از نظرها غایب گردید وقبل از به‌پایان رسیدن دنیا ظهور خواهدکرد.

۱- مطالب این بخش استنباطات نویسنده بوده استو برخی از آنها از نظر تاریخی درست نیست -م

این امام را «حضرت صاحب‌الزمان(ع)» می‌نامندواسمش را همیشه با احترام فراوان یاد می‌کنند.

اهالی ترکیه، وسایر سنی‌ها،به‌این دوازده امام اعتقاد ندارند ومی‌گویند که به‌غیر از علی(ع) بقیه به‌علت آن که برضد دولت مرکزی‌قیام کردند کشته شدند، اما ایرانی‌ها ایشان را ائمه طاهرین خود وتنها خلفای به‌حق مسلمین می‌شمارندوبه‌همین دلیل در موقع گفتن اذان، جملهٔ «علیاولی‌الله» را نیز ادا می‌کنند که ترک‌ها آن را نمی‌گویند.

شیخ‌الاسلام ومسائل مذهبی

همان‌طور که قبلا هم به‌اجمال اشاره کردم، مسائل مذهبی در ایران، توسط شخصی به‌نام «شیخ‌الاسلام» رتق وفتق می‌گردد.وظائف این شخصی‌مشابه همان کسی است که در ترکیه «مفتی» نامیده می‌شود. شیخ‌الاسلام کسی است که به کلیهٔ امور دینی ومذهبی احاطه دارد ودر اعیاد مذهبی در مسجد بزرگ وعظ می‌کند، ولی برخلاف مفتی فاقد قدرت سیاسی است ومنحصرا به‌امور مذهبی می‌پردازد.

از نقطه نظر لباس نیز، ایرانی‌ها به‌کلی با ترک‌ها تفاوت دارند. در ترکیه، اگرکسی که سید نیست شال سبز رنگ ببندد به‌احتمال زیاد سنگسار می‌گردد، در حالی که در ایران رنگ معمول ومورد علاقهٔ مردم سبز است تا جائی که حتی کفش سبز رنگ می‌پوشندومردم از هر طبقه وهرمذهبی می‌توانند در صورت تمایل از این رنگ استفاده کنند.

ترک‌ها همچنین تصور می‌کنند که اگر یك نفر مسیحی ایشان را لمس کند، ولو از روی لباس، نجس می‌شوند، در حالی که ایرانی‌ها براحتی از همان ظرفی که یك نفر مسیحی غذا خورده است، غذا می‌خورند، در استکان او آب یا چای می‌نوشند ویا با هم از یك قلیان استفاده می‌کنند واین لااقل تجربه‌ای است که من از زندگی در یك خانوادهٔ ایرانی به‌دست آورده‌ام.

در اجرای مراسم مذهبی نیز بین ایرانی‌ها وترک‌ها اختلافاتی‌به چشم می‌خورد، برای مثال ایرانی‌ها در موقع نماز خواندن دست‌های خود را باز نگاه می‌دارند، در حالی که‌ترک‌ها دست‌های خود رامی‌بندند ودرجلوی‌خود نگاه می‌دارند. به‌همین ترتیب‌ایرانی‌ها به‌هنگام وضو قبل از نماز ریش‌وصورت خود رافقط با دست راست‌می‌شویندواز دست دیگر فقط برای‌کارهای بی‌اهمیت‌تر استفاده می‌کنند ودرضمن دست خود را فقط اندکی به‌جلو وعقب پای خود می‌کشند، درحالی‌که ترک‌ها به‌هنگام وضو باهردو دست صورت خود را می‌شویند ودست خویش را به‌تمام پای خود می‌کشند.

جانماز را هم همیشه طوری پهن می‌کنند که روبه‌قبله باشد، اما سمت قبله را بیشتر از روی حدس مشخص می‌سازند.

ایرانی‌ها در امور مذهبی نسبت‌به‌ترک‌ها خیلی اغماض کننده‌تر هستند. برای مثال آن‌ها به‌حقانیت تورات وانجیل قایل‌می‌باشند ومعتقدند که این دو کتاب از کتاب‌های آسمانی هستند، آن‌ها هم‌چنین موسی(ع) وعیسی(ع) را هم قبول دارند، منتها می‌گویند که قرآن

برای تصفیه وتصحیح مذاهب قبلی نازل شده است زیرا دستورات مذاهب قبلی دستخوش یك سلسله تغییرات وتحریفات گردیده واصالت اولیهٔ خود را از دست داده‌اند.

آن‌ها حضرت عیسی(ع) را یکی از پیامبران به حق خدا می‌دانند، ولی او را به‌عنوان پسر خدا و«نجات دهندهٔ بشریت» قبول ندارند ومعتقدند که‌حضرت محمد(ص) خاتم‌وآخرین پیامبر از یکصدوبیست وپنج‌هزارپیامبر(۱) است‌وبه‌همین دنیل‌هم او را خاتم‌الانبیاء می‌نامند.

به‌عقیدهٔ ایرانی‌ها، تمام مردم در روز قیامت باید اسلام بیاورند. در آن روز، هرامتی به‌سوی پیامبر خود می‌رود تا افراد آن در مقابل بازخواست خداوند به‌وسیلهٔ وی مورد شفاعت‌قرار گیرند واو از ایشان دفاع کند وبالاخره همه به‌حقانیت دین اسلام واقف‌می‌شوند وبه‌آئین محمدی می‌گروند.

شیوهٔ زندگی

روش زندگی ایرانی‌ها به‌طور کلی به‌شرح زیر است: آن‌ها هر روز قبل از طلوع‌آفتاب ازخواب برمی‌خیزند و وضو می‌گیرند. اولین عبادت صبحگاهی ایشان «نماز صبح» نامیده می‌شود که باید قبل از طلوع آفتاب خوانده شود، پس از آن صبحانه خود را که «ناشتایی» نامیده می‌شود می‌خورند. صبحانه تشکیل شده است از مقداری انگور ویا هر میوه دیگری که فصلش باشد با اندکی نان وپنیر ساخته شده از شیر بز، پس از آن یك فنجان قهوهٔ غلیظ بدون این‌که شیرویاشکر به‌آن اضافه شده باشد می‌نوشند وبعدهم‌نوبت‌به‌قلیان‌می‌رسد.

ایرانی‌ها از طبقات‌بالای اجتماع گرفته تا طبقات‌پائین اجتماع همه تنباکو دودمی‌کنند.

دومین عبادت روزانه را «نماز ظهر» می‌نامند که همیشه پس از عبور خورشید از نصف‌النهار محل خوانده می‌شود، پس از این نماز «چاشت» می‌خورند که از ماست، نان ومیوه تشکیل می‌شود به‌هنگام چاشت از غذاهای حیوانی معمولا استفاده نمی‌شود.

سومین عبادت را «نماز عصر» می‌گویند که تقریبا در ساعت چهار بعد از ظهر خوانده می‌شود.

چهارمین عبادت روزانه «نماز شام» است که پس از غروب آفتاب خوانده می‌شود وپس از آن غذای اصلی روزانه که «شامی» نامیده می‌شود صرف می‌گردد.

این غذا معمولا عبارتست از پلو با خورشتی مملو از گوشت که مقدار زیادی از انواع ادویه‌ها به‌آن زده شده است. آن‌ها گاهی اوقات هم کباب می‌خورند.

وقتی غذا حاضر شد، یکی از خدمتکاران آماده بودن آن‌را اعلام می‌کند وبعد هم آفتابه لگن می‌آورند وهمه دست‌های خود را می‌شویند واین کاری است که بعد از غذا هم انجام می‌گیرد وهرگز فراموش نمی‌شود.

ایرانی‌ها خیلی سریع غذا می‌خورند وغذا را با دست به‌دهان می‌گذارند. آن‌ها از وجود قاشق‌وچنگال بی‌اطلاع هستند.

---

(۱) قول مشهور یکصدوبیست‌وچهارهزار پیغمبر است ـ م

هنگام صرف غذا انواع شربت‌ها نیز داده می‌شود وغذا با صرف مقداری میوه‌های خوشمزه تمام می‌شود.

پس از اتمام شام، اعضای خانواده دورهم می‌نشینند وبه گفتن قصه‌های جالب (که بسیار شیفتهٔ آن هستند) می‌پردازند واشعار شعرای مورد علاقهٔ خود را می‌خوانند وبازی‌های گوناگونی انجام می‌دهند.

آخرین عبادت روزانه را «نماز آخر» ویا «نماز شب» می‌گویند که تقریبا یك ساعت پس از صرف شام خوانده می‌شود.

احترام فوق‌العادهٔ ایرانی‌ها به امام هایشان

شهر شیرازبه دوازده محله تقسیم شده است واعتقاد براین است که هر محله‌ای تحت حمایت یکی از دوازده امام قرار دارد که مانند فرشتهٔ نگهبانی از آن مراقبت به‌عمل می‌آورد وهرپنجشنبه شب، که ایرانی‌ها آن را شب جمعه می‌نامند، خدام مساجد هریك از این محله‌ها ذکر می‌گیرند، یعنی به‌بازگو کردن مناقب وبزرگواری‌های امامی که محلهٔ مزبور تحت حمایت اوست می‌پردازند ومردم معتقدند که تحت توجهات این امام، آرزوهایشان برآورده می‌شود وگناهانشان بخشوده می‌گردد.

ایرانی‌ها، در گفتگوهای خود، پیوسته نام ائمه را بر زبان می‌آورند. به‌آن‌ها سوگند یادمی‌کنند ودر کلیه موارد، اعم از زمانی که با مصیبت ویا غمی مواجه شده باشند ویا هنگامی که واقعه‌ای خوش‌آیند برایشان اتفاق افتاده باشد، به‌جانب ایشان رومی‌آورند.

امامزاده‌ها محل زیارت ودرعین‌حال پناه‌گاه مجرمین است، اما مهمترین جای مقدس شیراز، که حرمت آن در تحت هیچ شرایطی شکسته نمی‌شود، شاه چراغ است که قبلا از آن نام‌بردم. دراینجا هرمجرمی، ولو هرقدر هم جرمش بزرگ‌باشد می‌تواندمتحصن شود به‌شرط آن‌که خدام امامزاده او را قبول کنند، ولی معمولااین افراد مخالفین دولتی راکه به‌امامزاده متحصن شده باشند، به‌مامورین تحویل می‌دهند.

این رسم، شباهت زیادی به‌رسم‌مشابهی دارد که درکشورهای کاتولیك درمورد پناهگاه بودن کلیساها وصومعه‌ها وجود دارد ومجرمین می‌توانند در این نوع اماکن پناه بجویند

در روز هیجدهم ژوئیهٔ ۱۷۸۷ من به‌همراهی آقای جونز که نـایب رئیس هیات تجاری انگلیس در بصره بود به‌اردوگاه ایرانی‌ها رفتیم ودرآن‌جا به‌ما اجازه داده شد تا در بار عام جعفرخان شرکت کنیم. در حدود ساعت ده صبح به‌اردوگاه رسیدیم ومـا را بلافاصله به‌چادر میرزا محمدحسین وزیر هدایت کردند وتا مدت نسبةً زیادی آن‌جا ماندیم وطبق معمول ایرانی‌ها با قلیان وقهوه از ما پذیرائی شد.

چادر میرزا چادر بسیار زیباومستطیل شکلی بود که یك‌طرف آن باز بود. پوشش‌داخلی چادر از پارچه چیت بسیار لطیف ودیواره‌ها دارای نقوش عجیبی‌بود وکف آن را باقالی‌های ایرانی ونمدهای طویل یزدی مفروش کرده بودند، اما از مخده ونازبالش خبری نبود، زیرا

ایرانی‌ها نه‌تنها هرگز در ملاء عام از مخده استفاده نمی‌کنند، بلکه در منازل خود نیز به‌ندرت این وسیله را مورد استفاده قرار می‌دهند.

نیم ساعت از ظهر گذشته یکی از افسران به‌ملاقات ما آمد وگفت که خان می‌تواند ما را به‌حضور بپذیرد واضافه کرد که به‌دنبال او برویم ما هم اطاعت کردیم وبه‌اتفاق او از چادر خارج شدیم‌وباوجود آن که چادر خان درست در ردیف چادر میرزا قرار داشت، برای حفظ احترام، که درایران همیشه رعایت می‌گردد، حدود سی‌یارد دور زدیم تا از جهت سراپرده‌ای که به‌رنگ قرمز بود، به‌طرف چادر برویم.

با عبور از این پرده، افسری که همراه ما بود، ما را ترك کردوبلافاصله افسر دیگری مامور راهنمائی ما گردید. او ما را به‌طرف چادرخان برد ودرهمان حال به‌افرادی که در طرفین چادر خان ایستاده بودند با صدای بلند چیزی گفت وآن‌ها هم به‌طرف چپ وراست چادر رفتند وما خان را دیدیم.

با نمایان شدن خان، افسری که همراهمان بود دستور داد به او سلام کنیم وما برطبق رسم انگلیسی‌ها کلاهمان رابرداشتیم ودر همان حال تعظیم کردیم. خان‌هم‌بااندکی‌تکان دادن‌سر به‌ما پاسخ گفت وسپس ما را از طرف بیرون چادر راهنمائی کرد وما از در پشت آن وارد این چادر شدیم.

با ورود ما به‌چادر، خان‌یك بار دیگر با سر خود اشاره‌ای کرد واجازهٔ نشستن داد وما در فاصلهٔ تقریبا چهار یاردی او نشستیم. جونز در ملاقات قبلی مجبور شده بود خیلی عقب‌تر بنشیند.

خان خوشحال به‌نظر می‌رسید واز اروپا، انگلیسی‌ها وآداب ورسوم ایشان سؤالاتی‌کرد وسپس گفت امیدوار است هوای شیراز به‌مزاج آقای جونز ساخته باشد، او همچنین به‌ما‌گفت که تاوقتی که در آن‌جا هستیم از حمایت او برخوردار خواهیم بود وحتی به‌منشی خود دستور داد تا فرمان این تحت‌الحمایگی را بنویسد.

پس از مدت نسبهٔ زیادی که در حضور خان بودیم، به‌همان ترتیبی که آمده بودیم آن‌جا را ترك کردیم. چادرخان که مستطیل شکل بود بسیار زیبا وباشکوه به‌نظر می‌رسید. سقف آن را سه‌دیرك که دارای قبه‌های طلائی بودند، برپانگاه می‌داشت. قسمت جلوی این چادر، همیشه ودر هر هوائی باز است. دیواره‌های چادر با پارچه‌های لطیف ابریشم ابری رنگ پوشانده شده، وکف آن، مثل چادر وزیر با یك قالی نفیس ونمدهای طویل مفروش شده بود.

در سمت بالای چادر، خود جعفرخان روی نمدی که دولا تا کرده بودند نشسته بود. در مقابل او، در بیرون از محوطهٔ‌چادر، میرزا محمدحسین وچند نفر از سران سپاه ایستاده بودند. لباس خان، تفاوت زیادی باللباس سایر بزرگان نداشت. او جبه‌ای پنبه‌دوزی شده از ابریشم نارنجی رنگ به‌تن داشت وشمشیر خود را حمایل کرده بود. در جوار او قلیانی از جنس طلا قرار داشت‌که به‌طرز زیبائی زینت شده‌بود، وسرپوش قلیان نیز با یاقوت تزئین شده بود.

در پشت چادرخان، در یك فاصلهٔ تقریبا چهل یاردی، چادر حرم قرار داشت که بهوسیلهٔ پردههای قرمز رنگی بهارتفاع تقریبا دوازدهپا محصور شده بود.
خان همیشه تعدادی زن بههمراه دارد. او اینزنها را از بین زنهای حرمسرای خود انتخاب میکند تا در اردو همراه وی باشند تعداد ندیمهها وهمراهان این زنها درست بههمان اندازهای است که در قصر شهری دارند.

★★★

شرحی مختصر از باقی ماندههای قصر معروف تخت جمشید

غروب پنجشنبه سیام اوت من بهاتفاق آقای جونز، شیراز را بهقصد دیدار از باقیماندههای قصر معروف تخت جمشید ترك کردیم شب را در باغی در خارج شهر خوابیدیم وروز جمعه ساعت سه صبح بهراه افتادیم وساعت نه صبح بهزرقان که در هشت فرسخی (یا سی ودو مایلی) شیراز است رسیدیم. راه این روستا بیشتر از یك منطقهٔ کوهستانی سنگلاخ میگذرد، اما وقتی بهروستا نزدیك میشویم زمینها بهتدریج مزروعی میگردند.
زرقان روستائی است نسبة بزرگ واز توابع شیراز که زیر نظر یك کلانتر اداره میشود. منظرهٔ اطراف تا دامنهٔ کوه بسیار زیبا است ودر اطراف آن انگور قرمز بهعملمیآید. در بین راه که میآمدیم به تعدادی کرد وترکمن برخورد کردیم که گفتند از قبیلهٔ اورت میباشند وبهگرمسیر که در جنوب شیراز واقع است میروند تا پائیز وزمستان را در آنجا بگذرانند.
این افراد زندگی سرگردانی دارند ودریك محل مشخص مستقر نمیباشند، ومثل سکائیهای قدیم باخانواده واحشام خود، مرتبا از محلی بهمحل دیگر کوچ میکنند. سیمای ایشان شبیه بهکولیهای اروپائی است، پوستی آفتاب سوخته وقهوهای دارند.
روز شنبه اول سپتامبر، نیم ساعت بعد از نیمه شب بهراه افتادیم وساعت پنج صبح از بند امیر ورودخانهٔ آن، که نیبوهر (۱) آنرا ارس قدیمی (۲) نامیده است، عبور کردیم. روی این رودخانه پلسنگیای قرار دارد که اهالی آن را «پلخان» مینامند.
ما پساز عبور از یك دشت مسطح، در حدود ساعتششونیم صبح بهخرابهها رسیدیم. این مرحله از راه پنج فرسخ بود. تمام راه از میان دشت میگذرد. این دشت از حدود پنج مایلی جنوب زرقان شروع میشود و تا تخت جمشید که در کوهپایه قرار دارد امتدادپیدا میکند.
قافلهٔ ما در یکی ازباغهای روستای مرودشت، که یكونیم مایل باخرابهها فاصله دارد، چادر زد. تمام این منطقه بهنام همین روستای مرودشت معروف است واز بسیاری جهات درخور توجه میباشداز جمله آن که درآنانواع شکارها یافت میشودوما تعدادی کبك،کبوتر چاهی، بلدرچین وخرگوش صحرائی دیدیم.

۱- Niebuhr　۲- Araxes

در ساعت ۹ صبح به‌دیدن خرابه‌ها رفتیم. آنچه از قصر معروف تخت جمشید باقی مانده است روی یك بلندی قرار دارد وبرتمام دشت مرودشت مسلط است. کوه رحمت دورتا دور این محل را مثل یك آمفی تئاتر دربر گرفته است.

انسان از طریق صدوچهارپلهٔ عریض که از سنگ‌های آبی رنگی درست شده‌اندبه‌پای باقیمانده ستون‌ها می‌رسد واولین چیزی که درآن بالانظرش را جلب می‌کند دوسردرسنگی است که به‌نظر من حدود ۵۰ پا ارتفاع دارند ودر طرفین هر کدام دو حیوان افسانه‌ای عظیم‌الجثه حجاری شده است، اما این دو حیوان، برخلاف معمول در حالت ایستاده‌می‌باشند. در قسمت بالاتر، نوشته‌هائی به‌خط قدیمی قرار دارد که تابه‌حال کسی موفق به‌خواندن آنها نشده است.

اندکی دورتر از این سردرها، باز پله‌های دیگری وجود دارد که به‌تالار بزرگ ستون‌ها منتهی می‌شوند. دیواره‌های دوطرف این پله‌ها، دارای حجاری‌های برجسته‌ای از پیکرهٔ انسان‌ها می‌باشند که اغلب ظرفی هم در دست دارند، اما اینجا وآنجا گاهی هم‌نقش یك شتر،ویا ارابه‌ای که پیروزمندانه پیش می‌تازد وبه‌شکل ارابه‌های رومی‌ها است، دیده‌می‌شود. در کنار این ارابه‌ها نقش تعدادی اسب، گاو وگوسفند حجاری شده است که تسلسل نقش انسان‌ها را بهم می‌زنند.

در بالای پله‌ها، نقش برجستهٔ شیری که در حال دریدن یك گاو است، مشاهده می‌شود ودرست در کنار آن، یك نوشتهٔ دیگر به‌همان خط قدیمی قرار دارد.

پله‌ها به‌محلی که‌زمانی تالار زیبائی بوده است واهالی به‌آن نام «چهل منار»داده‌اند، ختم می‌گردد. نام چهل منار را گاهی هم برای تمام ساختمان به‌کار می‌برند، ولی بیشتر مناسب این قسمت از بنا است.

باوجود این که قرن‌ها ازبنای این ساختمان می‌گذرد، پانزده عدد از ستون‌ها سالم باقی مانده‌اند که هرکدام، هفتاد تا هشتادپا ارتفاع دارند وهر یك به‌نوبهٔ خود شاهکاری از معماری محسوب می‌شوند. ته‌ستون‌های این ستون‌ها، دارای حجاری‌های جالبی هستند،اما چنین به‌نظر می‌رسد که گذشت زمان اندکی به‌آن‌ها صدمه زده است. بدنهٔ ستون‌ها نیز به‌نوبهٔ خود دارای حجاری‌هائی است، ولی حجاری‌های سرستون‌ها، بسیار غنی‌تر می‌باشد.

اگر به‌سمت شرقی این تالار برویم، به‌باقیمانده‌های یك بنای چهارگوش می‌رسیم که در مدخل آن سردر سنگی‌ای از جنس گرانیت قرار دارد. بیشتر درها وپنجره‌های این بنا پابرجا باقی مانده‌اند. آنها از سنگ مرمر سیاه ساخته شده ومانند آئینه صیقلی شده‌اند.

روی دیواره‌های طرفین در ورودی، دو پیکرهٔ تمام قد حجاری شده است ومردی‌را نشان می‌دهد که در حال خنجر زدن به‌یك بز است. مرد بایك دست، شاخ حیوان را گرفته وبا دست دیگر خنجر خود را در شکم او فرو کرده است. یکی از دست‌های بز روی سینهٔ مرد ودست دیگرش روی دست راست او قرار گرفته است.

این شکل، در بسیاری از نقاط قصر دیده می‌شود.

بالای یکی دیگر از درهای این بنا دو پیکرۀ تمام قدانسان مشاهده می‌گردد که پشت سرایشان، خدمتکاری که چتری در دست دارد ایستاده است. مردها چوبدست بلند گردی در دست دارند ومسن بنظر می‌رسند ودارای ریش وموهای بلند می‌باشند.

در مدخل جنوب غربی این بنا، دوسر دربزرگ سنگی واقع شده است‌که رویشان چهار پیکره حجاری گردیده است. آن‌ها، لباسی بلند به‌تن دارند ودر دست هـر کدام نیزه‌ای به‌بلندی ده‌پا دیده می‌شود. در مقابل این مدخل نیز باقیمانده‌های پله‌هائی از سنگ آبی رنگ، دیده می‌شود.

تعداد زیادی ته‌ستون، ستون وسر ستون شکسته در محوطۀ وسیعی روی زمین پراکنده است که برخی از آن‌ها فوق‌العاده بزرگ می‌باشند وانسان تعجب می‌کند که چطورآن‌ها را آورده‌اند وچطور توانسته‌اند سنگ‌های به‌این عظمت را روی هم قرار بدهند. در واقع، هر گوشه‌ای از ویرانه‌های این قصر، نشانه‌ای از عظمت وشکوه دوران گـذشته محسوب می‌شود ونشان می‌دهد که این مکان، براستی شایستۀ سکونت پادشاهانی بزرگ وقدرتمند بوده است.

انسان وقتی به‌این مجموعه نگاه می‌کند، بی‌اختیار تحت تاثیر ابهت وعظمت آن قرار می‌گیرد. وقتی شهرت وعظمت این امپراطوری را درنظر مجسم می‌کنیم که مرکز علم وهنر وجایگاه دولت‌هائی عاقل وقدرتمند محسوب می‌گشته است وسپس به‌تغییرات ودگرگونی‌های شگرف آن می‌اندیشیم وبه‌یاد می‌آوریم که همین سرزمین چگونه زمانی مورد نظر جاه‌طلب اسکندر وزمانی مدنظر مشتاقانۀ عمر قرار گرفت، آنگاه عمیقا به‌تغییر پذیری وناپایداری سرنوشت انسانی ایمان پیدا می‌کنیم.

غیر از سنگ نوشته‌های قدیمی که از آن‌ها اسم بردم نوشته‌های جدیدتری نیز وجود دارند که قابل خواندن می‌باشند. برخی از این نوشته‌ها به‌زبان سریانی هستند ونیبور همۀآن‌ها را رونویسی ومنتشر ساخته است. من که هیچ وسیله‌ای، برای کپی کردن نوشته‌های مزبور ندارم ودرعین حال از علم معماری نیز بی‌اطلاع می‌باشم از بحث بیشتر در ایـن زمینه خودداری می‌کنم وتنها به‌بازگو کردن چیزهائی می‌پردازم کـه به‌نظرم جالب وارزشمند می‌آیند.

پشت تالار ستون‌ها، ودرست درپای کوه، بقایای یك ساختمان بزرگ چهار گوش قرار دارد که می‌تواند بخش دیگری از قصر ویا احتمالا عبادتگاه باشد، بخش بزرگی از زمین آن پر از خاك‌وشن شده است وبخش داخلی دیوارها دارای حجاری‌هائی با نشانه‌های‌مذهبی ومراسم دینی است.

این بنا دارای چهار در ورودی اصلی است: دو عدد از سمت شمال شرقی ودوعـدد هم از سمت جنوب غربی. دیوارها هم به‌چند بخش تقسیم وبوسیلۀ نقوش مختلفـی تزیین شده ودر بین این نقوش نقش مردی است که روی صندلی نشسته ودستش را روی دستۀ آن گذاشته است وپشت سرش خدمتکاری ایستاده وچتری را روی سر او نگاه داشته است ومرد نیزه‌ای در دست دارد.

در مقابل او شمعدانی دو شاخه با شمع‌هائی در آن، وآنسوی‌تر یك پسر بچه وپشت سر پسر بچه، یك‌زن که جامی در دست دارد دیده می‌شود.

در زیر این نقش، نقش انسان‌های دیگری قرارداردکه دارای لباس‌های بلند می‌باشندکه برخی به‌تیروکمان وگروهی به‌نیزه مجهز هستند، روی سر همه آن‌ها کلاهی که کنگره‌دار است دیده می‌شود، وهمان‌طور که ازمنابع تاریخی می‌دانیم این لباسی است که مادها به‌تن می‌کردند.

بربالای درهای این ساختمان که جمعا دوازده عدد هستند، نقش شیری که در حال دریدن گاوی است، حجاری شده است. این نقش مشابه نقشی است که در کنار پله‌های تالار بزرگ قرار دارد.

کف تمام طاقچه‌ها، از سنگ گرانیت صیقل داده شده می‌باشد وپیشخوان هر کدام از سنگ‌ها به‌صورت زیبائی حجاری شده است. علاوه بر نقوش معمولی، یك نقش عجیب هم دیده می‌شود که من تصور می‌کنم نشانه‌ای از باورهای مذهبی ایرانیان قدیم است. این نقش مردی را نشان می‌دهد که برروی ستونی نقش شده است وظرف کوچکی در دست دارد.به‌دور کمر او کمربندی بسته شده که دوسر آن در فاصلهٔ زیادی از لباس او قرار گرفته‌اندوبیش وکم حالت بال را پیدا کرده‌اند. این شخص نیز، لباس بلندی به‌تن دارد وکلاه کنگره‌داری بر سر دارد. در قسمت پائین‌تر چند شیر که در ایران قدیم، سمبل امپراطـوری محسوب می‌گردید، دیده می‌شوند که خیلی خوب حجاری شده‌اند.

در قسمت عقب خرابه‌های قصر، در ارتفاع قابل ملاحظه‌ای از سطح زمین، بر روی سینهٔ کوه رحمت، در سمت شمال، بقایای محل عجیبی، در سنگ تراشیده شده است. برای رسیدن به‌این محل، قبلا پله‌هائی وجود داشته است که اینك از بین رفته وبرای رسیدن به‌آن باید از سنگ‌ها بالارفت.

در فاصلهٔ هشتصد یارد از این نقطه به‌سمت جنوب، بقایای بنای دیگری که هم‌تراز بنای اولی است دیده می‌شود ومن اینك به‌شرح وضع وخصوصیات هر دوی آن‌هامی‌پردازم وسپس نظریهٔ خودم را دربارهٔ آن‌ها بیان می‌دارم.

این دوبنا، ایوان‌هائی هستند که سه ضلع دارند. دوضلعشان بدون نقش است وهرکدام ۴۰ پا ارتفاع دارند اما در روی دیوار سوم اشکال مختلفی به‌صورت برجسته حجاری شده است که من اکنون به‌شرح آن می‌پردازم: در وسط، جرزی قرار دارد که روی آن شکل مرد راز آمیزی که قبلا از آن نام بردم نقش شده است. در مقابل او مرد دیگـری روی سکوئی که سه پله می‌خورد، ایستاده است. در دست چپ این مرد، یك کمان دیده می‌شود ودست راستش را به‌جلو دراز کرده ومردی را که روی جرز است نشان می‌دهد.

در سمت چپ، نقش دیگری وجود دارد که آتشدانی را نشان می‌دهد که دوپا ارتفاع دارد و روی آن آتشی شعله‌ور است وبا فاصله‌ای اندك در طرف دیگر این آتش یك گوی بزرگ در فضا معلق می‌باشد که شباهت زیادی به‌خورشید دارد.

به‌ما گفته شد که این دو نقش بازگو کنندهٔ اصول مذهبی مغان‌ایرانی است وما می‌دانیم

که ایرانی‌ها خالق قادری را که معمولا با این شکل‌ها مجسم می‌شده است می‌پرستیده‌اند. این خالق قادر منزه از هر نوع تباهی، ناخالصی وفساد که خاص مخلوقات است بود. گویا آنها در نظر داشته‌اند که با این نقوش برخی از اعتقادات رازآمیز دین مغان را نشان دهند.

گویا مرد کمان به‌دست مغ بزرگ، ویا حتی خود زرتشت پیامبر مشهور وقانونگزاردین زردشتی است. طبیعی است که این فقط یك نظریه است ونباید یك تعبیر قطعی تلقی گردد. هرکس که این بنای شکوهمند را می‌بیند نظریهٔ خاصی نسبت به‌آن‌ها ونقوشی که روی دیوارهایشان حجاری شده است، پیدا می‌کند، ولی از آن‌جا که اصول ومبانی مذهبی که سازندگان این ابنیه به‌آن مومن بوده‌اند مدتها است از بین رفته است وماهیچ اطلاعی از زبان وفرهنگ ایشان نیز نداریم، واقعیت‌ها همچنان در پردهٔ ابهام باقی خواهند ماند تا روزی که کلید خواندن سنگ نوشته‌های موجود پیدا بشود آن وقت بسیاری از حقایق، از جمله تاریخ قطعی‌ساختمان این‌ابنیه وطرح‌آن‌ها ونقوش‌وسازندهٔ واقعی آن‌ها کشف خواهدشد.

بعضی‌ها گفته‌اند که اینجا،آرامگاه شاهان قدیمی ایران است کـــه از آنجمله‌انـــد لوبروئین(۱) وسرجون شاردن. ایرانی‌های امروز آن را «مجلس جمشید» می‌نامند زیرا معتقدند که این پادشاه اغلب اوقات همراه بزرگان کشوری ولشکری خود به‌این مکان می‌آمد تا از دیدن مناظر زیبای اطراف آن لذت ببرد، والحق‌هم باید گفت که کمتر نقطه‌ای را می‌توان یافت که دارای مناظری این‌چنین زیبا باشد.

در پائین محل مذکور مدخل‌های کوچکی قرار دارد که‌به‌یك گذرگاه زیر زمینی، که دردل کوه کنده شده است ختم می‌گردند. این گذرگاه شش‌پا ارتفاع وچهارپا پهنا دارد وبسیار طویل به‌نظر می‌رسد. پس از تقریبا سی‌یارد، روشنائی بکلی از بین می‌رود وبوی نم شدیدی به‌مشام می‌رشد.

اهالی اطراف، این محل را «چرك الماس»(۲) می‌نامند ومعتقدند که در انتهای آن طلسمی وجود دارد که هر کس بتواند خودش را به‌آن برساند، هرچه از آینده بپرسد، به‌او جواب داده می‌شود، اما این‌کاری است که هیچ‌کس نتوانسته است انجام بدهد زیرا طلسم مزبور توسط شیاطین وجن‌هایی که در گذرگاه مزبور زندگی می‌کنند حفاظت ومراقبت می‌شود. مردم، همچنین معتقدند که هرنوع چراغی به‌این محل برده شود خودبخود خاموش می‌شود.

سرجون شاردن و لوبروئین به‌مقدار قابل ملاحظه‌ای دراین گذرگاه پیش رفته‌اند و به‌محلی رسیده‌اند که گذرگاه بقدری تنگ می‌شود که دیگر نمی‌توان درآن پیش‌رفت.

از آن‌جا که هیچ نوع نشانه‌ای در دست نیست که نشان بدهد این مکان را برای چه ساخته‌اند، هیچ نوع اظهار نظر قطعی‌ای دربارهٔ آن نمی‌توان کرد جز این که حدس بزنیم این‌جا را برای حفظ ونگاهداری خزائن درست کرده‌اند واین نظر هم مبتنی براین‌واقعیت است که هنوز هم پادشاهان کشورهای مشرق زمین،خزائن خودرا درزیرزمین پنهان می‌کنند.

۱- Le Bruyn   ۲- Cherk Almas

از آن‌جا که نه من ونه‌آقای جون، چراغی به‌همراه نداشتیم نتوانستیم بازدید کاملی انجام بدهیم.

در پای این کوه، روبه‌سمت‌جنوب، بقایای یك‌بنای کوچك چهارگوش دیگر وجود دارد که دارای چندین سردر وپنجره خراب نشده است.برسردر این درها وپنجره‌ها نقوش‌حجاری شده‌اند که فقط از سمت بالا قابل دیدن هستند وتوسط گرد وخاك کوه پوشیده شده‌انــد.

این نقوش، شبیه به‌نقوش سایر نقاط قصر می‌باشند.

در سمت غرب، با اندکی فاصله از این ساختمان، از چند پله پائین می‌رویم وبه‌حیاط فوق‌العاده زیبای چهارگوشی می‌رسیم. دراین‌جا چند زیرستون ودر سمت مشرق دو سردر بزرگ هنوز پا برجا باقی مانده است کــه همه از سنگ گــرانیت مــی‌باشند. گیلوئــی روی سردرها، ظاهرا بسیار عالی بوده‌اند. این گیلوئی‌ها چهار گــوش هستند. در روی بسیاری از قطعات ستون‌های شکسته شده نیز آثاری از سنگ نوشته‌های قدیمی دیده می‌شود.
در بسیاری از نقاط قصر آبراه‌ها وجوی‌های سنگی‌ای ساخته شده تا آبــی کــه از کــوه سرازیر می‌شود، درآن‌ها جریان پیدا کند. این آبراه‌ها از سنگ آبی رنگی در هشت‌پــائی زیرزمین ساخته شده وپهنای هر کدام دو ونیم‌پا است.

این قصر شکوهمند، دراثر گذشت ایام بکلی ویران شده است، اما آنچه که باقی مانده است همانند صخره‌ها، مستحکم وپابرجا است.

زمین لرزه، که درایران فراوان‌روی می‌دهد موجب سقوط بسیاری از ستون‌ها وخرابی اتاق‌ها گردیده است ودر برخی‌نقاط نیز فقطسقف‌ها از بین رفته وبقیه قسمت‌ها باقی‌مانده‌اند. سنگ وخاك که بطور دائم همراه با بارندگی از کوه مجاور، به‌سمت‌بقایای به‌جا مانده سرازیر است، قسمت‌های زیادی از قصر وحتی چند ته ستون را پوشانده است.

سنگ نوشته‌های روی دیوارها وسایر نقاط این قصر را باید، از عجیب‌ترین قسمت‌های آن دانست زیرا تاکنون هیچ‌کس، چه از شرق وچه از غرب، موفق به‌خواندنشان نشده است وآنچه عجیب است این است که تمام کوشش‌های دانشمندان آشنا به‌زبانهای شرقی برای کشف اسرار این نوشته‌ها، بدون نتیجه مانده است واین نوشته‌ها نیز مانند خطوط هیروگلیفی مصر در زیر راز غیر قابل کشفی پنهان مانده‌اند.

آقای نیبور، در جلد دوم کتاب‌خود، تمام این نوشته‌ها را که با دقت وظرافت بی‌نظیری رونویسی کرده، آورده است که‌شاید روزی، توسط شخص کنجکاوی پرده از اسرارشان برداشته شود.

یکی از مشکلاتی که باید حل شود اینست که، بفهمیم این قصر را چه کسی، در چه موقعی ساخته است. یونانی‌ها، شرحی غیر کافی ومشکوك دربارهٔ آن نوشته‌اند واین دو نقص در نوشته‌های خود ایرانی‌ها هم به‌چشم می‌خورد.

ایرانی‌ها درحال حاضر آن را «تخت جمشید» می‌نامند ومعتقدند که جمشید، سه‌تا چهار هزار سال قبل آن را بنا کرده است. جمشید را هم‌چنین سازندهٔ چهل منار نیز می‌دانند.

در کتب تاریخ باستان یونان آمده است که‌اسکندر کبیر، قصرشکوهمند مزبور را ، در یك مجلس عیاشی، به‌تحریك یك زن هرجائی به‌نام تائیس‌به‌آتش کشید و ویران ساخت. این گفتار با وجود آن که جنبهٔ تاریخی دارد، چندان قابل قبول نیست، زیرا اگر انسان‌نظری به‌آنچه که باقی مانده است بیندازد، براحتی متوجه می‌شود که وقوع چنین رویدادی، با چنان نتیجه‌ای، غیر ممکن است چه اگر تمام آتش‌های دنیا را هم جمع کنیم، نمی‌توانند روی این سنگ‌های عظیم، که به‌استحکام وعظمت صخره‌ها می‌باشند، ویابرسایر قسمت‌های‌سنگی ساختمان، کوچکترین تاثیری بگذارند.

این نظریه به‌هنگام بازدید از بقایای این قصر عظیم، در من به‌وجود آمد ومورد تائید کامل آقای جونز هم قرار گرفت واو نیز گفت‌که خرابی‌های این قصر، ممکن نیست براثر آتش سوزی‌ای باشد که به‌اسکندر نسبت داده شده است.

من می‌خواهم دراین‌جا شرحی را که در یکی از کتب ایرانی به نام«روضة الصفا» دربارهٔ تخت جمشید نوشته شده است، عینا نقل کنم:

در بعضی تواریخ مسطور است که جمشید در مبادی سلطنت از سبحستان که دارالملك او بـود به‌جانب فارس توجه نمود وبناتی بنیاد نهاد که‌مبداء آن صحرای خفرك بود، منتهی آن وسطهٔ رامجرد که از اعمال شیراز است چنانکه طول آن دوازده فرسنگ در شمار آمد ودر هیچ بقعه‌ای از اقالیـم روندگان واهل سیاحت را در هیچ عصری مثل آن مشاهده نگشته بود وامروز از رسوم آن‌عمده دور وستون‌های بیوت ظاهراست ودر السنه‌وافواه اسم آن بچهل مناره دایر وسایراست وچون خسروانجم طناب سراپردهٔشاهی‌از دنبال ماهی‌باز کرده‌به‌گردن حمل بست جمشید فرمان داد تا اعیان واشراف ملك به‌پایه سریر سلطنت مجتمع گشتند وخود در آن مقام مبتهج ومسرور بـر سریر سروری ومسند جهانبانی برآمد وبساط نشاط مبسوطداشته فرش عیش وعشرت بگستردواین روز را نوروز نام نهاد وجهانیان را بوفور بذل‌واحسان وشمول‌عدول و وداد مثال‌واجب الامتثال از موقف عنایت وعاطفت صادر گشت کـه سپاهی و رعیت کائنامن‌کان اسباب‌امانی آماده‌ساخته وابواب شادمانی مفتوح داشته بـاستیفاء لـذات واستحصال مسرات مسارعت واستعجال نـمایند و ایشان بی‌ترانه پای می‌کوفتند، لاجـرم مجمـوع

خلایق بنابراندك رخصتی شب وروز مجلس بــزم آراستند. (۱)

در کتاب تاریخ «جهان آرا» نیز آمده است که «ملکه هما» که تقریبا هشتصد سال پس از جمشید به‌سلطنت رسید. هزار ستون به‌ستون‌های تخت جمشید افزود. روایات ایرانی چنین است وایرانی‌ها نیز این گفتار را باور دارند، اما من شخصا معتقدم کــه تا سنگ نوشته‌های موجود دراین محل کشف وخوانده نشوند، به‌هیچیك از اسناد ومدارك‌موجود، اعم از یونانی ویا ایرانی نمی‌توان استناد جست، زیرا این سنگ نوشته‌ها بدون هیچ تردیدی، از آن دورهٔ بسیار کهن می‌باشند وبه مراتب درست‌تر از تمام مطالبی هستند که بعدا دربارهٔ این محل نوشته شده‌اند.

نکتهٔ مهمی که در تمام قسمت‌ها به‌چشم می‌خورد، این است که در آن اصول وقوانین رایج هنر، مراعات نگردیده. برای مثال اندام‌ها وعضلات تندیس‌ها محو وغیر نمایان هستند درحالی که چین وشکن پرده‌ها گاهی به‌خوبی‌نشان داده شده‌اند.

نسبت‌ها در اغلب موارد در نظر گرفته شده، اما به منحنی‌ها توجه زیادی نشده واین امر موجب گردیده است که تصاویر همه، بیش وکم یك شکل به‌نظر بیایند. سرجون شاردن نیز که متوجه این مطلب شده، معتقد است که مهندس این بنای باشکوه، هرکس که بوده است، از اصول معماری یونانی‌ها ورومی‌ها، بی‌اطلاع بوده است ونقائصی که در حجاری ها وتندیس‌ها دیده می‌شود به‌احتمال زیاد به‌علت آن می‌باشد که کارساختمان قصر با عجله انجام شده است وحجاران وهنرمندان، وقت زیادی برای پرداختن به‌ریزه‌کاری‌ها نداشته‌اند ونقوش را به‌همین صورتی که ما امروز می‌بینیم، ساخته‌اند، اما آقای جونز معتقد است که این حداکثر کاری است‌که در آن موقع می‌توانستند انجام دهند. او هم‌چنین گفت، که تزئینات قصر صادق خان در شیراز نیز، مشابه نقوش تخت جمشید می‌باشد ودر نتیجه می‌توان گفت که معماری معاصر ایران، همان شیوهٔ معماری باستانی است. اما من معتقدم که این برداشت درست نیست.

با توجــه به‌تصاویر دیواره‌های کنار پله‌ها، که قبلا از آن نام بردم وگوناگونی حیوانات نقش شده که عبارتند از: شترها، اسب‌ها، گوسفندها، ارابه‌های جنگی وانسان‌هائی که ظروفی در دست دارند. همه دال براین است که مقصود آنان نمایش شکوه وجلال بوده است ومن تصور می‌کنم قسمتی از مطالبی که قبلا ترجمهٔ آن‌را آوردم آن‌را تایید می‌کنند.

مصالحی که در ساختمان این قصر به‌کار برده شده، بیشتر نوعی سنگ آبی رنگ سخت

۱- در پایان قسمتی که‌نویسنده از روضة‌الصفا نقل کرده است مطالب زیر آمده است که در متن فارسی روضة‌الصفای‌چاپی دیده نشد:

در نوروز در همهٔ اکناف‌مملکت‌به روستائیان‌و مردان و سربازان و دیگران فرمان داد تاطرح را دنبال کنند و از همه‌خواست‌تا باخوشدلی‌و دستیاری برای اتمام کارکومک کنند. این جماعت‌بسیار امر سلطان خویش را اطاعت کردند وساختمان با خوشی‌و جشن‌پایان یافت.

است، اما جای درها وپنجره‌های اتاق‌ها همه از مرمرهای سیاهی می‌باشند که به‌زیباترین وجه صیقل داده شده‌اند وعکس اشیاء مثل آینیه درآن‌ها منعکس می‌شود.

سطح زیر بنای قصر ۱۴۰۰ یارد مربع است. جبههٔ آن از شمال به‌جنوب ۶۰۰ قدم وضلع شرقی ـ غربی آن ۳۹۰ قدم می‌باشد. از آنجا که این قصر در کوهپایه ساخته شده است، بدون شك مسطح سازی زمین، کار فوق‌العاده زیادی برده است. ارتفاع پی‌ها، در قسمت جلو در بعضی جاها به‌۴۰ تا ۵۰ پا می‌رسد واز دو سنگ عظیم که روی هم قرار داده شده‌اند تشکیل شده‌اند. ارتفاع پی، در طرفین چندان زیاد نیست ودرضمن یکنواخت هم نمی‌باشد وعلت هم مقادیر زیادی خاك وسنگ است که به تدریج از کوه مجاور سرازیر شده وکناره‌ها را پوشانده است.

این خطر وجود دارد که طی قرون آتی، زمین لرزه بقیه ستون‌ها وقسمت‌های باقی‌مانده را هم خراب کند. اما سرنوشت این قسمت‌ها هرچه که باشد، مسلم آن است که عمر پی ساختمان به‌اندازهٔ سنگ‌هائی خواهد بود که از آن ساخته شده‌است، ولو این که دیگرچیزی برفرازش باقی نمانده باشد.

اینك به‌شرح برخی از قسمت‌های تالار ستون‌ها می‌پردازم:

چنین به‌نظر می‌رسد که این تالار از بقیه قسمت‌های قصر مجزا بوده وتوسط راهروهای سنگی، به‌بخش‌های دیگر مربوط می‌شده است. از روی ته‌ستون‌های باقی مانده، که من آن‌ها را دقیقا شماره کردم، معلوم شد که تالار دارای نه‌ردیف ستون بوده، که هرکدام از شش ستون تشکیل شده بودند وبه‌این ترتیب مجموعا پنجاه‌وچهار ستون وجود داشته است.

پانزده ستونی که از این پنجاه وچهارستون باقی مانده بین ۷۰ تا ۸۰ پا ارتفاع دارند وقطر هر ستون در قسمت پایه دوازده‌پا وفاصلهٔ آن‌ها ازهم بیست ودوپا است.

از روی وضع ستون‌های پیشین می‌توان گفت که در ورودی تالار به‌سمت دشت باز می‌شده است، اما چهار عدد از ستون‌ها نیز با فاصلهٔ بیشتری از ستون‌های دیگر روبه‌کوه قرار دارند که احتمالا متعلق به‌ایوانی بوده‌اند که روبه‌سمت شرق قرار داشته است. ساختمان این ستون‌ها نیز با بقیه ستون‌ها تفاوت دارد. جنس ستون‌ها مخلوطی از چند نوع سنگ قرمزرنگ ریگ‌دار است.

تالار روی زمین بلند وسکو مانندی قرار دارد وبر تمام منطقهٔ مرودشت مسلط است. این تالار از ابهت وشکوه خاص برخوردار می‌باشد و به‌بیننده «تالار بارعام» را تلقین می‌کند که شایستهٔ پادشاه قدرتمند وجنگجوئی است.

بعد از ظهر روز دوشنبه دوم سپتامبر، آقای جونز ومن برای دیدن مقبرهٔ قهرمان نامدار ایران رستم حرکت کردیم. این محل که آن‌را «نقش رستم» می‌نامند درسه‌ونیم مایلی شمال شرقی تخت جمشید قرار دارد واز چهار اتاق مجزا تشکیل شده است که در ارتفاع زیادی از سطح زمین دردل کوه کنده شده‌اند.

نقوش روی قسمت‌های فوقانی دیوارها کاملا شبیه به‌نقوشی هستند که در تخت جمشید دیده می‌شوند. اشکال استعاری با آتشدانی برای آتش وسمبل خورشید. در پائین حجاری‌های

اتاق دوم نقش آدم‌عظیم‌الجثه‌ای سوار براسب دیده می‌شود که در دل صخره حجاری شده واز کمال خاصی برخوردار است. مرد سوار بر اسب کاملا مسلح ودارای تجهیزات کامل می‌باشد وآماده به جنگ است لباس‌های او بیش وکم شبیه به‌البسهٔ رومی‌ها است، وروی کلاه خود او یك گوی دیده می‌شود.

در مقابل او دونفر قرار دارند که یکی زانو زده است وحالت التماس کردن دارد ودیگری در حال گرفتن دست سوار است چنان که‌گوئی می‌خواهد از او طلب بخشش‌کند. سوارکار، عبوسانه به‌افرادی که در مقابلش قرار دارند نگاه مـی‌کند ودستش را به‌قبضهٔ شمشیرش برده است.

در یك طرف این نقش سنگ نوشته‌ای باخطوط قدیمی دیده می‌شود ولی این نوشته مشابه سنگ نوشته‌های روی دیوارهای تخت جمشید نیست.

پشت سر سوار کار عده‌ای به‌انتظار ایستاده‌اند که اندام همهٔ آن‌ها به‌انـدازه‌هـای طبیعی حجاری شده است، اما در مجموع نسبت‌ها به‌هیچ عنوان رعایت نشده‌اند، برای مثال اندازهٔ مردی که سوار براسب است، دوبرابر اسب زیر پایش است.

اندکی به‌سمت شمال تصویر دیگری حجاری شده است. در قسمت پائین آن دو نفر که کاملا مسلح هستند دیده می‌شوند. یکی از ایشان در حال دادن حلقه‌ای بـه‌دیگری است ودیگری در حال گرفتن آنست. روی کلاه خود نفر سمت راست یك گوی ودر دستش یك تبرزین جنگی قرار دارد. در پشت سر نفر سمت چپ هم‌یك خدمتکار ایستاده، که چتری را نگاهداشته است.

زیر پای اسب‌های این دونفر دوسر انسان افتاده است وکمی آن‌طرف‌تر سر چند نفر از ملازمان دیده می‌شود که‌دور سرشان نوار پهنی بسته شده است‌وهمگی دارای موهای درهم برهمی هستند. سرجون شاردن فکر می‌کند که صحنه، نشان دهندهٔ اسکندر است که داریوش در برابرش اظهار انقیاد می‌کند، اما ما از روی تواریخ یونان می‌دانیم کـه داریـوش واسکندر هرگز با هم روبرو نشدند وداریـوش پس از شکست در جنگ اربل بـه‌هنگام فـرار به‌دست یکی از خدمهٔ خود به‌نام بسوس کشته شد، به‌علاوه من تصور نمی‌کنم کـه ایرانی‌ها خواسته باشند یك‌چنین‌رویداد خوار کننده ودردناکی را که‌منجر به‌ازبین رفتن پادشاه قدرتمندشان شد با حجاری روی دیوار این محل برای همیشه جاودانه ساخته باشند وبه‌تجلیل از مردی پرداخته باشند که قوانین ومذهبشان را از بین برد.

از سوی دیگر در نقش مورد بحث هیچ اثری از این که این نقش، توسط هنرمندان یونانی درست شده باشد، دیده نمی شود، زیرا درآن زمان یونانی‌ها در هنر وعلوم‌به‌حدکمال رسیده بودند واگر اسکندر می‌خواست دستور ساختن چنین نقشی را بدهد، بدون شك اجرای آن را به‌یکی از هنرمندان معروفی که همراه وی به‌آسیا آمده بودندواگذارمی‌کرد.

تناسب دراین نقوش مراعات نشده است وبه‌گونه‌ای زمخت‌وکلی حجاری شده‌اند. من شخصا معتقدم که این بنا، باید متعلق به دوره‌های قبل از یونانی‌ها ونشانگر یکی ازکارهای چشمگیر رستم قهرمان باشد (همان کسی که این محل به‌نام او نامیده شده است) وایـن

حجاری‌ها برای جاودانه سازی خاطرهٔ او به‌وجود آمده‌اند.

تقریبا در پای صخره، یك بنای چهار گوشه‌ای از سنگ آبی، به‌ارتفاع ۲۰ وعرض وطول هشت پا دیده می‌شود. این محل دارای چندین پنجره است در داخل آن هیچ چیز وجود ندارد، اما روی دیوارها چندین طاقچه کوچك جلب نظر می‌کنند. اهالـی محل می‌گویند که این‌جا آرامگاه رستم بوده است، اما بسیاری از کسانی که آن‌را دیده‌اند،معتقدند که محل مزبور، آرامگاه داریوش پسرویشتاسپ است واین موضوعی است که هرودوت مورخ یونانی آن را بازگو کرده‌است وسرجون‌شاردن وآقای لوبرون(۱) نیز هردو آن راقبول‌دارند.

در قسمتی از صخره به‌سمت شرق، مجسمه‌ای از شخصی که سوار بر اسب است قرار دارد. صورت این شخص به‌شدت خراب شده وبه‌زحمت قابل تشخیص است، اما بهرحال می‌توان گفت که شخص مزبور یك مرد است. او موهائی بلند وآشفته دارد ودرسمت چپ پیشانی‌اش برآمدگی‌ای شبیه به‌یك شاخ دیده می‌شود. اهالی محل آن‌را «اسکندر ذوالقرنین» یعنی همان اسکندر کبیر که از شرق تا غرب رامسخر کرده بود می‌دانند وبراین نظریهٔ خود راسخ می‌باشند.

همان‌طور که می‌دانیم، در عهد باستان، شاخ نشانهٔ قدرت‌وعظمت بوده است وبراین مبنامی‌توان گفت که نظر ایرانی‌ها درست است ودلیلی بر ردآن وجود ندارد. تاریخ‌نویس‌های یونان نیز همیشه نوشته‌اند که اسکندر در جلوی پیشانی خود، چیزی شبیه به‌شاخ‌ویا احتمالا دسته‌ای مو که روی پیشانی‌اش می‌ریخته است، داشته است واین در سکه‌های باقیمانده از آن دوره که صورت اسکندر بر رویشان نقش شده است نیز دیده می‌شود.

در پشت سر این سوار، گروهی افراد پیاده دیده می‌شوند که همه مسلحند ومعلوم است که از همراهان کسی هستند که در پیشاپیش ایشان قرار دارد.

توقف ما در نقش رستم خیلی کوتاه بود ودر روز چهارم سپتامبر به‌شیراز مراجعت کردیم.

★★★

واقعهٔ محرم

ده روز اول ماه محرم، که‌اولین ماه سال اسلامی است، در سراسر ایران ایام عزاداری محسوب می‌گرددوآن‌را «دهه» می‌نامند.

طی این ده روز تمام ایرانیان وپیروان علی(ع) به‌عزاداری شهادت امام حسین(ع)، دومین پسر آن امام که در جنگ با یزید، پسر معاویه شهید شد، می‌پردازند. این واقعه در محلی به‌نام کربلا رخ داد. کربلا در عراق عرب، بین‌النهرین سابق، بین شهرهای کوفـه ومدینه قرار دارد وجریان واقعه از این قرار است:

۱- Le Brune

امام حسین (ع) (۱)

پس از وفات‌علی(ع) خلیفۀ مسلمین که در کوفه به‌شهادت رسیده معاویه از خانوادۀ امیه که در تمام طول زندگی علی (ع) با او معارضه می‌کرد به‌خلافت رسید. معاویه اندکی بعد وفات یافت وپس از او پسر بزرگش یزید جانشین وی شد.

دراین موقع مردم کوفه سفیری به‌نزد حسین(ع) که در مدینه زندگی می‌کرداعزام داشتند ومؤکدا از او خواستند که به‌کوفه برود ومقام خلافت را احراز کند وبه او اطمینان دادند که در این کار وفادارانه از وی حمایت خواهند کرد.

حسین(ع) این دعوت را قبول کرد وبا تمام‌اعضای‌خانواده‌اش (بجزدختر کوچکش که درآن موقع بیمار بود) به‌سمت کوفه به‌راه افتاد. او مسافرت خود را در هجدهم ذیحجه شروع کرد وعدۀ نسبة زیادی سپاهی نیز همراه وی به‌راه افتادند. جاسوس‌های یزید که درآن هنگام در دمشق مستقر بود خبر این واقعه را به او رساندند واو به‌عبیدالله حاکم کوفه دستور داد تا سپاهی فراهم سازدوقیام کنندگان‌راسرکوب‌کند وحسین(ع) وهمراهانش را به‌قتل برساند.

عبیدالله، بنابردستوری که دریافت داشته بو، به‌یکی از سران سپاه خود به‌نام ابن‌سعد دستور داد تا با ده‌هزار سرباز به‌مقابلۀ حسین(ع) بشتابد و راه را بر اوببندد. سپاه ابن‌سعد به‌حرکت درآمد وعبیدالله که‌در شهرمانده بودبه‌قلع‌وقمع سران‌جانبداران حسین(ع)پرداخت واهالی کوفه که چنین دیدند، علیرغم قول‌های مساعدی که به‌حسین(ع) داده وسوگند یاد کرده بودند که به‌حمایت از او خواهند پرداخت، خائنانه خود را کنار کشیدند وحسین(ع) وهمراهانش را تنها گذاشتند. وبه‌همین دلیل هم، دراین روز مردم این شهر مورد شماتت‌ولعن تمام ایرانی‌ها وجانبداران علی (ع) قرار می‌گیرند.

سپاه حسین(ع)، چندان راهی طی نکرده بود که به‌وی خبر دادند سپاه دشمن سر راه او، در منطقه‌ای بین محلی که او قرار داشت ورودخانۀ فرات مستقر شده است. به‌این‌ترتیب امکان دستیابی حسین به‌آب بکلی از بین رفت واین سخت‌ترین وضعی است که یك نفرممکن است در صحراهای بین‌النهرین به‌آن گرفتار شود.

فاجعۀ کربلا

گرمای این صحراها چنان شدید است، که حتی مسافرینی که آب باخود برمی‌دارند، ممکن است به‌زحمت جان سالم بدر برند. بدون‌دسترسی به‌آب وضع حسین(ع) وهمراهانش سخت به‌وخامت گرائید. در واقع باید گفت که این وضع سرمنشاء فاجعه‌ای بزرگ برای او گردید.

سپاه حسین(ع) از ترس آن که مبادا از تشنگی هلاك بشوند با چنان سرعتی او را ترك

۱ـ آنچه دراین بخش آمده است برداشت‌های شخصی نویسنده است که برخی ازآنها درست نیست ـم

کردند که در عرض چند روزفقط هفتاد ودو نفر از ایشان باقی ماند که تعدادی از ایشان هم خویشاوندان خودش، از جمله برادرش عباس(ع)، برادر زاده‌اش قاسم پسر حسن(ع)، پسر خودش زین‌العابدین که درآن وقت پسر بچهٔ دوازده ساله‌ای بود، ودوبچهٔ کوچکش اکبر واصغر بودند.

از زن‌ها نیز دخترش سکینه، خواهرش زینب وعمه‌اش کلثوم همراه وی‌بودند.

در یك چنین شرایطی درگیری‌های دائم آغاز شد وسرانجام در روز دهم محرم ابن‌سعد با تمام قوا پیشروی را آغاز کرد وجمع کوچك حسین(ع) وهمراهانش را به‌محاصره درآورد ویکایك همراهان حسین(ع) را که باشهامت می‌جنگیدند، از پادرآورد وقطعه‌قطعه ساخت. اصغر کودك خردسال حسین(ع) روی دامان پدرش بـاتیری کشته شد وخـود حسین(ع) پس از نبردی دلیرانه در حالی که خستگی مفرطی بروجودش عارض شده و زخم‌های متعددی بر پیکرش وارد آمده بود، ازپا درآمد.

شهادت

به‌محض آن که حسین(ع) ازپادرآمد، سرش را از بدن جدا کردند وسپاه دشمن به‌چادرها حمله‌ور شد وبه‌چپاول پرداخت. پسر بازماندهٔ حسین(ع) را که درآن موقع بیمار وبستری بود همراه با زنانی که قبلا از ایشان نام بردم به‌اسارت گرفتند وجواهرات‌وزینت‌آلات ایشان را به‌یغما بردند ورفتاری بس بیشرمانه با ایشان روا داشتند.

سپاه فاتح چند روز بعد، در حالی که سرامام حسین(ع) را به‌همراه داشت به‌دمشق رسید وسربریدهٔ امام را به‌خلیفه یزید اهدا کرد.

داستان سفیر اروپائی

آورده‌اند که وقتی اسرای کربلا را به‌نزد یزید آوردند، سفیری از یکی از کشورهای اروپائی حضور داشت واو که از دیدن وضع رقت‌بار این اسرا سخت متعجب شده ودلش به‌رحم آمده بود، از خلیفه می‌پرسد که این‌ها چه کسانی هستند؟ ویزید جواب می‌دهد که ایشان از خانوادهٔ محمد پیامبر می‌باشند، وسربریده هم سرحسین پسر علی است که چون برضد دستگاه خلافت قیام کرده‌بود به‌دستور او کشته شده است.

سفیر باشنیدن این حرف برآشفته می‌شود ویزید را برای کارناشایسته‌ای که کرده بود، وبرای رفتاری که با خانوادهٔ پیغمبر خودش کرده بود سخت مورد سرزنش قرار می‌دهد.

یزید متکبر ومغرور از شنیدن این سرزنش‌ها به‌شدت به‌خشم می‌آید ودستور می‌دهد که سفیر شخصا برود وسر زین‌العابدین را برایش بیاورد وگرنه فورا کشته خواهد شد اما سفیر از اجرای این دستور اباء می‌ورزد، وبطوری که ایرانیان معتقدند سر بریدهٔ امام حسین(ع) را در آغوش می‌گیرد واسلام می‌آورد ویزید خشمگین هم بلافاصله دستور می‌دهد تا او را هم به‌قتل برسانند.

دسته‌های سینه زنی وسایر مراسم خاص محرم

تمام وقایعی را که فوقا شرح داده شدند ایرانی‌ها طی ده روز اول محرم به‌نمایش درمی‌آورند. در روز بیست وهفتم ماه قبل از محرم که ذی‌الحجه نام دارد، در مساجد منبرهائی برپا می‌کنند ودیوارهای مسجد را با پارچه‌های سیاه می‌پوشانند .

از روز اول محرم آخوندها وپیش‌نمازها به‌منبر می‌روند وبه‌ذکر «واقعه» می‌پردازند وبه‌شرح زندگی واعمال حضرت علی (ع) وپسرانش حسن (ع) وحسین (ع) پرداخته ومصیبت وارده بر امام حسین(ع) را بازگو می‌کنند.

عزاداری با صدای موقر وآرام ومحزونی شروع می‌شود وحقیقتاروی انسان تاثیر عمیقی می‌گذارد واین زبان شیرین ورسای فارسی است که می‌تواند از عهدهٔ انجام چنین‌کاری بربیاید. بین دونوحه خوانی، مردم با دست‌های خود محکم‌به‌سینه‌هایشان می‌کوبند ودرعین حال گریه می‌کنند وجملاتی نظیر «وای‌حسین» و«حیف ازحسین» را ادا می‌کنند.

قسمت‌هائی از «واقعه» نیز به‌شعر است که با آهنگ محزونی خوانده می‌شود. هر روز قسمتی از ماوقع کربلا، توسط افرادی که برای این منظور انتخاب شده‌اند، نمایش داده می‌شود.

شمایل‌ها وتصاویری نیز وجود دارند که توسط دسته‌ها حمل می‌شوند وبه‌محلات مختلف برده می‌شوند ودر بین آن‌ها تصویری از رودخانهٔ فرات، که آن را «آب فرات» می‌نامند دیده می‌شود.

دسته‌هائی از پسربچه‌ها ومردهای جوان، که نمایش دهندهٔ سپاهیان ابن‌سعد یا امام حسین(ع) وهمراهانش می‌باشند در کوچه‌ها وخیابان‌ها می‌دوند وباهم به‌نزاع می‌پردازند هریك از این گروه‌ها ودسته‌ها، دارای علائم ونشانه‌های خاص خود می‌باشند.

در یکی‌دیگر از نمایش‌ها، بارگاه یزید خلیفه نشان داده می‌شود که برتختی زیبا نشسته واطرافش را محافظین متعدد احاطه کرده‌اند ودر کنار او سفیر اروپائی، که قبلا داستانش را بازگو کردم، قرار دارد.

یکی از مؤثرترین صحنه‌هائی که به‌نمایش گذارده می‌شود صحنهٔ عروسی قاسم جوان، پسر امام‌حسن(ع) وبرادرزادهٔ حسین، بادختر حسین(ع) است. این ازدواجی است که هرگز به‌فرجام نمی‌رسد، زیرا قاسم در روز هفتم محرم، در کنار رود فرات‌به‌شهادت‌می‌رسد.

دراین نمایش به‌پسر بچه‌ای، لباس عروسی زنانه می‌پوشانند واو را به‌شکل نوعروسی جوان درمی‌آورند این پسر توسط زنان خانواده که نوحه‌سرائی می‌کنند احاطه شده است ودر این نوحه‌سرائی سرنوشت دلخراش شوهر او را که توسط بی‌دینان به‌وجود آمده است بازگو می‌کنند. جدائی بین این نوعروس وشوهرش نیز نشان داده می‌شود وبه‌هنگامی که شوهر جوان به‌صحنه نبرد می‌رود زن به موثرترین وجه، ناراحتی خود را نشان می‌دهد ووقتی شوهر ترکش می‌کند، زن کفنی به‌وی هدیه می‌کند وآن‌را به‌دور گردنش می‌بندد.

با نشان دادن این صحنه، تماشاچی‌ها به‌شدت متاثر می‌شوند وبه‌شدت به‌شیون وزاری می‌پردازند ویزید وتمام کسانی را که در قتل‌عام‌خاندان پیامبر دخالت داشته‌اند، به‌شدیدترین وجه مورد لعن قرارمی‌دهند.

دراین نمایش کبوترهای مقدس، که بنابه‌اعتقاد ایرانی‌ها خبر شهادت امام‌حسین(ع) را از کربلا به‌مدینه رساندند (وبرای اینکار منقارهای خود را به‌خون حسین آغشته کردند تا تائیدی باشد برخبری که برده‌اند) نیز، نشان داده می‌شوند.

اسب‌هائی که حسین(ع) وبرادرش عباس(ع) برآن‌ها سوار بوده‌اند نیز به‌مردم نشان داده می‌شوند. روی بدن این اسب‌ها، لکه‌هائی که نشان دهندهٔ زخم‌هائی است که برداشته‌اند، وشکل تیرهائی که بر بدن آنها فرو رفته است نقش می‌شود.

احساسات شدید ایرانی‌ها در ماه محرم

در اجرای مراسم مذکور در فوق بسیاری از تماشاچی‌ها صدمه دیده مجروح می‌شوند، زیرا ایرانی‌ها، در ابراز احساسات خود، خیلی زود اختیار خویش را از دست می‌دهندبه‌علاوه همه متفق‌القول‌اند که روح‌هرکس‌که درماه محرم کشته‌شود، بدون‌تردید به‌بهشت می‌رود،واین اعتقاد همراه با احساساتی که من در هیچ‌جای دیگری ندیده‌ام، موجب می‌گردد که هر نوع صدمه ویا حتی مرگ را با آغوشی باز پذیرا شوند. بسیاری از ایشان داوطلبانه به‌خود صدمه وارد می‌کنند وزخم‌های کشنده‌به‌خودمی‌زنند. عده‌ای هم طی این ده روز حتی‌المقدور از نوشیدن آب خودداری می‌کنند تا به‌این‌ترتیب با وضع وموقعیت ناگواری‌که امام حسین(ع) در طلب آب، طی این مدت با آن مواجه بوده است همدردی کرده‌باشند.

در سراسر محرم مردم از رفتن به‌حمام، وحتی عوض کردن لباس، خودداری می‌کنند. در روز دهم محرم تابوت شهدا، که آغشته به‌خون است، همراه باشمشیرها وعمامه‌های‌ایشان که‌باپرهای حواصیل تزئین شده‌اند، آورده می‌شوند وبا تشریفات خاص به‌خاک سپرده‌می‌شوند وپس از آن آخوندها، یکبار دیگر به‌منبر می‌روند وبه‌ذکر «واقعه» می‌پردازند ومراسم بالعن بریزید خاتمه پیدا می‌کند.

نظریه‌ای دربارهٔ مراسم ماه محرم

ایرانی‌ها کشته شدن حسین(ع) را شهادت تلقی می‌کنند ودر تمام دورهٔ عزاداری از او به‌نام «شهید» اسم می‌برند. آن‌ها هم‌چنین می‌گویند که امام از آنچه که درانتظارش بود، آگاهی داشت واین کار را بر ای بخشوده شدن گناهان پیروان پدرش علی (ع)،انجام داد ودر نتیجه تمام کسانی که برای شهادت امام حسین به‌عزاداری می‌پردازند، در روز قیامت مورد حمایت او قرار می‌گیرند. ایرانی‌ها هم‌چنین معتقدند که اگر امام حسین(ع) می‌خواست از قدرت امامت خود استفاده کند، اگر تمام دنیا جمع می‌شدند نمی‌توانستند

صدمه‌ای به‌او وارد کنند، اما او داوطلبانه شهادت را پذیرفت تا پیروانش بتوانند از منافع این پایداری برخوردار شوند واز اینجا این اعتقاد پیدا شده است که در روز قیامت حضرت فاطمه(ع) همسر علی(ع) ومادر امام حسن وامام حسین سربریده حسین را در یك دست، وقلب حسن را (که مسموم شد وبه‌شهادت رسید) در دست دیگر خود می‌گیرد ودر پیشگاه عدل الهی می‌ایستد واز خداوند می‌خواهد که به‌عزت دو پسرش از گناهان پیروان علی(ع) در گذرد، وخداوند این درخواست را می‌پذیرد.

من این نظریه را از یك فرد مذهبی ایرانی شنیدم و چون معمولا اروپائیان آن را نمی‌دانند آن‌را بازگو کردم .

تمایز بین دو امام

مراسم عزاداری شهادت امام حسن (که توسط عایشه همسر پیامبر در مدینه مسموم گردید) (؟) در روز بیست وهشتم صفر که روز درگذشت اوست صورت می‌پذیرد، اما این مراسم، به‌وسعت واهمیت مراسم ماه محرم نیست.

در مراسمی که در ماه محرم برپا می‌شود، از امام حسن (ع) نیز اسم برده می‌شود وحتی بسیاری از مردم، این دو را پابه‌پای هم قرارمی‌دهند ومعتقدند که دهۀ محرم برای هر دو نفر می‌باشد، اما من شخصا این حرف‌را قبول ندارم وعدۀ زیادی به‌من گفته‌اند که‌وجوه تمایز بسیار زیادی بین این دو امام وجود دارد.

★★★

مراجعت از شیراز

روز ۱۱ اکتبر ۱۷۸۷ (۱) برای مراجعت به‌هند شیراز را ترك کردم، واز آن‌جا که از همان راهی که آمده بودم، مراجعت کردم ، فقط به‌ذکر وضع وموقعیت نقاطی می‌پردازم که به‌هنگام آمدن، به علت بیماری، نتوانسته بودم بازدید کاملی از آن‌ها به‌عمل‌آورم‌وچیزی درباره‌شان بنویسم.

در روزهای دوازدهم وسیزدهم از روستاهای خون زینون ودسترجون عبور کردیم. روز چهاردهم به‌کازرون رسیدیم.

کازرون

شهر کازرون، به‌طوری که از بقایای آن می‌توان دریافت. سابقا شهر معمور وبزرگی بوده است، به‌نحوی که از نظر وسعت کمی کوچکتر از شیراز بوده است. این شهر در وسط دشت پهناوری که اطراف آن‌را کوه‌های‌بلند احاطه کرده‌اند، قرار گرفته است ودرچهار مایلی شرقی آن دریاچه زیبائی واقع شده است. از مزارع اطراف شهر، مقادیر زیـادی تریاك به‌دست می‌آید، ولی مردم شهر از این کالای ارزشمند استفادهٔ تجاری نمی‌کنند. من تصور می‌کنم که سابقا چنین استفاده‌ای از این محصول به‌عمل می‌آمده است، زیرا تریاك کازرون، در اکثر کشورهای شرقی معروفیت دارد.

در حال حاضر در این شهر جز یك مسجد وخانهٔ حاکم وباغ‌های آن چیز مهم دیگری دیده نمی‌شود.

روزهای پانزدهم، شانزدهم وهفدهم اکتبر را در کازرون ماندیم، ودر روز هیجدهم به‌کماریج رسیدیم. از آنجا که من تا به‌حال چیزی راجع به‌چگونگی مسافرت در ایران ووسایل مسافرت دراین کشور ننوشته‌ام، اینك به‌شرح این موضوع می‌پردازم، که امیدوارم برای خوانندگان جالب باشد.

نحوهٔ مسافرت در ایران

«قافله» از تعدادی شتر، اسب وقاطر تشکیل می‌شودکه زیر نظر یك نفـر به‌نـام چهاروادار قرار می‌گیرد. کرایهٔ شتر یا قاطر به‌این شخص پرداخت می‌شود وهم‌اوست که با مسافر درباره غذا دادن ومراقبت از حیوانات قرار می‌گذارد.

این شخص چند نفر زیر دست دارد که در پیاده کردن بارها، بردن حیوانات‌به‌آبشخور وعلیق دادن به‌آن‌ها به‌او کمك می‌کنند.

در حین مسافرت، قافله سعی می‌کند تاآن‌جا که امکان دارد به‌حالت مجتمع حرکت کند وپس از رسیدن به‌منزلگاه، یعنی محلی که قافله توقف می‌کند، بار هر حیوانی در

محل خاصی قرار داده می‌شود. این‌محل راچاروادار تعیین می‌کندوصاحب کالا هم می‌پذیرد. مال‌التجاره‌ها را به‌صورت نیم‌دایره روی زمین می‌چینند ودر وسط آن هم رختخواب‌وآذوقهٔ تاجر قرار داده می‌شود. دورتادور مال‌التجاره‌هاهم به‌فاصلهٔ تقریبا سه یارد طنابی که از مو بافته شده است می‌کشند تا شاخص بین اموال وکالاهای افراد باشد.

دام‌ها هم، همه به‌آخورها برده می‌شوند، اما هرکدام به‌آخوری برده می‌شوند که درست در مقابل کالائی قرار دارد که صبح روز بعد باید حمل کنند. این حیوانات را نیـز با طنابی از جنس مو به‌آخور می‌بندند.

در موقع حرکت، که معمولا ساعت سه یا چهار صبح است، قاطرها وشترها را بار می‌کنند. در همین موقع مسافرین‌هم با صدای زنگوله‌هائی که به‌گردن حیوان‌ها بسته شده‌اند، از خواب بیدار می‌شوند وخود را برای حرکت آماده می‌سازند. در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد که شعری از حافظ را که مناسب حال است بیان کنم:

جرس فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها

وقتی همه چیز آماده شد چهاروادار دستور حرکت می‌دهد وابتدا آن‌هائی که نزدیك جاده هستند به‌راه می‌افتند وبعد از آنها هم بقیه باهمان نظم وترتیب روز قبل بـه‌حرکت درمی‌آیند.

در روزهای نوزدهم، بیستم، بیست ویکم وبیست ودوم اکتبر ما از روستاهای خشت، دولکی، برازگون، وچکادك عبور کردیم وروز بیست وسوم به‌ابوشهر رسیدیم ومن در اینجا از طرف آقای چارلزواتکینز(۱) نمایندهٔ دائمی کمپانی بانهایت احترام مـورد استقبال قرار گرفتم.

در روز بیست ودوم دسامبر، باکشتی جنگی اسکورپیون(۲) به‌ناخـدائی کـاپیتان جرویس(۳) که لطف کرده وبه‌من اجازهٔ سوار شدن بـه‌کشتی را داد، بـه‌طرف بصره حرکت کردم.

روز بیست وچهارم بهنگام شب وارد ساحل بصره شدیم وروز بیست وهشتم در مقابل این شهر لنگر انداختیم.

بصره

شهر بصره در منتهاالیه خلیج فارس، در ۳۰ درجه و۳۰ دقیقه طول شمالی، وبرساحل یك رودخانه آب شیرین که شط العرب نام دارد وشعبه‌ای از رودخانهٔ فرات است که درپنجاه مایلی شمال این شهر به‌آن می پیوندد، قرار دارد.

بصره شهر بزرگی است،ولی استحکامات وبرج وباروی قابل‌ملاحظه‌ای ندارد. دیواری از گل دورتادور شهر کشیده شده که اگر چه دارای برج وبارواست، ولی آن‌ها را هم از

۱- Charles Watkins
۲- Scorpion
۳- Captain Jervis

گل ساخته‌اند. در بخش بیرونی این دیوار سابقا خندقی مملو از آب وجود داشته است که در بسیاری از قسمت‌ها خشك شده‌است، ولی باوجودیك‌چنین نقطه ضعفی درسال ۱۷۷۷ هشت ماه در مقابل سپاه ایران مقاومت کرد ودر اواخر سال بعد هم سپاه ایران به‌علت فـوت کریم‌خان زند وکیل ایران، مجبور شد آنجارا تخلیه کند.

باوجود آن که صحرای کبیر درست تا پای دیوار شهر پیش آمده است، ساحل‌رودخانه در هردو طرف فوق‌العاده حاصلخیز وزیبا است. دراین‌جا غلات، بنشن، برنج، وچند نوع میوهٔ اروپائی به‌عمل می‌آید، اما آنچه که هم موجب زیبائی منطقه می‌گردد وهم‌اهمیت اقتصادی دارد، خرما است. باکشت درخت این میوه وجمع‌آوری محصول آن درآمدزیادی نصیب دولت ترك می‌گردد.

در اطراف شهر شکار، مخصوصا خرگوش صحرائی، کبك وقوچ وحشی که گوشت فوق‌العاده لذیذی دارد فراوان است.

از بصرهٔ نو تا حلب (بطریق چاپاری) چهارده روز راه است. در بصره مسجد بسیار بزرگی وجوددارد، به‌علاوه یك عبادتگاه هم برای هیات‌های مذهبی ایتالیائی ساخته شده است. این شهر در حال حاضر تحت تصرف ترك‌ها است و زیر نظر یك «مسلم» (۱) که از طرف «پاشای» مستقر در بغداد معین می‌شود اداره می‌گردد.

اینك به‌شرح انقلابی که تقریبا هشت ماه قبل دراین شهر به‌وقوع پیوست‌می‌پردازم:

انقلاب بصره

در اواسط آوریل ۱۷۸۷ شیخ ثوینی (۲) رئیس قبیلهٔ مستقل منتفك (۳) (که سرزمین ومحل اقامتش در سمت شرق شهر ودر قلب صحرای کبیر است) به‌هنگام مراجعت از یکی از جنگ‌های خود برضد یکی از دشمنانش به‌دهکدهٔ زبیر رسید. از آنجا که او دراین جنگ پیروز شده بود «مسلم» یا حاکم تعیین شده از طرف ترك‌هااز شهر بیرون آمد تا به‌او خوشامد وتبریك بگوید.

زندانی شدن حاکم به دست شیخ منتفك

شیخ قبیلهٔ منتفك که از مدت‌ها قبل، فکر حکومت بصـره‌را درسر مـی‌پرورانـد واین سمت را حق مسلم خانوادهٔ خود می‌دانست، موقعیت را برای رسیدن به‌هدفش فوق‌العاده مناسب تشخیص داد وبی‌آنکه‌ترك‌ها ازقصد او آگاه‌شوند وکوچکترین سوءظنی بخود راه‌دهند دستور داد او وهمراهانش را بدون جنگ وخونریزی دستگیر وزندانی کنند.

فردای آن روز شیخ هزار وپانصد نفر از سربازان عرب خود را به‌شهر فرستاد وآن‌ها بدون برخورد با مقاومتی «سرای» یعنی مقر استقرار «مسلـم» وسایـر نقاط حساس شهر

۱- Mussellem   ۲- Twiny   ۳- منتفق - م

را به‌تصرف خـود درآوردند. در آن موقع در «سرای» فقط چند سرباز ترك ودر تمام شهر بیش از حدود دویست سرباز ترك وجود نداشت.

شهر کماکان به‌حال خود نگاهداشته شد ونسبت به‌اموال مردم نیز تجاوزی صورت نگرفت. در روز سوم خود شیخ ثوینی وبقیهٔ سربازانش که بالغ برپنج هزار نفر بودندوارد شهرشدندو بلافاصله یك حکومت عربی‌برسرکار آمد وزمام امور را در دست گرفت.

افسران کشتی‌های ترك که در رودخانه لنگر انداخته بودند معزول گشتندوعرب‌ها جای آنان را گرفتند واندکی بعد «مسلم» وهمراهانش ودفتردار یا خزانه‌دار ودیگررؤسا و مامورینی که از جانب ترك‌ها منصوب شده بودند به‌یکی از کشتی‌ها منتقل شدند وپس ازآن که این کار صورت گرفت، کشتی به‌مقصد هند بندر را ترك کرد.

ارسال نامه

پس از بیرون راندن «مسلم»، شیخ تصمیم گرفت خود را برای مقابله با پیش‌آمدهای احتمالی کاری که کرده بود آماده سازد وبه‌این منظور ابتدا نامه‌ای به‌قسطنطنیه نـوشت وطی آن ضمن پوزش از کاری که انجام داده بود، چنین استدلال کرد که بـصره از قدیم‌الایام متعلق به‌اجداد وی بوده است واو به‌عنوان رئیس قبیله‌ای مستقل وآزاد، حق مسلم خود می‌داند که آنچه را که‌به‌وی تعلق دارد وصول کند .

وبرای اینکه باب عالی بداند که وی چقدر مایل است موضوع دوستانه حل وفصل شود ودر صورت امکان پیمان صلحی بسته شود، از اعمال حق پیروزی خود خودداری کرده وبه‌جان ومال هیچ‌کس تجاوز نکرده است، در حالی که بر طبق مقررات جنگی محق‌به‌انجام چنین اعمالی بوده است.

شیخ درنامهٔ خود اضافه کرد که تا این لحظه شهر را برطبق قوانین ومقررات‌سابق اداره کرده است ودر انجام نامه به‌باب عالی اظهار وفاداری کرده بود بشرط آنکه سمت پاشائی بصره وبغداد، یکجا به‌وی تفویض شود واظهار امیدواری کرده بودکه پیشنهادمزبور مسموع سلطان واقع شود.

شیخ این نامه را به قسطنطنیه فرستاد ودر عین حال برای مقابله بابدترین وضعی که ممکن بود برایش اتفاق بیفتد به‌جمع‌آوری سپاه پـرداخت پس از آن یهودیـان وارامنه ودیگر بازرگانان شهر را جمع‌کرد وشش هزار تومان از ایشان وام خواست واضافه کردکه برای تضمین حتمی این پرداخت باید چیزی گرو بگذارند.

تجار، با وجود عدم رضایتی که از یك چنین درخواست خارق‌العاده‌ای از جانب حاکم شهر داشتند، چاره‌ای جز قبول آن به‌نظرشان نرسید. از سوی دیگر شیخ برای راحتی خیال ایشان قول داد که در آینده وام مزبور را بازپرداخت نمایدواضافه کرد که اگر در کاری که‌درپیش گرفته است موفق شود دلیلی ندارد که‌این وام راپس ندهد. تجار پول درخواست شده را فراهم کردند وگروئی خود را آزاد ساختند.

اندکی بعد شیخ شهر را ترک کرد وسپاه خود را به‌روستای «نارانتا» که درساحل فرات‌وبرسرراه بصره‌به‌بغداد است، بردودرآن‌جا مستقر شد. او تصمیم گرفت دراین محل منتظر آمدن پاشا بماند ودریك نبرد نهایی، سرنوشت خود را روشن کند.

دراین موقع اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ داد، به‌این ترتیب که برادر بزرگ شیخ ثوینی‌با افراد تحت فرماندهی خود، از اردوی برادر خویش فرار کرد، خود را به‌بغداد رساندواز پاشای این شهر که سلیمان نام داشت تقاضای تامین کرد. این شخص که «شیخ احمـد» بود (روسای قبایل عرب همه دارای لقب «شیخ» هستند) پس از فوت پدرش ازجانشینی او محروم شده بود وبه‌این دلیل همیشه نسبت به برادر کوچکترش که حق وی را غصب‌کرده بود احساس کینه می‌کرد واینك باپیش‌آمدن این موقعیت وضع را برای احقاق حق خود مناسب تشخیص داد.

سلیمان پاشا او را با آغوش باز پذیرا گردید وباتمام قوا به‌حمایت از وی برخاست.

متحد شدن پاشا با شیخ شعوبی(۱)

سلیمان پاشا پس از وقوف از واقعه‌ای که رخ‌داده بود به‌جمع‌آوری سپاه پرداخت‌وبرای تقویت نیروهای خود، تصمیم گرفت با یکی از شیوخ عرب که در سمت جنوب غربی بصره ساکن بود متحد شود. این قبیله که نام رئیس آن «شیخ شعوبی» بود به‌علت سکونـت در نزدیکی بصره وقدرت زیادی که داشت، گاه موجب دردسرهای بزرگ برای همسایگانش می‌گردید، کما این که بعضی وقت‌ها هم بسیار مفید واقع می‌شد.

سرزمین محل سکونت این قبیله درساحل رود در پایین شهر گسترش داشت ودارای تعداد زیادی کشتی‌های جنگی بادبان‌دار بود.

شیخ ثوینی قبلا به‌این قبیله پیشنهاد همکاری کرده بود، اما از آنجا که آنها این‌همکاری را مشروط به‌شرایطی کرده بودند که شیخ‌ثوینی نمی‌توانست بپذیرد، به‌ناچار از اتحاد مزبور صرفنظر کرد .

پاشای بغداد از این موقعیت استفاده کرد وباشیخ شعوبی معاهده اتحاد ودوستی بست وحتی برای جلب حمایت شیخ دو قطعه زمین بزرگ را به‌شیخ بخشید.

در ضمن انجام یافتن این‌وقایع، نامهٔ‌شیخ ثوینی‌به‌باب‌عالی رسید، اما نه‌تنهاجوابی به او داده نشد، بلکه به‌پاشای بغداد دستور اکید داده شد که سرشیخ ثوینی را به‌قسطنطنیه بفرستد. باب عالی توجه دیگری باین امر نکرد وفقط رئیس قبیله کوچك عرب را تحقیر کرد.

لشکر کشی به‌سوی بصره وشکست دادن شیخ ثوینی

پاشای بغداد که اینك آمادگی کامل جنگی پیدا کرده بود، در اوایل اکتبر ۱۷۸۷

۱- Chaubi

به‌طرف بصره حرکت کرد ودر روز بیست وسوم اکتبر با اعراب روبرو شد ودر روز بیست وپنجم بطور کامل برشیخ ثوینی ومتحدینش پیروز شد.

نبرد در ساحل فرات رخ داد وطی آن زدوخورد خونینی به‌وقوع پیوست که نتیجهٔ آن دربدوامر مشخص نبود، اما سرانجام اعراب میدان را خالی کردند ومنهزم شدند، خود شیخ ثوینی نیز مجبور شد به‌اتفاق چند نفر از همراهانش فرار کند.

استقرار مجدد حکومت ترك‌ها

با این پیروزی، بصره یك‌بار دیگر به‌دست ترك‌ها افتاد ودر نتیجه حکومت ترك‌هابرآن تجدید گردید.

اینك باوجود آن که همه‌چیز آرام است وهیچ نوع ناراحتی‌ای وجود ندارد، تجارت به‌شدت لطمه دیده است ومدتی وقت لازم است‌تا دوباره به‌وضع سابق درآید.

تجار بینوائی که به‌شیخ ثوینی پول قرض داده بودند، بالاخص باوضع ناهنجاری‌روبرو شدند، به‌این ترتیب که نه‌تنها پولی را که به‌شیخ‌ثوینی داده بودند از بین رفت، بلکه برای این کار خود، مورد غضب پاشا قرار گرفته وجریمه شدند وبنا به‌دستور پاشا، آن سال دو برابر سال های دیگر، از فروش مال‌التجاره‌ها مالیات‌دریافت شد وچون شیخ‌نیزقبلا همین‌کار را کرده بود فشار واقعا زیادی به‌ایشان وارد آمد.

پاشا پس ازآن که «مسلم» جدیدی برای شهر تعیین کرد به بغداد مراجعت کرد. شیخ ثوینی بعدا نامه‌ای مبنی بر فرمانبرداری برای پاشا ارسال داشت اما پاشا کماکان شیخ احمد را رئیس قبیلهٔ منتفك معرفی کرد واز او پشتیبانی کرد .

بصره ــ اول فوریه ۱۷۸۸

من روز دوازدهم فوریهٔ ۱۷۸۸ با کشتی دو دگلهٔ «فتح‌الهی» به‌ناخدائی کاپیتان نیمو(۱) بصره را به‌مقصد هند ترك کردم واینك که منطقهٔ خلیج فارس را ترك می‌کنم،وظیفهٔ خود می‌دانم‌که ازآقایان منستی(۲)وجونز، نمایندگان شرکت تجاری انگلیسی بصره که در مدت کوتاه اقامتم در بصره از هیچ نوع کوششی برای تامین آسایش من کوتاهی نکردند، تشکر وقدردانی کنم.

ما پس ازعبور ازمسقط، کوچین وماسولیپاتنام(۳) درروزبیست‌ودوم آوریل به‌جاده‌های بالاسور(٤) رسیدیم ودر روز بیست وپنجم، پس از دو سال ودوماه مسافرت، در کلکته لنگر انداختیم.

★★★

۱- Captain Nimmo

۲- Manesty

۳- Masulipatnam

٤- Ballasore Roads

وقایع ایران از زمان فوت نادرشاه تا سال ۱۷۸۸

پس از مرگ نادرشاه در سال ۱۷٤۷ برادرزاده‌اش عادلشاه، به‌حکومت رسید وجمع کثیری از سپاهیان به‌جانبداری او برخاستند. عادلشاه برادری داشت به‌نام ابراهیم که او نیز خواهان رسیدن به‌سلطنت بود ومترصد بود تا در اولین فرصت به‌خواستهٔ خود جامهٔ عمل بپوشاند.

بنا براین پس از اینکه عده‌ای از سران سپاه برادرش، جانب او را گرفتند وعده‌ای از سپاهیان هم به‌طرفداری از وی برخاستند، نقاب از چهره برداشت ونیت خود را آشکارا اعلام داشت.

پس از سلسله جنگ‌هائی که بین این دو برادر رخ داد وفتوحاتی که‌نصیب هر دوشد، سرانجام ابراهیم باخدعه ونیرنگ بر برادر غلبه یافت، او رادستگیر کرد ودستور داد تا فورا چشم‌هایش را درآورند (تنبیه خشنی که در دنیای سیاسی ایران رواج دارد) اندکی بعد نیز دستور داد تا او را به‌قتل برسانند وسپس خود به‌نام ابراهیم شاه‌به‌سلطنت رسید.

در این‌جا لازم است یادآوری کنم، که نادر شاه در موقع مرگ دو نوهٔ پسری داشت: شاهرخشاه ورضاقلی میرزا. این دوشاهزاده در موقع مرگ پدر بزرگ خود در محل حضور نداشتند ودر نتیجه با قیام وادعای عادلشاه، از فرمانروائی کنار ماندند، اما شاهرخشاه که بزرگتر بودو در زمان حیات پدر بزرگش نادر شاه به‌حکومت مشهد منصوب شده بود به‌محض آن که‌از جریان مرگ او وادعای عادلشاه اطلاع حاصل کرد تصمیم گرفت سپاهی جمع‌آوری کند وبه‌مقابله او بشتابد واز آن‌جا که اهالی مشهد طرفدار وی بودندبه‌سهولت موفق شد سپاه مورد نظر خویش را جمع‌آوری کند.

شاهرخشاه دو پسر داشت که یکی نوراله میرزا، ودیگری نادر میرزا نامیده می‌شدند. در مشهد باقی ماند، اما ابراهیم شاه پس از پیروزی بر برادر با سپاهی عظیم به‌مشهد حمله‌ور شد وپس از جنگ خونینی که درنزدیك این شهر باشاهرخشاه انجام داد، براو غلبه‌یافت‌واورا دستگیر کردودستور داد تاچشم‌هایش را درآوردند ووی را درجای مستحکمی در مشهد زندانی کردند.

به‌این ترتیب مشهد نیز به‌تصرف ابراهیم شاه درآمد.

شاهرخشاه دو پسر داشت که یکی نصرالله میرزا، ودیگری نادر میرزا نامیده می‌شدند. نصرالله میرزا پس از وقوف به‌شکست واسارت پدرش سپاهی جمع آوری کرد و برای جنگ باابراهیم شاه که‌درآن موقع در قلعهٔ طبس بود به‌حرکت درآمد. طبس یکی از شهرهای ایالت خراسان است وقلعهٔ مستحکمی داشت که غیر قابل تصرف به‌نظر می‌رسید.

ابراهیم شاه به‌مقابلهٔ نصرالله میرزا آمد، اما نصرالله میرزا باتطمیع برخی از سران‌سپاه ابراهیم شاه وجلب سربازان این افراد به‌سوی خود به‌راحتی ابراهیم شاه را شکست داد وابراهیم شاه که تقریبا تنها مانده بود به‌زودی گرفتار وبه‌دستور نصرالله میرزا کشته شد وبه‌این ترتیب به‌سزای خشونتی که با برادرش عادل کرده بود رسید.

سرعت اشاعهٔ آشوب‌ها وانقلاب‌ها در دورهٔ مزبور، در کشور پهناور ایران آن روزواقعا تعجب‌آور است. در مدتی کم‌تر از دو سال پس از مرگ نادر، دو شاهزاده به‌قتل رسیدند و نفر سوم از نعمت بینائی محروم گردید واین کارها به‌وسیلهٔ جهان گشایان خارجی صورت نگرفت، بلکه به‌دست افرادی انجام شد که بیشترین وابستگی‌های همخون بودن را با هم داشتند. برادر دست به‌قتل برادر خود یازید وبرادرزاده عموی خود را از پا درآورد. وقایعی را که پس از مرگ‌نادر، که خود یك غاصب محسوب می‌گشت، به‌وقوع پیوست نمی‌توان‌چیزی جز یك‌سلسله جنایات‌هولناك‌وغیر انسانی‌تلقی‌کرد. رشته‌های‌خویشاوندی به‌خشن‌ترین‌وجه‌ازهم گسسته شدند وشاهزاده‌ها از روی جسد نزدیك‌ترین افراد خویش به‌سوی تاج وتخت هجوم آوردند واندکی بعد خود نیز قربانی جنایت مشابهی شدند. خلاصه چنین به‌نظر می‌رسید که خداوند به تنبیه تبه‌کاری‌ها وبدکاری‌های ساکنان این کشور بدبخت پرداخته بوده است.

مراجعت شاهرخ شاه

با انتشار خبر کشته شدن ابراهیم شاه مردم مشهد یك‌بار دیگر به‌دورهم جمع شدند وشاهرخ را باوجود آن که کور بود از زندان آزاد ساخته به‌تخت سلطنت نشاندند واین عمل یکی از رویدادهای نادر تاریخ است ونشان می‌دهد که اوضاع مملکت تاچه حد دستخوش هرج ومرج بوده است، زیرا برطبق یك سنت باستانی، هیچ انسان کوری نمی‌تواند بر تخت پادشاهی ایران بنشیند.

به‌هر حال در این مورد، این قانون وسنت نادیده گرفته شد وشاهرخ شاه یك‌باردیگر مزهٔ شیرین حکم فرمائی را چشید، اما او که اینك به‌دوران کهولت رسیده بود وقتی خبر یافت که پسرش نصرالله میرزا، قدرت وثروت فراوانی فراهم آورده است به‌فکر افتاد تابرای ازمیان برداشتن او نقشه‌ای طرح کند.

شاهرخ شاه برمبنای این فکر، به‌جلب نظر وزیر نصرالله میرزا که مومن‌خان نام داشت پرداخت‌وبه‌این منظور به‌او پیشنهاد کرد که از طرف رستم خان، که از دست نشاندگان نصرالله میرزا بود واز جانب او به‌حکومت یکی از ایالت‌های سرحدی شمالی منصوب شده‌بود، نامه‌ای‌جعل کرده با مهر وامضای او به‌نصرالله میرزا اطلاع دهد که افغان‌ها با تمام قوا برای تصرف مشهد به‌حرکت درآمده‌اند ولازم است که اوبه‌مقابلهٔ ایشان رود تا ازپیشرفت آنهابه‌سوی مشهد جلوگیری کند .

شاهرخ شاه وعده داد که در صورت اجرا شدن این نقشه وگرفتار شدن نصرالله‌میرزا نه‌تنها یکی از دخترهای خود را به‌مومن خان خواهد داد، بلکه یکی از مشهورترین جواهرات

باقی مانده از نادرشاه را که دریای نور(۱) نام دارد، به‌اضافهٔ یك صدهزار تومان پول به‌او خواهد داد.

مومن‌خان، علیرغم خوبی‌هائی که از ارباب خود دیده بود، خائنانه نقشهٔ شاهرخ شاه را پذیرفت وپس از دریافت پول وجواهر، همان‌طور که شاهرخ‌شاه گفته بو، نامه‌ای بامهر وامضای رستم‌خان جعل کرد، سپس آن را به‌یکی از نوکران خاصه خود داد وبه اوگفت که به‌حالت پیکی که از راه رسیده است، آن‌را به‌دست نصرالله میرزا برساند.

نصرالله میرزا پس از دریافت نامه، به‌دنبال مومن‌خان فرستاد وضمن نشان دادن نامه به‌او، نظر وی را دراین مورد استفسار کرد.

مومن‌خان خائنانه جواب داد که چون از این نامه‌چنین برمی‌آید که افغان‌ها در راه رسیدن به‌مشهد هستند وسقوط این شهر به‌دست آن‌ها شدیدا به‌زیان شاهزاده خواهد بود وچنانچه افغان‌ها زودتر از او به‌مشهد برسند، سقوط شهر حتمی‌الوقوع می‌باشد، اگر او بتواند درآن موقع در مشهد باشد در تقویت روحیهٔ سربازها بسیار موثر خواهد بود وجلوی سقوط شهر گرفته می‌شود. به‌این دلایل او، یعنی مومن‌خان، توصیه می‌کند که در وضع فعلی، بهترین کاراین‌است که‌شاهزاده هرچه‌زودتر باچهارصد، پانصد نفراز سربازان‌گاردخود به‌سوی مشهد حرکت کند، (زیرا که حرکت دادن تمام سپاه به‌آن سرعت به‌سوی مشهد ورساندن آن‌ها به‌این شهر قبل از رسیدن افغان‌ها به‌آنجا غیر ممکن است) ودستور دهد که امرای لشکر وسران سپاه هرچه سریع‌تر به‌جمع‌آوری سپاه بپردازند وبه‌سوی مشهد به‌حرکت درآیند وخود شاهزاده هرچه بیشتر پول واشیاء پربها وکم‌وزن از خزانه بردارد وحرکت کند (زیرا پس از مرگ ابراهیم شاه چپاول عظیمی در اطراف طبس صورت گرفته وثروت فراوانی به‌چنگ آمده بود).

شاهزاده باید به‌هر ترتیب که ممکنست خود را قبل از افغان‌ها به‌مشهد برساندونقشه‌های آنها را خنثی‌کند وبا اقدامات لازم، که پدرش به‌علت نابینائی قادر به‌انجام دادن آنها نیست، شهر را آمادهٔ مقابله با دشمن کند.

شاهزاده فریب‌خورده به‌تصور آن که این پیشنهاد را از سوی مردی می‌شنود که نسبت به‌او از هیچ نوع محبتی فروگذار نکرده است ودر نتیجه آنچه می‌گوید از روی کمال صداقت وخیرخواهی است، نظروی را پذیرا شد وبه‌همان صورتی که مومن خان توصیه‌کرده بود فورا به‌سوی مشهد به‌راه افتاد، اما هنوز چند فرسخی از اردوگاه خود دور نشده بود که افرادش از روی تپه‌ها خبر دادند که اردوگاه سابق او به‌آتش کشیده شده است. (زیرا شاهزاده شب هنگام حرکت کرده بود) وسپس آشکارا صدای طبل جنگ را هم‌شنیدند وبه‌این ترتیب نصرالله میرزا فهمید که مومن‌خان به‌او خیانت کرده است واین عین حقیقت بود.

مومن‌خان به‌محض آن‌که ولینعمتش حرکت کرد، سران سپاه را که قبلا با ایشان

۱- این گوهر مشهوربعداً بوسیلهٔ تجارارمنی از ایران خارج شد و به بهای هشتادهزار پوند به امپراتریس روسیه فروخته شد.

گفتگو کرده وحمایتشان را به‌سوی خود جلب کرده بود، فرا خواند وخود را پادشاه نامید و دستور داد تا خطبه به‌نامش خوانده شود.

یك‌چنین قیامی در آن ایام، به‌قدری عادی بود که هیچ‌کس با آن مخالفتی نکرد. به‌این ترتیب مومن‌خان خیانتی دوجانبه انجام داد. او، هم به‌ولینعمت خود نصرالله میرزا خیانت کرد وهم‌به‌شاهرخ شاه که از وی پول ودستمزد خیانت به‌نصرالله میرزا را دریافت کرده بود، اما ریاست او نیز دیری نپائیدواندکی بعد به‌دست سربازانش به‌قتل‌رسید.

زندانی شدن نصرالله میرزا

نصرالله میرزا چاره‌ای نداشت جز آن که به‌راه خود به‌سوی مشهد ادامه دهد وبارسیدن به‌این شهر، تازه متوجه شد که ازیك جهت دیگرهم مورد خیانت قرار گرفته است،زیرا دریافت که‌موضوع حملهٔ افغان‌ها نیز ساختگی وبی‌اساس است وچیزی جز یك نقشهٔ خائنانه برای دستگیری او نمی‌باشد، اما دیگر کاری از او ساخته نبود.

با رسیدن نصرالله میرزا به‌مشهد، بنابه‌دستور پدرش شاهرخ شاه، او را دستگیر وزندانی کردند وخزائنی را که به‌همراه آورده بود به‌نفع‌شاهرخ شاه ضبط کردند.

لشکر کشی احمد شاه به مشهد

شاهرخ شاه نتوانست از مواهب نقشه‌ای که طرح کرده بود برای مدتی طولانی بهره‌مند شود زیرا اندکی پس از واقعه‌ای که شرح‌آن گذشت، احمد شاه‌پسر تیمور شاه، که‌شاهزاده‌ای فعال وشجاع بود وبر کابل، قندهار وسایر نواحی فیمابین هندوستان وایران حکومت می‌راند با استفاده از وضع آشفته‌ای که در ایران حکم فرمابود باپنجاه هزار سوار به‌سوی مشهد به‌حرکت درآمد واین شهر را به‌محاصره گرفت.

این محاصره هشت ماه به‌طول انجامید وطی آن درگیری‌هائی نیز بین طرفین متخاصم بوقوع پیوست. در طی این لشکر کشی احمد شاه توانست قلعهٔ طبس را فتح کند وعلت موفقیت او دراین کار نیز شورشی بود که دراین شهر رخ داد ومن شرح آن را دراین‌جا می‌نویسم:

قیام علیمردان‌خان بختیاری

علیمردان‌خان بختیاری، که یکی از خوانین طایفهٔ بختیاری ومردی کارآزموده‌وجهان دیده بود واز سران سپاه نادرشاه محسوب می‌گشت، ازطرف نصرالله میرزا به‌حکومت طبس منصوب شده بود. این شخص، در لشکرکشی احمدشاه به‌خراسان، قلعهٔ مستحکم طبس را تسلیم احمدشاه کرد ودر ازاء این کار خود در حکومت این شهر ابقاء گردید، اما پس از چندی، وقتی دید که سپاهی عظیم در اختیار دارد ودرضمن اوضاع واحوال کشور را نیز مغشوش دید به این فکر افتا د که مقامی والاتر وبالاتر احراز کند.

برمبنای این فکر، وبنابر توصیهٔ برادرش که نظر او را پسندیده بود، با پخش‌پول ومال فراوان بین سپاهیان، آن‌ها را به‌جانبداری از خود وادار ساخت، سپس دستور داد تا

در مسجد بزرگ به‌نام وی خطبه خوانده شود وسپاهیان وساکنین ولایات تابعهٔ قلعهٔ طبس به پادشاهی او گردن نهادند.

کشته شدن علیمرادخان وفرستادن سر او به‌نزد احمد شاه

خبر این واقعه، به‌زودی به‌احمد شاه رسید واحمد شاه هم بلافاصله بیست هزار نفر سربازان سپاه خود را به‌فرماندهی یکی از سردارانش، به‌سوی طبس گسیل داشت وآن‌ها قلعهٔ مزبور را به‌محاصره گرفتند.

علیمرادخان نیز، هنگامی که برروی بارو مشغول ترغیب وتهییج سپاهیان خودبه‌جنگ بود هدف تیر قرار گرفت وازپا درآمد. پس از مرگ او قلعه محاصره شد وسر او را بریدند وبه‌اردوگاه احمد شاه درحومهٔ مشهد فرستادند واین امر موجب شادی بسیار آنها گشت.

فتح مشهد

شهر مشهد نیز پس از هشت ماه مقاومت به‌علت خیانتی که محافظان یکی از دروازه‌های شهر کردند بروی سپاهیان احمد شاه گشوده شد وشهر به‌تصرف احمد شاه درآمد.

عدم امکان ثبت وقایع

طبیعی است که به‌دست آوردن اطلاعات تاریخی کافی وصحیح، برای ثبت وقایع این شورش‌های سریع وقیام‌های پی‌درپی غیر ممکن است. هرج ومرج وآشوبی که پس از مرگ نادر، تا روی کار آمدن کریم‌خان، در سراسر کشور حکم‌فرما گردید، جلوی هر نوع فعالیت ادبی، هنری وعلمی را سد کرد. حقیقت این است که وقایع این دوره در هیچ کجا ثبت نشده‌اند وآنچه را که من نوشته‌ام از روی صحبت‌ها و گفتگوهائی است که اینجا و آنجا با سردارانی که‌شخصا دراین شورش‌ها و وقایع شرکت داشتند انجام داده‌ام.

از آنجا که چه در هند وچه در اروپا، تاریخی از این دوره به‌رشتهٔ تحریر در نیامده است که من بتوانم از مطالب آن سود بجویم، از ناقص بودن نوشته‌های خود پوزش می‌طلبم.

طی سی سال حکومت کریم‌خان، هنرهائی که براثر سال‌ها جنگ وشورش وهرج‌ومرج از بین رفته بودند دوباره احیا گردیدند وچه‌بسا اگر واقعهٔ مرگ او رخ نمی‌داد وآشوب‌های پس از آن به‌وقوع نمی‌پیوست، این هنرها به‌حدکمال خود نیز می‌رسیدند.

تاریخ نویسی یکی از اهالی شیراز وخودداری از انتشار آن

در زمان حیات این شاهزاده(۱) یکی از اهالی شیراز به نوشتن تاریخ معاصر اقدام کرد، اما کریم‌خان، باوجود آن که مردی خوش قلب وآزاده بود، نوشته‌های او را ارزشمند

۱ـ منظور کریمخان زند است ـ م

تشخیص ندادودستور داد که هدیه کوچکی به‌عنوان پاداش به‌وی پرداخت گردد.

نویسنده که از این عمل کریم‌خان سخت آزرده خاطر شده بود، به‌اصفهان کوچ کرد ودیگر حاضر نشد نوشته‌های خود را در اختیار کسی قرار دهد. او خواهش مکرر دوستان وآشنایان خود را برای دادن دستنویس خود به‌شدت رد کـرد وامیدی به‌دستیابـی ایـن نسخه پیش ازمرگ او نیست واین امر جای کمال تاسف است، زیرا به‌طوری که من کسب اطلاع کرده‌ام، وبا گفتگوهائی که با افرادی که این شخص را در شیراز می‌شناختندونسخهٔ او را دیده بودند، انجام دادم، نوشته‌های او بسیار صحیح ودقیق بوده است.

پس از او، دیگرکسی دست به‌کار مشابهی نزده است .

وضع آشفته ایران از سقوط مشهد تا برسر کار آمدن کریم خان

از زمان سقوط مشهد به‌دست احمد شاه تابرسر کار آمدن کریم‌خان من به‌هیچ نوع منبع اطلاعاتی برای ثبت وقایع این‌دوره دست نیافتم.

طی این مدت، سراسر امپراطوری ایران دستخوش آشوب واغتشاش بودوهرایالت و ولایتی برای کسب قدرت، راه خودکامگی درپیش گرفته بود، وهرکدام خود را مستقل از دیگران می‌دانست ودر نتیجه سیل خون‌ها ریخته شدوهولناک‌ترین جنایات بدون هیچگونه مجازات صورت می‌پذیرفت.

کسانی که بعدا به‌ایران مسافرت خواهند کرد، پی خواهند برد، آنچه که در این زمینه گفته ونوشته شده است نه اغراق‌گوئی است ونه این که حتی شاخ وبرگ زیادی به‌آن داده شده است ودر سراسر کشور از گمبرون تا مرزهای روسیه نشانه‌هائی از واقعیت‌آن به‌چشم می‌خورد. اوضاع واحوالی که دردناک بود ولی حقیقت داشت.

مدعیان سلطنت

از روی اسناد ومدارکی که من توانسته‌ام جمع آوری کنم، مهمترین افرادی که پس از مرگ نادر شاه تا استقرار قدرت کریم‌خان به‌ادعای سلطنت برخاستند به‌شرح زیر می‌باشند:

اول: عادلشاه .
دوم: ابراهیم شاه .
سوم: شاهرخ شاه .
چهارم: سلیمان شاه .
پنجم: اسماعیل شاه .
ششم: آزادخان افغان .
هفتم: حسن خان قاجار .
هشتم: علیمردان خان بختیاری .
نهم: کریم‌خان زند .

دورهٔ سلطنت، ویا بهتر بگویم دورهٔ برخورداری از قدرت هر یك از ایشان نیز به‌قرار زیر می‌باشد:

عادلشاه نه ماه

ابراهیم شاه شش ماه

شاهرخ شاه که پس از مواجه شدن با آشوب‌ها واغتشاش‌های فراوان سرانجام دوباره مشهد رابدست آورد وهنوزهم زنده است وباوجود آن‌که بیش ازهشتاد سال از عمرش می‌گذرد، با دستیاری پسرش نصرالله میرزا برخطهٔ خراسان حکمرانی دارد.

سلیمان شاه واسماعیل شاه حدود چهل روز، یعنی تقریبا بلافاصله پس از به‌قدرت رسیدن ازمیان برداشته شدند.

آزادخان افغان که یکی از قدرتمندترین رقبای کریم‌خان محسوب می‌شد، توسط کریم‌خان مضمحل وپس از دستگیر شدن در شیراز زندانی شد ودرهمان‌جا هم به‌مرگ‌طبیعی درگذشت.

حسن خان قاجار که یکی‌دیگر از رقبای سرسخت کریم‌خان بود، شیراز را محاصره‌کرد اما سربازانش در حین جنگ ناگهان براو شوریدند وعلت این شورش هم عدم پرداخت مقرری ایشان بود. خود او نیز به‌دست ماموریـن کریم‌خان گرفتار شد که فورا سرش را بریدند وبه نزد کریم‌خان فرستادند. اعضای خانوادهٔ او نیز به‌اسارت‌درآمدند، اما از طرف کریم‌خان مورد اعزاز واکرام قرار گرفتند وپس از چندی بکلی آزاد شدند، فقط به‌این شرط که از شیراز خارج نشوند.

سرگذشت علیمردان‌خان بختیاری را هم که قبلا شرح دادم.

کریم‌خان یکی از برگزیده‌ترین سرداران ندرشاه محسوب می‌گشت وبه‌هنگام کشته شدن نادر، در ولایات جنوبی کشور بود. پس از مرگ نادر، مردم شیراز وشهرهای‌دیگراین منطقه به‌جانبداری از او برخاستند، او نیز پس از مدتی رویارویی با مشکلات گوناگون به‌هرترتیب که بود، توانست رقبای خود را از میدان خارج سازد وسرانجام خود را فرمانروای ایران اعلام کرد.

سلطنت کریم‌خان

کریم‌خان نزدیك به‌سی‌سال برمسند قدرت قرار داشت ودر سال‌های آخر حکومت خودش خود را «وکیل» نامید. او هیچ‌گاه حاضر نشد از کلمه «پادشاه» استفاده کند.

کریم‌خان شیراز را محل استقرار خویش قرار داد وعلت این امر نیز مهربانی‌ها وپشتیبانی‌هائی بود که از مردم این شهر وایالات جنوبی دیده بود. او در سال ۱۷۷۹ وفات یافت ومرگش موجب غم واندوه فراوان همگی گردید، مردم یاد او را بعنوان افتخار ایران گرامی ومحترم داشتند.

خصائل کریم خان

اگر پادشاهی شایسته گرفتن لقب «کبیر» باشد، کریم‌خان‌زند بخوبی میتواند این عنوان را بخود اختصاص دهد، زیرابازتاب کوشش‌ها واعمال اوهنوز هم به‌چشم‌می‌خورد. این پادشاه محبوب پس ازآن که قدرت را به‌دست گرفت وقیام‌ها وشورش‌های مخالف‌خودرا فرونشاند تمام قدرت وامکانات خود را در جهت عمران وآبادانی شهر محبوبش، یعنی شیراز وبرقراری نظم‌وحکومتی همراه باعدل وانصاف درسایر شهرهائی که تحت سلطهٔ او قرار داشتند به‌کار گرفت.

بناهای عمومی

او در داخل واطراف شیراز، بناهای باشکوه متعدد درست کرد، مساجد وسایر امکنهٔ مذهبی را تعمیر کرد وموجب شد که راه‌های اصلی وفرعی اطراف شهر معمور ومناسب شود کاروانسراهای ویران شده را در سراسر ایران باز سازی‌وآمادهٔ پذیرفتن تجار ومسافرین‌کرد.

نیروی امنیتی ممتاز او

تعداد زیادی از اهالی شیراز به‌من گفتند که‌در سراسر دورهٔ حکومت کریم‌خان به‌علت وجود یك نیروی انتظامی ممتاز، ومدیریت وکفایتی که خود کریم‌خان نشان مـی‌داد، حتی یك مورد شورش وطغیانی که موجب خونریزی گردد دیده نشد. او باوجود آن که در اجرای عدالت سخت‌گیر بود وجنایتکاران را شدیدا تنبیه می‌کرد، درصورت امکان، از مجازات‌های سخت خودداری می‌کرد .

یك چنین رفتاری، در دوره‌ای که هر حکمرانی در ایران، دست خود را تا آن‌جا که برایش امکان داشت به‌خون دیگران می‌آلودودراین راه هیچ نوع کنترل ومحدودیتی‌برایشان وجود نداشت، به‌طور قطع منحصر به‌فرد محسوب می‌شود.

کریم‌خان از راه مبارزه با رقبای خود، مقام ومسند خویش را به‌دست‌آورد ودر اوضاع واحوالی بسیار آشفته ومغشوش توانست با کفایت ولیاقت ذاتی خویش، حکومتی مبتنی بر عدل وداد ورعایت اصول ومقررات به‌وجود بیاورد.

خیر وبرکتی که به‌اتباع خویش ارزانی داشت، هنوز هم مردمی را که از آن‌دوره باقی مانده‌اند، مرهون وی نگاه داشته است.

اینك که جانشینانش یك بار دیگر درشورش‌های متعددی که پس از او به‌وقوع‌پیوسته است به‌خشونت وبی‌رحمی رو آورده‌اند ارزش کارها وشیوهٔ حکومت وی حتی بیش ازپیش آشکار شده است.

آزادگی ومهربانی او نسبت به فقرا

کریم‌خان سلوکی همراه با آزادگی ومهربانی داشت بسیاری از بناهائی که در دورهٔ او ساخته شدند وبه‌اتمام رسیدند فقط به‌این دلیل بوجود آمدند که دست‌های سازنده ونیروی خلاقهٔ مردم که بیکار مانده بودند عاطل وباطل نماند. یك چنین طرز فکر ورفتاری، موجب شرف وافتخار این انسان‌ترین وبافرهنگ‌ترین پادشاهان می‌باشد.

او به‌سادگی از خطاها چشم می‌پوشید وحتی بسیاری از کوشش‌هائی را که علیه‌جانش به‌عمل آمد، نادیده گرفت، درحالی که اطرافیانش او را تشویق می‌کردند تا هرچه شدیدتر خطاکاران را تنبیه کند.

شجاعت وجنگاوری او

کریم‌خان به‌سهولت خستگی‌های ناشی از جنگ ومشقات زندگی در اردو را تحمل می‌کرد. در زمان سلطنت نادر شاه، کارهای رزمی درخشانی انجام داده بود. هیچ‌کس به‌قدرت ودقت اونمی‌توانست نیزه پرتاب کند وهیچ‌کس در سوارکاری به‌پای او نمی‌رسید. پیوسته پیشاپیش سپاهیان خویش می‌جنگید، واین کاری است که در ایران خیلی به‌ندرت انجام می‌گیرد وفرماندهٔ سپاه اغلب از دور ناظر عملیات صحنه نبرد می‌شود.

بی‌سوادی او

جای بسی تعجب است که پادشاهی این‌چنین بالیاقت در حکومت کشوری پهناور وتحت فرمان گرفتن رعایایی که دارای خلق وخوی متفاوت هستند، به‌طور مطلق آموزشی ندیده وبکلی سواد خواندن ونوشتن نداشت.

کاردانی او را تحت یك چنین شرایطی واقعا باید تقدیر کرد. فکر خلاقه وشناخت اؤ از انسان‌ها، جبران بی‌سوادی‌اش رامی‌کرد. او را باید از مشوقین بزرگ هنر دانست، چه در زمان وی کارهای هنری واقعا ارزش واشتهار پیدا کردند، ارزشی که‌پس ازمرگش با کمال تاسف سریعا راه زوال در پیش گرفت وجرقه‌های امید، قبل ازآن که به‌شعله‌هائی منور تبدیل شوند به‌خاموشی گرائیدند.

احترام به‌مذاهب

کریم‌خان نسبت به‌اعتقادات مذهبی خویش، هرچه که بود، تعصبی نشان نمی‌داد ودر زمان او باپیروان کلیه مذاهب یکسان رفتار می‌شد. انسانی مومن به‌اصول مذهبی وپرهیزگار بود. او، همان‌طور که قبلا گفته شد، در جوار کاخ خود مسجد باشکوهی بناساخت‌وبرای

خدام آن ماهیانه‌ای کافی تعیین کرد. همچنین در دوران سلطنت خویش، وجوه فراوانی را صرف امور خیریه کرد، که در نتیجه به‌عنوان یك پادشاه مذهبی شهرت یافت.

حمایت از اروپائی‌ها

کریم‌خان نسبت به‌خارجی‌ها ومخصوصا اروپائی‌ها فوق‌العاده رئوف ومهربان بودوهرگز اتفاق نمی‌افتاد که یکی از ایشان بدون آن که از نیکی‌ها وبخشش‌های او بهره‌مند شده‌باشد، کشور را ترك کند.

ارزش پول برای وی فایده‌ای بود که از آن نصیبش می‌شد. از طمع وخست، سخت انزجار داشت وتجار شیراز همه متفق‌القولند که در هیچ دوره‌ای از تاریخ، مالیاتی که‌به‌شاه داده می‌شد به‌اندازه دوران سلطنت کریم‌خان ناچیز نبوده است.

تشویق تجارت

کریم خان داد وستد وتجارت رامورد حمایت قرار می‌داد، زیرا به‌درستی می‌دانست که، از این راه می‌توان برثروت کشور افزود.

احترام قدرت‌های خارجی به‌او

حکومت قوی وهمراه با عدل وانصاف این پادشاه، مورد احترام خاص قدرت‌های خارجی قرار داشت. دولت‌مغرور وقدرتمند قسطنطنیه، سفرائی‌به‌دربار کریم‌خان اعزام‌داشته، ضمن به‌رسمیت شناختن حکومت او، طالب اتحاد باوی شد، که البته این عمل بیشتر جنبهٔ سیاسی‌داشت.

اعزام سفیر به‌دربار کسی که او را غاصب تلقی می‌کردند، از ترس تسلط یافتن پادشاه ایران به‌شهر بصره بود. زیرا کریم‌خان در نظر داشت آن‌را به‌تصرف خود دربیاورد وسرانجام هم‌به‌این فکر خود جامهٔ عمل پوشاند، اما تصرف شهر مزبور موجب بروز یك سلسله ناراحتی‌ها و وقایع ناگوار برای کریم‌خان وکشور ایران گردید وبهترین قسمت ازسپاه وی در آنجا نابود گشت (سال ۱۷۷۸).

از جانب حیدرعلی معروف نیز سفرایی همراه با هدایای بسیار گرانبهابه‌نزدکریم‌خان آمده وخواهان اتحاد با او شدند. سایر شاهزاده‌ها وحکمرانان قسمت‌های مختلف هند وقبایل مهاراتا نیز حکومت وقدرت او را به‌رسمیت شناختند.

اگر کریم خان زنده مانده بود ایرانی‌ها نیرومند می‌شدند

اگر کریم‌خان با امنیتی که به‌وجود آورده بود، عمر طولانی‌تری می‌کرد، ایرانی‌ها احتمالا قوی‌تر می‌شدند وبه‌تضعیف قدرت باب‌عالی کومك موثری می‌کردند

اما مرگ کریم‌خان همه چیز را در هم ریخت وسال‌های سال زمان لازم است تا بار دیگر حکومتی این‌چنین باشکوه، قدرتمند وهمراه باعدل وانصاف در ایران به‌وجود آید.

مرگ کریم‌خان

مرگ کریم‌خان درسال ۱۷۷۹، به‌هنگامی که هشتاد سال از عمرش می‌گذشت اتفاق افتاد واین واقعه موجب تالم وتاثر شدید عموم مردم، مخصوصا اهالی شیراز گردید که از آن‌پس هرگز نام او را جز به‌احترام وبادعا برزبان نرانده‌اند وهرگاه‌نامی از وی به‌میان‌می‌آید اشك تحسر وسپاس فرو می‌ریزند.

من اطلاعات خود را از وقایع وانقلاباتی که از زمان مرگ کریم‌خان تابحال (که‌نه‌سال از آن می‌گذرد) در ایران به‌وقوع پیوسته است، از زبان افسران ارتش وسایر افرادی که در جریان این وقایع بوده‌اند واینك در شیراز بسرمی برند به‌دست آورده‌ام.

بیست ودونفر از سرداران ارك را بتصرف درمی‌آورند

وقتی خبر فوت کریم‌خان اعلام شد، اوضاع شهر بهم ریخت، اما بیست ودونفر از سران سپاه، که همگی از رؤسای خانواده‌های بزرگ شهر بودند ادارهٔ امور ارك شهر را به‌دست گرفتند وبه‌جانبداری از ابوالفتح‌خان (پسر بزرگتر کریم خان) برخاستند واعلام کردند که فقط به‌سلطنت او گردن میگذارند وباتمام قوا برای رسیدن او به‌این مقام دفاع خواهند کرد.

زکی خان

از سوی دیگر شخصی به‌نام زکی‌خان، که از جانب مادر کریم خان با اونسبت‌پیدا می‌کرد ومرد فوق‌العاده ثروتمندی بود با پرداخت پول‌های هنگفت، بخش بزرگی از سپاه را به‌جانبداری از خود وادار ساخت.

زکی‌خان از ایل زند (از طایفه‌لك) ومردی فوق‌العاده مغرور، خشن وسنگدل بود.

محاصرهٔ ارك

زکی‌خان پس از فراهم ساختن سپاهی عظیم، به‌سوی ارك شهر براه افتاد وآن‌جا را سه روز در محاصره گرفت، اما وقتی دریافت که قادر به‌تصرف این کهن دژنیست تصمیم گرفت از راه خدعه ونیرنگ آن‌جا را فتح کند.

بیرون کشیدن سران سپاه از ارک

زکی‌خان برای هریك از خان‌هائی که در ارك بودند نامه‌ای نوشت ودرآن به‌قرآن سوگند یاد کرد که اگر از ارك خارج شوند، کاملا در امان خواهند بود ویك مو از سرایشان کم نخواهد شد وقدرت وشوکت سابق خودرا باز خواهندیافت.

خان‌های متحصن در ارك‌هم بادریافت این‌نامه‌ها، جلسه مشورتی‌ای تشکیل‌دادندوچنین به‌نظر می‌رسد که چون دریافتند بیش از چند روز دیگر قادر به تحمل فشار محاصره نیستند، با توجــه به تامینی که به‌ایشان داده‌شده بود تصمیم به‌تسلیم شدن گرفتند.

زکی‌خان در همان حال، به‌عده‌ای از سربازان کاملا مورد اعتماد خود دستور دادکه به‌محض خروج هریك از خان‌ها او را دستگیر کنند وبه‌نزد وی ببرند. سربازان نیز دقیقا دستور او را به‌موقع اجرا گذاشتند وخان‌های بخت برگشته را به‌نزد وی بردند وبه‌قتل رساندند. زکی‌خان، در تمام این مدت، شخصا براین قتل عام نظارت می‌کرد.

نحوهٔ قتل این افراد منحصر بفرد ودرمیان‌قتل عام‌هائی که توسط شاهان مستبد آن دوره صورت می‌گرفت، در نوع خود بی‌نظیر بود.

پنج شش پهلوان که لباس‌های خود را درآورده وتاکمر برهنه وبه‌شمشیری تیز مسلح شده بودند،مامور اجرای حکم شدند وهریك ازآن‌ها یکی از خان‌ها را گرفته به‌مقابــل زکی‌خان می‌آورد وسپس بدن او را با شمشیر قطعه قطعه می‌ساخت واجساد آنها به‌میدان جلوی قصر انداخته می‌شد.

رویداد عجیب

داستان زیر را یکی از کسانی که ناظر وشاهد قتل‌عام این عده بوده است برای من تعریف کرد:

یکی از سربازانی که مامور قتل خان‌های اسیر شده بود (یك سرباز ترکمن تاتار) پس از آن که قتل عام به‌پایان رسید، دست‌های خود را به‌داخل سیل خونی که از هر طرف روان بود فرو کرد ومشتی از آن را برداشت ونوشید ومقداری از آن را هم به‌ریش‌های خود مالید وگفت «شکرلله».

به‌قدرت رسیدن زکی‌خان

سربازان وطرفداران خان‌های کشته شده بخشیده شدند وبه‌سپاه زکی‌خان درآمدندو با توجه به‌خشونت وسنگ‌دلی که از طرف زکی‌خان اعمال شده بود، دیگر هیچ‌کس جرات نمی‌کرد که برای رسیدن به‌قدرت قدعلم کند واین امر موجب گردید که شیراز برای مدتی در آرامش به‌سر ببرد.

قتل‌عام خان‌ها، موجب افزایش ثروت زکی‌خان نیز شد، چه او اموال بدبختانی را که کشته بود مصادره کرد وبه‌هرکس که در شهر کوچك‌ترین سوءظنی پیدا می‌کرد فورا او را می‌کشت. ابوالفتح‌خان هم زندانی شد، اما کشته نشدوچشم‌های خود را نیز از دست‌نداد.

رسیدن علی‌مراد خان به‌حکومت اصفهان

علی‌مرادخان که ازخویشاوندان وکیل متوفی بود ودرآن موقع در شیراز به‌سرمی‌برد، یکی از افرادی بود که زکی‌خان او را جانب‌دار حود می‌پنداشت، درحالی که او درخفا با زکی‌خان مخالف بود.

علی‌مراد خان، اندکی بعد از به‌قدرت رسیدن زکی‌خان به‌حکومت اصفهان منصوب شد وبه‌شهر مزبور عزیمت کرد.

در آرزوی‌حکومت

علی مراد خان به‌محض رسیدن به‌اصفهان واستقرار در سمت حکومت این شهر، شروع به‌طرح نقشه‌ای برای پیشبرد اهداف خود کرد.

علی‌مرادخان برای پنهان ساختن نقشه‌های خود برای رسیدن به‌قدرت، اعلام کرد که هدفش نجات ابوالفتح‌خان از دست زکی‌خان وبه‌حکومت رساندن اوست .

قیام برعلیه زکی‌خان

علی مرادخان، پس از طرح این نقشه وجمع‌آوری سپاه وهمراه ساختن مردم اصفهان باخود، آشکارا علیه‌زکی‌خان قیام‌کردواعلام داشت که فقطپادشاهی وحکومت ابوالفتح‌خان پسر بزرگتر ارباب متوفی وخویشاوند خود کریم‌خان را به‌رسمیت می‌شناسد.

خروج زکی‌خان از شیراز

زکی‌خان نیز به‌محض خبردار شدن از قیام علی‌مرادخان، با تمام سپاه خویش برای مقابله با دشمن، شیراز را ترك کرد وتمام کسانی را هم که احتمال می‌داددر غیاب‌وی‌در شهر دست به‌اقداماتی بزنند همراه خود برد، که از آن جمله ابوالفتح خان وسایر زندانیان‌سیاسی بودند. او در غیاب خود پسرش اکبر خان (که همانند پدرش مردی سنگدل وبی‌رحم‌بود) را، به‌بیگلربیگی فارس وحکومت شیراز منصوب کرد.

ورود به‌یزد خواست

زکی‌خان سپاه خود را تا یزدخواست، که در فاصله شش روز راه ازشیراز برسر جاده اصلی اصفهان قرار دارد پیش برد، اما دراینجااجل به‌وی‌امان‌نداد ونقطهٔ پایانی برآرزوهایش گذاشت.

جریان مرگ نابهنگام این شخص را ، یکی از افرادی که در سپاه او بود وشاهد عینی قضایا محسوب می‌شود برای من تعریف کرد.

زکی‌خان به‌محض رسیدن به‌یزدخواست، برای اهالی پیغام فرستاد که باید فورا سه‌هزار تومانی را که از شیراز در موقع مرگ کریم‌خان برای علی‌مرادخان حاکم اصفهان فرستاده شده بوده است، جمع‌آوری کرده به‌وی پرداخت کنند.

مردم یزدخواست پیغام دادند که نمی‌دانند این پول چه شده است واین‌پول را آنها دریافت نکرده‌اند. زکی‌خان که از این پاسخ ناراضی شده بود، دستور داد فورا هیجده‌نفر از بزرگان شهر را دستگیر کنند و به‌حضور او ببرند ووقتی این عده را آوردند، یك بار دیگر از ایشان پرسید که سه‌هزار تومان پول را چه کرده‌اند؟ بزرگان واعیان دستگیر شده اظهار بی‌اطلاعی کردند اما حاکم سنگ دل وبی‌رحم دستور داد آن‌ها را از پرتگاهی که بالای قلعهٔ یزدخواست واقع است به‌زیر بیندازند. این دستور فورا اجرا شد وزندانیان بیچاره قطعه قطعه شدند.

زکی‌خان که باریختن خون این عده هنوز راضی نشده بود وعطش وی به‌خون‌ریزی تسکین نیافته بود، دستور داد تاپیشوای مذهبی شهر را که از سادات بود (این افراد از خاندان حضرت محمد (ص) می‌باشند) به‌نزد او آوردند واز او نیز همین سئوال را کرد. این مرد به‌علت تقوی وفضیلتی که داشت مورد احترام همهٔ اهالی شهر بود. زکی خان از وی پرسید که سه‌هزار تومان را کجا پنهان کرده‌اند واو را متهم کرد که مقداری از این پول را اختلاس کرده است، اماسید نیز از وجودچنین پولی اظهار بی‌اطلاعی وبی‌گناهی کرد.

زکی‌خان که بشدت به‌خشم آمده بود، اول دستور داد شکمش را بدرند وسپس او را از پرتگاه بپائین اندازند واین حکم فورا به‌موقع اجرا گذاشته شد. زکی‌خان به‌این امر نیز اکتفا نکرد ودستور داد تا زن ودختر اورا در اختیار شهوت حیوانی سربازان بگذارند، اما خوشبختانه این سربازان، رحیم‌تر از فرمانده خود بودند ووقتی از صدور چنین دستوری علیه یك روحانی که از نظر نسب به‌خاندان مقدسی تعلق داشت باخبر شدند برضد فرمانده بی‌رحم وقسی‌القلب خود قیام کردند.

زکی خان پس‌از این عمل وحشتناك به‌مهدی‌خان که از افراد مورد اعتمادش بود دستور داد تا تعدادی کارگر جمع کند وقلعهٔ یزدخواست وخانه‌های آن وحتی زمین آن‌را ویران کنند واین کار بزودی آغاز شد ولی دیگرپیمانهٔ شرارت این جبار پرشده بودوزکی‌خان آنقدر زنده نماند که نتیجهٔ کار خود را ببیند. هفتاد نفر از غلامان (محافظان شخصی زکی خان) تصمیم به‌قتل او گرفتند وبرای اجرای منظور خودمنتظر ماندند تا شب فرا رسید.

آن‌ها در حدود ساعت نه‌شب، خود را به‌چادر زکی‌خان رساندند و او راهفت تیر بدست با یك شمشیر برکشیده در کنارش، نشسته دیدند (زکی خان هرگز این سلاح‌ها را ازخود دور نمی‌کرد).

ترس ووحشتی که این خان در دل‌ها ایجاد کرده بود بقدری زیاد وعمیق بود که فقط هفت نفر از هفتاد نفر سوء قصد کنندگان جرات کردند به‌وی نزدیك شوند. آن‌ها بدون کوچکترین تردیدی بندهای چادر را با شمشیرهای خود بریدند تا چادر به‌روی او بیفتد وبه‌وی اجازهٔ استفاده از سلاح را ندهد. مردان دیگر فورا داخل شدند وبر سر او ریختند وبدنش را هزار پاره کردند وسربازان خشمگین قطعات آن را در سراسر اردوگاه پراکنده ساختند.

به‌این ترتیب به‌زندگی این مرد سنگدل خاتمه داده شد، اما به‌نظر بسیاری از مردم مرگ نمی‌توانست جزای کاملی برای بی‌رحمی‌های او باشد، زیرا زکی‌خان، یکی از خون‌آشام‌ترین وقسی‌القلب‌ترین حکام ایران بود. این شخص حتی یك خصلت پسندیده نداشت تا باعیوبش برابری کند ونجات از دست این غول ستم برای کشور، شادی ونعمتی عظیم بود.

به‌حکومت رسیدن ابوالفتح‌خان

باکشته شدن زکی‌خان، ابوالفتح‌خان که‌در آن‌وقت در اردو بود بلافاصله خودراپادشاه ایران‌نامید. سپاهیان‌نیزبه‌جانبداری‌ازاوبرخاستند ووی‌فورادستور مراجعت‌به‌شیرازراصادرکرد

باورود به‌شیراز، تمام طبقات مردم او را به‌عنوان پادشاه مملکت پذیرا شدند وبه‌این ترتیب ابوالفتح‌خان، بدون مواجه شدن با اشکالی‌به‌حکومت رسید.

علی‌مراد خان نیز با شنیدن وقایعی که اتفاق افتاده بود هیاتی را همراه باپیشکشی‌های گران‌قیمت به‌نزد ابوالفتح خان فرستاد ودر ازاء آن، در حکومت اصفهان ابقا گردیدونزد وی مقامی بسیار عالی یافت.

قیام محمد صادق خان برادر کریم‌خان وحاکم بصره برای بدست گرفتن قدرت

محمد صادق خان، تنها برادر کریم‌خان، که در زمان حکومت این پادشاه سمت‌والای بیگلربیگی شیراز را داشت ودرعین حال مدتها سرپرستی ابوالفتح‌خان پسر او را به‌عهده داشت، دراین ایام حاکم بصره بود. ایرانی‌ها این شهر را قبل از مرگ کریم‌خان باز پس گرفته بودند.

محمد صادق‌خان پس از اطلاع از فوت برادر، به‌فکر افتاد تا شخصا قدرت را به‌دست بگیرد واز همان لحظه به‌طرح نقشه مناسبی برای از بین بردن بـرادرزاده‌اش پـرداخت واز آن‌جا که لازم دید برای رسیدن به‌قدرت باید در شیراز باشد، با تمام سپاه ایرانی که‌در اختیار داشت وبه او وفادار بودند، بصره را رها کرده به‌سوی شیراز حرکت نمود.

خبر حرکت صادق‌خان به‌سوی شیراز حیرت زیادی دراین شهر بوجود آورد. برخی با توجه به‌خصوصیات اخلاقی وی امیدوار بودند که او پس از رسیدن به‌شیراز، به‌جانبداری

از برادر زاده خود برخاسته وحکومت او را تقویت کند، اما گروهی دیگر که شاهدوناظر رویدادهای پرفراز ونشیب‌سال‌های اخیر کشور بودند، به‌حق فکر می‌کردند که او برای بدست گرفتن قدرت به‌سوی شیراز حرکت کرده است وجریان‌های بعدی نیز نظر ایشان را تایید کرد.

سرنوشت غم‌انگیز ابوالفتح‌خان

محمد صادق‌خان چند روز پس از ورود به‌شیراز، دستور داد تا ابوالفتح‌خان را گرفته کور کردند وبه‌زندان انداختند. به‌این ترتیب حس جاه‌طلبی وشهوت قدرت برتمام وابستگی‌های خانوادگی واحساس شرافت وسپاس غالب آمد. سرنوشت این شاهزادهٔ جوان واقعاغم انگیز بود. او که طبیعة همه‌گونه شایستگی لازم برای یك شاهزادهٔ کامل را داشت، مردی ملایم بود وتناسبی با زمان پراغتشاشی که در آن می‌زیست، نداشت.

تمام کسانی که او را دیده‌اند، متفق‌القولند که مردی انسان‌دوست، عادل ودست‌ودلباز بود. وی پس از آن که‌دوسال درزندان محقری باخشونت‌و توهین‌گذراند، این جهان رابدرود گفت ومرگش براستی موجب تاثر همگان گردید.

به‌نظر من، تمام ساکنان شیراز که ازخوبی‌ها ومواهب حکومت پدر این شاهزادهٔ جوان بیش از ساکنان شهرهای دیگر برخوردار شده بودند به‌خاطر آن که بقدر کافی پاس او را نداشتند وکوچکترین اقدامی در جهت پشتیبانی از پسر بدبخت او نکردند، سخت مستوجب سرزنش می‌باشند. تنها بهانه‌ای که برای آنها می‌توان تراشید، وحشتی است که از کشتار زکی‌خان بروجودشان مستولی شده بود واین ترس قلب آنها را نسبت به‌احساس رحم وجوانمردی سخت کرده بود ونیز ترس از تنبیه موجب شد که در سکوتی غم‌آلود، شاهد سرنوشت دردناك شاهزاده نگون‌بخت خود باشند.

به‌حکومت رسیدن صادق خان

پس از این واقعه‌صادق خان آشکارا فرمانروائی را بدست گرفت.

نارضائی علی‌مرادخان

به‌محض این که اخبار وقایع مزبور به‌علی‌مرادخان که هنوز در اصفهان بود رسید، علیه محمد صادق‌خان قیام کرد وباتوجه به‌این‌که درآن اوضاع واحوال خود را باصادق خان برای رسیدن به‌حکومت دارای حقوق مساوی می‌دانست، فرماندهی صادق‌خان را نپذیرفت وخود را مدعی حکومت اعلام کرد وبه‌این ترتیب ایران یك‌بار دیگردر وحشت جنگ‌های داخلی فرو رفت.

علی‌مراد خان مدتی را صرف جمع‌آوری سپاه وتجهیزات جنگی کرد وبادوازده هزار

سپاه به‌سوی شیراز به‌حرکت درآمد. او شیراز را به‌محاصره درآورد، اما ازآنجا که فاقد نیروی توپخانه بود وشهر هم خندق بسیار عالی وبرج وباروی محکمی داشت، در ضمن مقادیر زیادی آذوقه نیز درآن ذخیره شده بود، به‌این واقعیت پی برد که نمی‌توان این شهر را برای مدتی طولانی درمحاصره نگاه داشت.

این وضع، هشت ماه ادامه پیدا کرد تا این که علی‌مراد خان تـوانست یکـی از دروازه‌بان‌های دروازه باغشاه را که به‌سمت جنوب باز می‌شد (واین دروازه‌ای است کـه نزدیك به ارك قرار دارد) تطمیع کند.

فتح شهر

دروازه‌بان مزبور دروازه شهر را بروی علی‌مرادخان بازکرد واو گروهی از زبده‌ترین سپاهیان خود را به‌سرکردگی اکبرخان، پسر زکی‌خان، که از زمان مرگ پدرش به‌نـزد علی‌مراد خان رفته ومقام شامخی در نزد وی پیدا کرده بودبه‌داخل شهر گسیل داشت.

فتح شهری مانند شیراز، که نزدیك به‌سی سال درصلح وصفا بسر برده بود، قاعدة می‌بایست همه چیز را بهم بریزد وسپاه فاتح به‌قتل عام مردم وچپاول اموال ایشان، که از اقدام‌های بسیار رایج وعادی آن زمان محسوب می‌شد بپردازد، اما هیچ یك از این وقایع رخ نداد، زیرا علی مرادخان نه‌تنها با بزرگواری قابل تحسینی به‌اکبرخان دستور داده‌بودکه شهر شیراز به‌هیچ صورتی نباید مورد چپاول قرار بگیرد (واین دستور جز در چند مورد محدود وغیر قابل اجتناب، به‌دقت وشدت به‌مورد اجرا گذارده شد) بلکه به‌هریك از تجار بین سی تا چهل تومان، که تقریبا معادل پانصد روپی می‌شود نیز پرداخت شد.

پناهنده شدن صادق خان وخانواده‌اش به ارك

در همان ساعاتی که شهر به‌دست سپاهیان علی‌مرادخان می‌افتاد، صادق‌خان همراه با وزیرش میرزا محمدحسین وخانواده‌اش به ارك شهر پناهنده شد، اما ارك شهر فورا محاصره شد ودر روز سوم سقوط شهر، به‌تصرف سپاهیان فاتح درآمد.

محاصره شدگان ابتدا کور شدند وسپس به‌قتل رسیدند

صادق‌خان وسه نفر از فرزندانش، پس از دستگیری به‌زندان انداخته شدند. ولـی بعدا به‌دستور اکبرخان که اوهم آدم بی‌رحمی بود، چشم‌های آنها را کور کردند وسپس ایشان را به‌قتل رساندند.

نحوهٔ به‌قتل رسیدن صادق‌خان به درستی روشن نیست، عده‌ای می‌گویند، او را وادار به‌خوردن شیشه خرده کردند. گروهی هم معتقدند که خود وی تخماقی را به‌سرش کوبیدو خودکشی کرد واحتمال این کار از او بعید نیست زیرا وی به‌هر حال مرد فوق‌العاده‌شجاع وپر شهامتی بود.

سرنوشت صادق‌خان را با توجـه به‌رفتار او با برادر زاده‌اش وغصب ظالمانه حکومت

وی، نباید اندوهبار تلقی کرد، اما از سوی دیگر، نا بسامانی حکومت وتزلزل اوضاع آن ایام کار او را تا حدودی توجیه می‌کند.

صادق‌خان به‌هرحال مردی شریف با شخصیتی بسیار برجسته بود که قابلیت‌وشجاعتش در جنگ‌ها موجب جلب نظر واعتماد برادرش کریم‌خان نسبت به‌او شده بود. شیوهٔ فرماندهی او در لشکرکشی به‌بصره را بایدیکی از کارهای ارزشمند نظامی تلقی کرد. او از همان ابتدای آشنائی باانگلیسی‌ها خدمت‌های خوبی به‌ایشان کرد که واقعه زیر یکی از آن‌هااست.

صادق‌خان پس‌از فتح بصره، در ملاقاتی که با آقای لاتوش(۱) نمایندهٔ انگلیس در شهر مزبور انجام داد متوجه شد که در تمام شهر جز مقر استقرار شعبه شرکت، خانهٔ دیگری که قابل سکونت خودش باشد وجود ندارد، معذلك اظهار داشت که: «من چنان احترامی برای انگلیسی‌ها قائل هستم که اگر تمام در ودیوار این خانه از طلاهم بودآن‌را از شما نمی‌گرفتم». او سپس دستور داد که هیچ‌کس حق ندارد مزاحم انگلیسی‌ها بشود.

صادق‌خان مردی بود آزاده با رفتاری بسیار عالی ودرخور تمجید واز این نظر شباهت تام به‌برادرش کریم‌خان داشت.

صادق‌خان علاوه بر سه فرزندی که ذکر آن رفت، پسر چهارمی داشت بنام جعفرخان که در موقع محاصرهٔ شیراز از سوی پدرش حاکم ایالات بیبون(؟) (۲) وشوشتر بود که در جنوب غربی شیراز واقع‌اند. این مرد شریف در هنگام محاصرهٔ شهربه‌اردوی علی‌مرادخان آمد واظهار انقیاد کرد وبهمین‌جهت هنگام گشوده شدن شهر جان بدر برد.

ورود علی مرادخان به‌شیراز وبه‌دست گرفتن حکومت

در ششمین روز سقوط شیراز، علی‌مرادخان شخصا وارد شهر شد ودر ارك شهر ساکن گردید، اما اندکی‌بعد توسط عوامل وجاسوس‌های خود پی‌برد که وزیر مقرب او اکبرخان مشغول طرح توطئه‌ای برضد او وحکومت می‌باشد.

وقتی مدارك چنین نقشه خائنانه‌ای آشکار گردید علی‌مرادخان به‌طور خصوصی، اکبرخان بلافاصله جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد وجسد او را در میدان جلوی کاخ گذاشت وبه‌خاطر پستی وناسپاسی‌هایی که‌مرتکب شده بود او را شدیدا موردبازخواست قرار داد، سپس بدون این که منتظر جواب بماند به‌جعفرخان که حضور داشت، دستور داد تا به‌انتقام خون پدر وسه برادرش که به‌دستور اکبرخان کور وکشته شده بودند، به‌زندگی‌او خاتمه دهد، جعفرخان هم بی‌درنگ خنجر خود را در سینهٔ وی فروکرد.

اکبرخان بلافاصله جان به‌جان آفرین تسلیم کرد وجسد او را در میدان جلوی کاخ آویزان کردند.

اندکی پس از این واقعه، جعفرخان به‌حکومت قمشه، که شهری در شمال غربی اصفهان است، منصوب شد. دراین ایام به‌تدریج این امیدواری به‌وجود آمد که سراسر ایران

Latouche-(۱) Beaboon-(۲)

تحت تسلط یك حکومت واحد درآید، اما این امید با قدرتی که آقامحمدخان قاجار در خطهٔ مازندران وگیلان ودر سواحل دریای خزر به‌دست آورده بودباشك وتردید همراه شد.

آقا محمدخان قاجار

آقا محمدخان قاجار پسر حسن خان قاجار است. شب آن روزی که کریم‌خان وفات یافت، وی موفق به‌فرار از شیراز شد وبه‌سمت شمال رفت وپس از جمع‌آوری تعدادی سپاه گیلان ومازندران را به‌تصرف خود درآورد وتقریبا در همان‌زمانی که علی مرادخان شیراز را گرفت، خود را حاکم این ولایات اعلام کرد.

نکته جالب درزندگی آقامحمدخان این است که او از روزی که به‌ادعای حکومت برخاست در تمام جنگ‌ها فاتح بوده است. وی خواجـه است، واین کار در زمان‌کودکی وی به‌دستور نادرشاه انجام شده است، اما او دارای شجاعت فراوان است.

خروج علی‌مرادخان از شیراز برای مقابله با مدعی جدید سلطنت

علی‌مرادخان با اطلاع یافتن از قیام آقامحمدخان قاجار تصمیم گرفت به‌مقابله او برود. وی سپاهی جمع‌آوری کرد وباعنوان «علی‌مرادشاه» شیراز را به‌سوی اصفهان ترك کرد وبه‌هنگام ترك این شهر صید مرادخان را که از خویشاوندان نزدیکش بود به‌حکومت شهر وبیگلربیگی فارس منصوب کرد. او مجبور شد چند روزی را برای سروسامان دادن امور دولتی که در غیاب او مغشوش شده بود در اصفهان بماند، وپس از آن که همه‌چیز را مطابق میل خود یافت‌به‌سوی مازندران حرکت کرد، اما هنوز بیش از سه روز راه نپیموده بود که به وی خبر دادند در اصفهان شورشی برپا شده است واتفاقا او درآن‌موقع بیمار بود.

علی‌مرادخان که از شنیدن این خبر سخت به‌خشم آمده بود بلافاصله سوار شد ودستور داد تا سپاه به‌سوی اصفهان مراجعت کند. او تصمیم داشت تا مسببین این غائله را به‌شدت مجازات کند، اما در روز دوم‌حرکت، ناگهان از اسب به‌زیر افتاد ودردم جان سپرد.

خصوصیات اخلاقی علی‌مرادخان

مرگ نابهنگام علی‌مرادخان را باید یك‌ضایعهٔ تاسف‌آور تلقی کرد، زیرا او مردی بود بسیار قابل وبا عزمی بسیار راسخ، که اگر برمسند قدرت باقی‌می‌ماند، می‌توانست به‌وضع آشفتهٔ کشور سروسامانی بدهد.علی‌مراد شاه مردی‌شریف بودو روحیه‌ای بسیار قوی وشجاعتی فراوان داشت‌ودر جنگ‌ها قابلیت زیادی از خود نشان می‌داد. او در حفظ انضباط درصفوف ارتش‌بسیار جدی وسخت گیرورفتارش خشن بود ودر مقابل باکسانی که وی را در رسیدن به‌قدرت یاری کرده بودند بسیار مهربانی می‌کرد.

قیام جعفرخان برای به‌دست گرفتن حکومت

بامرگ علی‌مرادخان، اوضاع یك‌باردیگر روبه‌آشفتگی گذاشت ودر این میان جعفرخان پسر بزرگ وتنها فرزند باقی مانده از صادق‌خان که حاکم‌قمشه بود به‌فکر افتاد تاحکومت را به‌چنگ بیاورد وبا این فکر با سپاه کوچکی به‌سوی اصفهان حرکت کرد، اما در این شهر گروه کثیری ازمردم ناراضی‌که مسلح بودند به‌وی پیوستند.

جعفرخان برای مدتی در اصفهان ماند، اما آقامحمدخان قاجار که به‌سمت جنوب در حال حرکت بود به‌او رسید وجعفرخان چاره‌ای نداشت جزاینکه شانس خود را در بوتهٔ آزمایش بگذارد ودر جنگی باوی روبرو گردد. جعفرخان دراین جنگ شکست خوردوباعده کمی ازباقی مانده سپاهیان خود به‌سوی شیراز فرار کرد.

وقتی خبر شکست جعفرخان وفرار او به‌سوی شیراز به‌گوش صیدمرادخان رسید بداین فکر افتاد که او را از میان بردارد وخود حکومت را به‌دست بگیرد، اما سپاهیان او از او دلخوش نبودند، به‌علاوه در همان موقع میرزا محمدحسین نامی، از جانب جعفرخان برایش پیغام آورد که اگر وی کاملا مطیع فرمان او گردد بوی اجازه خواهد داد که بدون اینکه صدمه‌ای به‌وی وارد شود در شیراز بماند وحتی حاضر است که سهمی در حکومت به‌وی بدهد.

صید مرادخان که از یك‌سو نسبت به‌پیروزی خود برجعفرخان شك داشت واز سوی دیگر موقعیت خود را درآن اوضاع واحوال آشفته سخت در خطر می‌دید، چاره‌ای جز این به‌نظرش نرسید که فکر خود را تغییر بدهد ودستور داد تادروازه‌های شهر را به‌روی جعفرخان باز کنند وبه این ترتیب جعفرخان بدون جنگ وخون‌ریزی به‌قدرت رسید .

شکست جعفرخان از آقامحمدخان

جعفرخان اندکی پس از تسلط برشیراز، خود را آنقدر قدرتمند یافت تایك باردیگر بامدعی جدید تاج وتخت دست وپنجه نرم کند وبا این هدف با سپاه خود به‌سمت اصفهان حرکت کرد.

دو سپاه در نزدیکی یزدخواست بهم‌رسیدند ونبردی آغاز شد ویك بار دیگر اقبال بلند آقا محمدخان به‌کمك او آمد.

جعفرخان شکست خورد وبه‌سمت شیراز فرار کرد.

قیام علیقلی‌خان

در همین ایام علیقلی‌خان حاکم کازرون، که شهری است بین ابوشهر وشیراز، واز نظر حکومتی وابسته به‌شیراز بود، به‌فکر افتاد که خود را از تابعیت جعفرخان، که تا آن لحظه حکومت وی را قبول کرده وسلطهٔ وی را پذیرا شده بود، خارج کند.

این واقعه در سال ۱۷۸۵ رخ داد.

شکست علیقلی‌خان ورفتن او به‌شیراز

با رسیدن خبر قیام علیقی‌خان، جعفرخان سپاه عظیمی را مامور سرکوبی او کرد. این سپاه در نزدیکی دسترجان به‌علیقلی‌خان رسید واو را به‌سختی شکست داد.

علیقلی‌خان مجبور به‌فرار گردید، اما چندی بعد با توجــه به‌این که جعفرخان به‌قرآن سوگند یاد کرد که اگر به‌شیراز بیاید به او آسیبی نخواهد رساندویك‌مو از سرش کم نخواهد کرد، به‌شیراز رفت وخودرا تسلیم کرد.

زندانی شدن علیقلی‌خان

به‌محض آن که علیقلی‌خان وارد شیراز شد، او را دستگیر ودر زندان ارك زندانی کردند واموالش را ضبط کردند. برای استخلاص وی احتمال کمی موجود است مگر اینکه شورشی روی دهد. برادرش رضا قلی‌خان باشنیدن خبر زندانی شدن برادرش، بلافاصله تمام دارائی خود را که مقدار قابل ملاحظه‌ای‌هم بود برداشت وبه‌بندر ابوشهر گریخت وبه‌شیخ‌نصر حاکم این شهر پناهنده شد، امادراین شهر هم مدت‌زیادی نماند وبه‌بصره رفت وهم‌اکنون نیز ساکن این شهر است ومنتظر است تا شاید روزی بتواند دوباره موقعیت‌ومقام سابق خود را به‌دست بیاورد.

با زندانی شدن علیقلی‌خان، جعفرخان یکی از خویشاوندان خود به‌نام اهلی همت خان را به‌حکومت کازرون منصوب کرد که هم‌اکنون نیز دراین سمت در شهــر مزبور به‌سر می‌برد.

لشکرکشی جعفرخان برای جنگ با شیخ‌نصر

در بهار سال ۱۷۸٦ جعفرخان تصمیم گرفت به‌منظور گوشمالی دادن شیخ نصــر بدخاطر پناهندگی ای که‌به‌رضاقلی‌خان داده بود وهم‌چنین استنکاف از ارسال پیشکشی سالیانه، که حکومت شیرازآن را نوعی نشانه تابعیت ابوشهر از شیراز تلقی‌می‌کرد به‌ابوشهر لشکرکشی کند

شیخ نصرنیز باوجود این که دراین موقع هشتاد سال از عمرش می‌گذشت، تصمیم به‌مقابله گرفت ومقدمات مواجه شدن با جعفرخان را فراهم ساخت. جعفرخان تا کازرون پیش رفت، ولی‌دراین‌جا عده‌ای از دوستان دوطرف‌به‌میانجیگری برخاستند وشیخ‌نصر یك‌لك روپیه به‌جعفرخان پرداخت وجعفرخان هم با سپاه خود به‌شیراز بازگشت.

اطلاعات فوق را من از آقای جونز نماینده شرکت انگلیسی در بصره به‌دست آورده‌ام واز این بابت از او متشکر هستم.

دستگیری صید مراد خان

در روز بیست وسوم آوریل ۱۷۸۷ صید مرادخان که در زمان مرگ علیمرادخان حاکم شیراز بود وبا به‌قدرت رسیدن جعفر خان هم مخالفت ورزیده بود درشب چراغانی (که به‌مناسبت ختنه سوران دومین پسر جعفرخان برپاشده بود) ناگهان دستگیر شد، این بزرگ زادهٔ نگون بخت را پس از دستگیری به ارك بردند وبه‌شدت کتك زدند وسپس اموالش را مصادره کردند. دارائی مرادخان فوق‌العاده زیاد بود وبیشتر آن هم خزائن کریم‌خان بودکه به‌هنگام رفتن علیمرادخان به‌اصفهان به‌وی سپرده شده بود.

علت دستگیری صید مرادخان

تصور میرود علت دستگیری ناگهانی صیدمرادخان توطئه‌ای بود که خیال داشت علیه دولت بچیند، اما اکثر مردم شیراز معتقدند که علت اصلی دستگیری او این‌بود که با به‌حکومت رسیدن جعفرخان مخالف بود وهنوز هم به‌مخالفت خود ادامه می‌داد ونسبت به‌جعفرخان وقدرت او حسادت می‌ورزید، درعین حال ثروت فوق‌العاده صیدمرادخان راهم می‌توان عاملی در دستگیری او به‌حساب گذاشت.

به‌هرحال علت هرچه بود، او اینك در زندان است وما به‌درستی نمی‌دانیم که او را کورهم‌کرده‌اند یانه، زیرا تمام کارهائی که درایران علیه زندانیان سیاسی انجام می‌گیرد به‌شدت محرمانه نگاه داشته می‌شود. خلاصه نظر عموم براین است که این مردبدبخت‌رابه‌شدت تنبیه کرده‌اند واین نظر هم مبتنی براین واقعیت است که در موارد مشابه همیشه وضع به‌همین منوال بوده است.

این اتفاق در همان روزهائی که من در شیراز بودم رخ داد وبه همین دلیل مطالب فوق مشاهدات عینی‌من است ومی‌توانند سندیت داشته باشند.

در روز ۲۵ ژوئن ۱۷۸۷ جعفرخان شیراز را ترك کرد واندکی بعد با سپاه خود به‌سمت شمال حرکت کرد، اما در اکتبر همان سال بدون آن که کاری انجام داده باشد به‌شیراز مراجعت کرد.

این است وضع ایران، در حال حاضر .

دو رقیب

آقا محمدخان کماکان، بردو ولایت مازندران وگیلان، به‌اضافهٔ شهرهای اصفهان، همدان وتبریز تسلط دارد وپادشاه این مناطق تلقی می‌گردد.

جعفرخان نیز شیراز وولایت بیابان وشوشتر را در اختیار داشته واز ولایت کرمان وشهریزد نیز پیشکشی سالیانه دریافت می‌دارد. ابوشهر هم هرسال مقداری خراج‌پرداخت می‌کند.

ایالات وولایات جنوبی کشور، رویهم رفته ثمربخش‌تر از ایالات وولایات شمالی

می‌باشند، زیرا در سال‌های اخیر کمتر صحنهٔ شورش‌هائی بودند که یکی پس از دیگری برپا شدند.

شخصیت وصفات اخلاقی جعفرخان

جعفرخان مردی است میان سال، بسیار تنومند که چشم راستش اندکی تاب دارد. در سمتی که فعلا دارد مورد علاقه واحترام عامهٔ مردم می‌باشد. او در این سمت مردی رئوف ودرعین حال عادل است وموفق شده است در شیراز یك سیستم نظمیه ودولتی فوق‌العاده کارآمد به‌وجود بیاورد. نسبت به‌خارجی‌ها مخصوصا انگلیسی‌ها به‌طورکلی مهربان بوده‌و رفتار احترام آمیزی دارد، واین واقعیتی است که من وآقای جونز شخصا آن‌را درك‌کرده‌ایم.

از بین دو رقیبی که در حال حاضر داعیهٔ حکومت ایران را در سر دارند، اگر این یکی موفق بشود، وبرآن دیگری غلبه کند، احتمال آن که بتواند ایرانی‌آبادتر وسعادتمندتر به‌وجود بیاورد خیلی زیادتر است. اما بدون شك از بین بردن اثرات وجبران خسارت‌های ناشی از انقلاب‌ها وشورش‌هائی که طی چند سال اخیر در کشور به‌وقوع پیوسته‌اند سالهای متمادی وقت لازم خواهد داشت چه کشور شرقی‌ای که زمانی به‌طور استعاره «بهشت عدن» نامیده می‌شد، وسرزمینی بود مصفا وحاصل‌خیز اینك به‌واسطهٔ انتقام‌جوئی‌های بی‌رحمانه وجنگ‌های پی درپی به‌مخروبه‌ای بی‌حاصل تبدیل شده است .

قدرت دو رقیب فعلی تقریبا باهم برابر بوده واز تقریبا بیست هزار سرباز، که اکثرا سوار می‌باشند تشکیل شده است.

لطف علیخان، پسر ارشد جعفرخان

جعفرخان دارای فرزندان متعدد است که بزرگترینشان لطف‌علی‌خان جوانـــی است نوزده‌ساله، بسیار برومند ومورد علاقه خاص افرادی که تحت حکومت پدرش قرار دارند. او اخیرا بیگلربگ فارس وحاکم شیراز شده است.

خلاصهٔ ماجرا

این بود وضع کشور ایران در موقعی که من آن را ترك کردم، اما تردید نیست که بهار آینده آبستن حوادث تازه‌ای خواهدبود، حوادثی که به‌نفع یکی از دو رقیب تمام شده وسرنوشت کشور را روشن خواهد کرد.

ابوشهر ۱۰ دسامبر ۱۷۸۷

در طی مدتی که مطالب فوق را تنظیم کرده وبرای چاپ آماده می‌ساختم نامه‌هائی از ایران دریافت داشتم که در آن‌ها نوشته شده است جعفرخان باحمله به‌شهر لار آن‌جا را فتح کرده، وآخرین خبر حاکی از آن است که آقامحمدخان با بیست هزار سرباز به‌حوالی تخت‌جمشید رسیده است.

اول نوامبر ۱۷۸۸

نام کسان

آ

آزادخان افغان - ۸۶- ۸۷

آقا محمدخان قاجار- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۲- ۱۰۳

الف

(حضرت) ابراهیم - ۳۰- ۴۲

ابراهیم (برادر عادلشاه) - رجوع شود به «ابراهیم شاه»

ابراهیم شاه - ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۶- ۸۷

ابن سعد - ۷۰- ۷۱- ۷۲

(امام) ابوالحسن علی بن موسی الرضا - ۲۸- ۳۳- ۵۴

ابوالفتح خان (پسر کریم خان زند) - ۱۹- ۹۱- ۹۳- ۹۵- ۹۶

ابوبکر - ۵۳

ابوجعفر دوانقی - ۵۴

اتابك ابوبکر - ۲۶

(سرگرد) ابینگدان - ۵

احمدبن عفیف الدین - ۲۵

احمدبن موسی - ۲۵- ۲۷

احمدشاه (افغان) - ۸۴- ۸۵- ۸۶

(ناخدا) استوارت - ۱۳

اسحق (پسر حضرت ابراهیم) ۳۰ - ۴۲

اسکندر- ۱۰- ۶۱- ۶۵- ۶۸

اسماعیل (پسر حضرت ابراهیم) - ۳۰- ۴۲

اسماعیل شاه - ۸۶- ۸۷

اصغر (پسر امام حسین) - ۷۱

اکبر (پسر امام حسین) - ۷۱

اکبرخان (پسرزکی خان) - ۹۳ - ۹۷- ۹۸

البوکرك - ۹
اینس - ٥
اهلی همت خان - ۱۰۱

ب
(طایفۀ) بختیاری - ۸٤
بی‌بی‌جان خاتون (خواهر سلطان اسحق سلجوقی) - ۲٦- ۲۷

پ
پیرشمس‌الدین - ۲٥- ۲٦

ت
تائیس - ٦٥
(نواب) تیپو - ٤- ۹
تیمورشاه افغان - ۸٤

ج
جامی - ٤٦
جبرئیل - ٤۱
جرویس - بنجامین - - ۱۳- ۷٦
جعفرخان‌زند - ۱۸- ۲۰- ۳۸- ٤٥- ٤٦- ٤۸- ٥۷- ٥۸- ۹۸- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳
(امام) جعفر صادق - ٥٤
(ستوان جمز - توماس - ۱۲- ۱۳
جونز - ۲٤- ٤۸- ٥۷- ٥۸- ٦٤- ٦٥- ٦٦- ٦۷- ۸۰- ۱۰۱- ۱۰۲
جمشید - ۳۳- ٦٤- ٦٥- ٦٦

ح
حافظ - ۲۹- ۳۰- ۳۱- ٤٦- ٤۸- ۷٦
(امام) حسن - ٥۳- ٥٤- ۷۱- ۷۲- ۷٤
حسن خان قاجار - ۸٦- ۹۹
(امام) حسن عسکری - ٥٤
(امام) حسین - ٥۳- ٥٤- ٦۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷٤
(نواب) حیدرعلی - ٥- ٦- ۹۰

د
داریوش - ٦۸- ٦۹
دیو سفید - ۱۸

ر

رستم - ۱۸ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹
رستم خان - ۸۲ - ۸۳
رضاقلی‌خان (برادر علیقلی‌خان) - ۱۰۱
رضاقلی میرزا (نوهٔ نادرشاه افشار) - ۸۱

ز

زردشت - ۱۰ - ۶۳
زکی‌خان - ۱۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
(ایل) زند - ۹۱
(امام) زین‌العابدین - ۵۴ - ۷۱
زینب (دختر حضرت علی) - ۷۱

س

سنت فرانسیسکودو کساویر - ۷
سعد زنگی - ۲۶
سعدی - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۴۶ - ۸۸
سکینه (دختر امام حسین) - ۷۱
سلطان اسحق سلجوقی - ۲۷
سلیمان (پاشای بغداد) - ۷۹ - ۸۶ - ۹۷
سید علاءالدین حسین‌بن موسی کاظم - ۲۶
سید میرمحمد - ۲۵
سید میرمحمد ابوالدین - ۲۶

ش

شاردن - سرجون ۲۲ - ۲۹ - ۳۳ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۸
شارل دوم - ۱۰
شاهچراغ - ۲۵ - ۵۷
شاهرخ شاه - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۶ - ۸۷
شعیب - ۳۰
شیخ احمد (برادر شیخ ثوینی) - ۷۹ - ۸۰
شیخ ثوینی - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰
شیخ خلفون - ۱۲
شیخ شعوبی - ۷۹

شیخ عفیف‌الدین ثانی - ۲۵- ۲۶
شیخ قطب - ۲۷
شیخ نصر (حاکم بوشهر) - ۱۰۱

ص
(حضرت) صاحب‌الزمان - رجوع شود به «(امام) محمدالمهدی»
صادق خان - ٦٦
صادق خان - به«محمد صادق خان» رجوع شود
صدیق خان - ٥
صفةالدین مسعودبن بدرالدین - ۲٦
صید مرادخان - ۹۹ -۱۰۰- ۱۰۱

ط
(شاه) طهماسب الحسن الحسین، بهادرخان - ۲۸

ع
عادلشاه (برادر زادهٔ نادرشاه) - ۸۱- ۸۲- ۸٦- ۸۷
عایشه - ٥٤- ۷٤
(شاه) عباس صفوی - ٥٤
(حضرت) عباس - ۷۱- ۷۳
عبدالملک - ٥٤
عبیدالله - ۷۰
عثمان - ٥۳
عضدالدولهٔ دیلمی - ۲٥- ۲٦- ۲۷
(حضرت)علی -۲٦- ۳٤- ٤۱- ٤۳- ٥۱- ٥۳- ٥٤- ٥٥- ٦۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷٤
(امام) علی‌النقی - ٥٤
(امام) علی‌بن موسی‌الرضا - به«(امام) ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا» رجوع کنید.
علیقلی‌خان (حاکم کازرون) - ۱۰۰- ۱۰۱
علی‌مراد خان - ۹۳- ۹٤- ۹٥- ۹٦- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۱
علی مرادشاه - به«علی‌مرادخان» رجوع کنید
علی‌مرادخان بختیاری - ۹٤- ۸٥- ۸٦- ۸۷
علی مردان شاه - ۲۰
عمر - ۳٤- ٥۳- ٦۱
(حضرت) عیسی - ٥٥- ٥٦

ف

فاطمه (دختر حضرت محمد) - ۵۳- ۷٤

ق

قاسم (پسر امام حسن) - ۷۱- ۷۲

ك

کریم‌خان زند - ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲٤- ۲۵- ۲۹- ۳۰- ۳۳- ۳٤- ٤۵- ۷٦- ۸۵- ۸٦- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۳- ۹٤- ۹۸- ۹۹- ۱۰۲

(ستوان) کوری - ۱۲- ۱۳- ٤

گ

گلی - ۱۳

(کاپیتان)گرینلی - - ۱

ل

لاتوش -۹۸

لطفعلی‌خان زند - ۱۰۳

(طایفهٔ) لک - ۹۱

لوبروئین - ٦۳- ٦۹

م

ماراتا - ۹

مأمون عباسی - ۵٤

(حضرت) محمد - ٤۱- ٤۳- ۵۳- ۵٤- ۵٦- ۷۱- ۹٤

(امام) محمدالباقر - ۵٤

(امام) محمدالتقی - ۵٤

(امام) محمدالمهدی - ۵٤

محمد شمس‌الدین حافظ رجوع شود به «حافظ»

محمد صادق‌خان (برادر کریم‌خان زند) - ۹۵- ۹٦- ۹۷- ۹۸- ۱۰۰

محمود محمود- ۱۳

معاویه- ۵٤- ٦۹

معتضد عباسی -۵٤

منستی -۸۰

منتفق - به «(قبیلهٔ) منتفک» رجوع کنید

(قبیلهٔ) منتفک - ۷۷- ۸۰

(حضرت) موسی- ۳۰- ۵۵
موسی‌بن جعفر - رجوع شودبه « (امام) موسی کاظم»
(امام) موسی کاظم- ۲۶- ۵۴
مولانا یحیی -۲۷
مومن‌خان (وزیر نصرالله میرزا) -۸۲- ۸۳- ۸۴
مهاراتا - ۹۰
مهدی‌خان - ۹۴
(ناخدا) میچل - جمز - ۱۲- ۱۳
میرحبیب‌الله - ۲۸- ۲۹
میرزا محمد - ۱۰۰
میرزا محمدحسین (وزیر جعفرخان) - ۵۷
میرزا محمدحسین (وزیر صادق‌خان) -۹۷
میرمحمد - رجوع کنیدبه «سیدمیرمحمد»

ن

نادرشاه افشار - ۸۰- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۹- ۹۹
نادر میرزا (پسر شاهرخ شاه) - ۸۱
نصرالله میرزا (پسر شاهرخ شاه) - ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۷
نورالله میرزا (پسر شاهرخ شاه) - ۸۱
نیبور - ۱۷- ۵۹- ۶۱- ۶۴
(کاپیتان) نیمو - ۸۰

و

واتکینز - چارلز - ۷۶
واسکو دوگاما - ٤
وکیل - رجوع کنیدبه « کریم‌خان»
وکیل‌الرعایا - رجوع کنید به « کریم‌خان»
ولید (پسر عبدالملک) - ۵٤
ویشتاسب - ۶۹

ه

هشام (پسر عبدالملک) - ۵٤
هانوی - ۵۱
هرون‌الرشید - ۵٤

(ملکه) هما - ٦٦
هوسر - ٣٩

ی

یزید - ٥٤- ٦٩- ٧٠- ٧١- ٧٢

نام جای‌ها

آ

آب فرات - رجوع شود به« رود فرات»

آلگاردا - ٦

آمستردام - ٤

آنجنگو - ٣

الف

ابوشهر - به«بوشهر» رجوع کنید

اربل - ٦٨

ارس قدیمی (رود کر) - ٥٩

اروند رود - ٧٦

اصفهان - ٤٦- ٨٦- ٩٣- ٩٤- ٩٥- ٩٦- ٩٨- ١٠٢

(دماغهٔ) اسیدنیک - ٤- ٦

ایران - ١- ١٣- ١٤- ١٥- ٢٤- ٣٥- ٣٦- ٣٧- ٣٨- ٣٩- ٤٠- ٤١- ٤٢- ٤٥- ٤٦- ٤٧- ٤٩- ٥١- ٥٤- ٦٢- ٦٤- ٦٦- ٧٧- ٨١- ٨٢- ٨٤- ٨٦- ٨٧- ٨٨- ٩٠- ٩١- ٩٥- ٩٦- ٩٨- ١٠٢- ١٠٣

ایزد خواست - ٩٤- ١٠٠

ب

بالاسور- ٨٠

بحرعمان - ١٢

بدانور- ١١

برازجان - ١٤- ٧٦

برازجون - رجوع کنیدبه«برازجان»

برج بابل - ١٢

برزیل - ٧

بصره - ۱۳ - ۱۴ - ۴۸ - ۵۷ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۸ - ۱۰۱
بغداد - ۷۸ - ۷۹
بمبئی - ۱ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲
بندرعباس - ۸۶
بنداسیر - ۵۹
بوشهر - ۱۳ - ۱۷ - ۴۴ - ۴۵ - ۷۶ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
بیابان - ۱۰۲
بیبون - ۹۸
بین‌النهرین- رجوع شود به«عراق عرب»

پ

پیاتزاس - ۱۹
پل خان (بنداسیر) - ۵۹
پوآن دوگال - ۱ - ۲

ت

تبریز - ۱۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۴۵ - ۱۰۲
تخت جمشید - ۱۰ - ۳۳ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۰۳
ترکیه - ۲۴ - ۴۱ - ۴۲ - ۵۵
تلیچری - ۵ - ۶ - ۱۱
تیر - ۱۱

ج

جعفرآباد - ۳۰

چ

چرك‌الماس - ۳۰
چغادك - ۱۴ - ۷۶
چکاندوك - رجوع کنید به «چغادك»
چهارکوه - ۱۵
چهل منار - ۶۰ - ۶۴ - ۶۵
چنار راهدار - ۱۷
چین - ۳۴

ح
حلب - ۷۷

خ
خانه زنیان - ۱۷- ۷۵
خراسان - ۸۱
خشت - ۱۵- ۷٦
(صحرای) خفرك - ٦۵
خلیج سیندین - ۱۲
خلیج فارس - ۱۲- ۷٦- ۸۰
خلیج هرمز - ۱۲
خونه زنیون - رجوع شود به «خانه زنیان»

د
دالکی - ۱٤- ۱۵- ۷٦
(رود) دالکی - ۱۵
دریاچهٔ نامور - ۱٦
دریای خزر - ۹۹
دسترجان - ۷۵ - ۱۰۱
دستر جین - رجوع کنید به «دسترجان»
دشتستان - ٤٤
دکن - ۱۰
دمشق - ۷۱
دولکی - رجوع کنید به«دالکی»

ر
(نهر) رکن‌آباد - ۲۹- ۳۰
رود دالکی -۱۵
(دماغهٔ) روزال‌گیت - ۱۲
رود زینه اون- ۱۷
روسیه - ۸٦

ز
زبیر - ۷۷

زرقان - ۵۹
(رود) زینه‌اون - ۱۷

س

سامره - ۵۴
سجستان - ۶۵
سروهای عاشق ومعشوق - ۲۱
(کلیسای) سنت فرانسیسکو دو کساویر - ۷
سورات - ۱۲
سیلان - ۱- ۲
(خلیج) سیندین - ۱۲

ش

شط‌العرب - رجوع شود به «اروندرود»
شوشتر - ۹۸- ۱۰۲
شیراز - ۱۳- ۱۴- ۱۶- ۱۷- ۲۰- ۲۲- ۳۳- ۳۴- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۳- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۵- ۶۹- ۷۵- ۸۵- ۸۶- ۹۱- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳
ارك - ۱۸- ۱۹- ۳۸- ۹۱- ۹۲- ۹۷- ۱۰۲
بازار - ۱۹
بازار رنگرزها - ۲۰
بازار زرگرها - ۲۰
بازار سفیدگرها - ۲۰
بازار کفشدوزها - ۲۰
بازار کلاهدوزها - ۲۰
بازار نجارها - ۲۰
بازاروکیل ۱۹- ۲۰- ۳۸
بازار دلگشا - ۳۱
توپخانه - ۱۹
جبه خانه - ۳۸
حافظیه - ۲۹- ۳۰
حمام‌ها - ۲۳
دروازهٔ باغشاه - ۱۸- ۹۷

دروازهٔ سعدی - ۱۸
دروازهٔ شاه داعی - ۱۸
دروازهٔ شاه میرزا حمزه - ۱۸- ۲۹- ۳۳
دروازهٔ قصاب خانه - ۱۸
دروازهٔ کازرون - ۱۸
دیوان خانه - ۱۸- ۱۹- ۳۰
زورخانه ها - ۲۲- ۳۸
سروهای عاشق ومعشوق - ۲۱
سعدیه - ۳۲
شاهچراغ - ۲۵- ۵۷
ضرابخانهٔ جعفرخان - ۲۰
مدرسهٔ خان - ۲۲
مسجد اعظم - ۱۸
مسجد کریم خان - ۲۰
مسجد نو - ۲۱
مصلی - ۳۰
نهر رکن آباد - ۲۹- ۳۰
هفت تن - ۳۰- ۳۱
هفت دوریش - رجوع شودبه«هفت تن»

ص
صحرای کبیر - ۷۶

ط
طبس - ۸۱- ۸۳- ۸۴- ۸۵

ع
عراق عرب - ۵٤- ٦۹- ۷۰
عربستان - ۱۲
عمان - ۱۲

ف
فارس - ۱۷- ۲۸- ٤۷- ٦۵- ۹۳- ۹۹- ۱۰۳
(رود) فرات - ۷۰- ۷۲- ۷٦- ۷۹

ق

قسطنطنیه - ۷۸- ۷۹

قم - ٤٥

قمشه - ۹۸- ۱۰۰

قناهار - ۸٤

ک

کابل - ۸٤

کازرون - ۱٦- ۷٥- ۱۰۰

کاشان - ٥۲

کانال سوئز - ۳

کاونت‌گاردن - ۱۹

کربلا - ٥٤- ٦۹- ۷۰- ۷۱- ۷۳

کرمان - ٤٥- ۱۰۲

کرمانیا - رجوع شود به«کرمان»

کلکته - ۸۰

کلیسای سنت اگوستین -۷

کمارج - ۱٥- ۷٥

کنکان - ۹

کوچین - ۳- ٤- ۸۰

کوروماندل - ۱۰- ۱۲

کوفه ٦۹

کولومبو - ۲

کوماریج رجوع کنید به«کماریج»

کومورین - ۳

کوه پیرزن - ۱٦

کوه رحمت - ٦۰- ٦۲

گ

گوآ - ٦- ۷- ۸- ۹

گجرات - ۱۰

گمبرون - رجوع شود به«بندرعباس»

گیلان - ۹۹- ۱۰۲

ل
لار - ۱۰۳
لیسبون - ۷

م
مازندران - ۹۹ - ۱۰۲
ماسولیپاتنام - ۸۰
مالابار - ۳ - ۵ - ۱۰ - ۱۲
مالاکا - ۲
مجلس جمشید - ۶۳
مدینه - ۶۹ - ۷۳ - ۷٤
مرودشت - ۵۹ - ٦۰
مسقط - ۱۲ - ۱۳ - ۸۰
مشهد - ٥٤ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸٤ - ۸٥ - ۸٦ - ۸۷
مصر - ٦٤
مصلی - ۳۰
منگالور - ۱۱

ن
نارانتا - ۷۹
(دریاچهٔ) نامور - ۱٦
نقش رستم - ٦۷

ه
(خلیج) هرمز - ۱۲
هلند - ٤
همدان - ۱۰۲
هندوستان - ۳ - ۹ - ۱۰ - ۱٤ - ۳۸ - ۸۰ - ۸٤ - ۸٥
(رود) هونا - ۱۷

ی
یزد - ٤٥ - ۱۰۲
یزد خواست - ۹٤ - ۱۰۰
یمن - ۱۲
یونان - ٦٥